سیری در پیدایش، تدوین و تعریف

علوم اسلامی

قرآن و تفسیر، حدیث، کلام، اصول فقه، سیره
تصوف، فرایض، خلاف و فقه و مذاهب فقهی

مؤلف: دکتر محمد زحیلی
مترجم: دکتر فرزاد پارسا
عضو هیأت علمی دانشگاه کردستان

طبق منابع اهل سنت

سیری در پیدایش، تدوین و تعریف

علوم اسلامی

قرآن و تفسیر، حدیث، کلام، اصول فقه، سیره، تصوف، فرایض، خلاف و فقه و مذاهب فقهی

مؤلف:
دکتر محمد زحیلی

مترجم:
دکتر فرزاد پارسا
عضو هیأت علمی دانشگاه کردستان

انتشارات کردستان
سنندج

انتشارات کردستان

Kurdistan Publication

سنندج- پاساژ عزتی- تلفن: ۲۲۶۵۳۸۲

سیری در پیدایش و تدوین علوم اسلامی

✓ نام کتاب:	سیری در پیدایش و تدوین علوم اسلامی
✓ مؤلّف:	دکتر محمد زحیلی
✓ مترجم:	دکتر فرزاد پارسا
✓ ویراستار:	عثمان نقشبندی
✓ نوبت چاپ:	اول؛ ۱۳۸۸
✓ تیراژ:	۳۰۰۰ جلد
✓ تعداد صفحه و قطع:	۱۷۶ صفحه‌ی رقعی
✓ ناشر:	انتشارات کردستان

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

شابک: ۷ ـ ۰۰۹ ـ ۹۸۰ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 980 - 009 - 7

فهرست مطالب

بسم اللّٰه الرحمن الرحيم

مقدّمه‌ی مؤلّف

سپاس و ستایش خدای جهانیان را که با قلم تعلیم داد و آن‌چه را که انسان نمی‌دانست، به او یاد داد و درود و سلام بر رسول و برگزیده‌ی خدا به عنوان رحمت برای جهانیان؛ پیامبر درس ناخوانده‌ای که خدایش او را به نیکی ادب آموخت و او را در قامت معلمی برای انسان‌ها روانه ساخت و رضوان خداوندی بر صحابه‌ی رسول خدا، آنانی که به ایشان ایمان آورده، پشتیبانی‌اش نمودند و یاریش دادند و از نور هدایتی که با خود آورده بود تبعیت کرده، در مدرسه‌ی نبوت، درس‌آموزی کردند و در مدرسه‌ی قرآن، دانش آموخته گشتند و دعوت و علم را با خود به سوی جهانیان حمل کردند. آنان بهترین نسلی بودند که تاریخ به خود دید.

اما بعد؛

امت عربی ـ اسلامی مشعل تمدن انسانی و میراث جهانی را برای زمانی طولانی با خود حمل کرد و همه‌ی علوم و دانش‌های قدیم را که به زبان عربی ترجمه کرده بود، فرا گرفت و سپس آن‌ها را متحول و دگرگون ساخت و راه را در آن‌ها ادامه داد و اختراعات و اکتشافات بیشتری را، چه در علوم کاربردی نظیر طب، اخترشناسی، شیمی، فیزیک، حساب، ریاضیات، هندسه و جبر و

چه در علوم انسانی نظیر منطق، فلسفه، تاریخ، جغرافیا، تعلیم و تربیت، ادب عربی و دیگر ادب‌های غیرعربی و چه در علوم دینی یهودی و مسیحی و ادیان و عقاید دیگر امت‌ها و حتی ادیان بت پرستی، بر آن‌ها افزود. سپس امت عربی ـ اسلامی علوم دینی خاص خود را به صورت ابتکاری و بدون سابقه ایجاد کرد. این علوم از مبادی و سرچشمه‌های اولیّه و اصلی خود آغاز به حرکت کرد و سپس تحول و ترقی یافت و به پختگی رسید و شکوفا و کامل شد و چارچوب و ویژگی‌های آن، قائم به ذات و مستقل شد.[۱]

زبان عربی از یک جهت به زبان علوم و از جهت دیگر به تنها زبان جهانی و بین‌المللی تبدیل و بیشتر علوم زمان گذشته با آن نوشته شد. علاوه بر این، در هر علمی به بالاترین قله‌ها دست یافت و هیچ علمی را به حال خود نگذاشت.[۲]

ما، در این کتاب فقط در مورد آن دسته از علوم شرعی بحث می‌کنیم که اساساً از قرآن کریم سرچشمه گرفته‌اند و شریعت تابناک بر آن‌ها سایه انداخته و اسلام آن‌ها را تحت حمایت قرار داده و لوای آن‌ها را برافراشته است و نسل گذشته‌ی امت عربی ـ اسلامی و ملت‌های مسلمانی که تحت لوای اسلام قرار گرفتند، به کاشت و آبیاری و پرورش و محافظت آن همّت گماشتند و در آن مشارکت فعال داشتند و درخت این علوم در دست آنان به ثمر نشست و آنان آن را در عالم منتشر ساختند و به صورت میراثی یگانه و

---

۱. نک: سخنان دکتر فؤاد سزگین در مورد جایگاه مسلمانان در تاریخ علوم نوشته شده در: محاضرات فی تاریخ العلوم، ص ۱۱ به بعد.
۲. عامری در تعریف علم می‌گوید: احاطه بدون خطا و لغزش بر یک چیز به همان شکلی که هست. (الإعلام بمناقب الإسلام، ص ۸۴. دیگران در تعریف آن می‌گویند: اعتقاد از روی دلیل به یک چیز به همان شکلی که هست. نک: کشف‌الظنون ۲۵/۱، ۴۰۹.

گران‌بها برای نسل‌های آینده گذاشتند و جای دست خود را بر آن به یادگار نهادند و این علوم، در میلیون‌ها نسخه‌ی خطی که در کتابخانه‌های جهان از آن محافظت می‌شود، تبلور یافتند و ملت‌ها و امت‌های جهان از آن‌ها استفاده بردند و هم‌چنان بسیاری از آن‌ها به صورت نسخه‌ی خطی باقی مانده و در انتظار دستانی مهربان و توجّهاتی کریمانه و تلاش‌هایی فردی و دسته‌جمعی هستند تا آن‌ها را برای مردم نشر و چاپ کرده، استفاده از آن‌ها را برای مردم آسان سازند. باید اعتراف کرد که نسخه‌های خطی عربی گرچه به صورت محدود مورد استفاده قرار می‌گیرند، اما توجه زیادی به محافظت و ترمیم و به تصویر کشیدن آن‌ها می‌شود. نیز، این علوم شرعی هم‌چنان همان شکل و صورت عربی و ویژگی‌های اسلامی و پشتوانه‌های شرعی خود را حفظ کرده‌اند،[1] خواه در سرزمین‌های عربی و اسلامی و خواه در دانشگاه‌های غرب و شرق و خواه در دست مستشرقان و اتباع آنان باشند.

در این کتاب به ترتیب، به بحث در مورد علوم شرعی پرداخته می‌شود و سعی بر این است تا به تعریف هر علم، اهمیت، پیدایش و تحول آن، مشهورترین علما و مؤلفان در آن علم پرداخته شود و نیز مهم‌ترین کتاب‌های تصنیف شده در آن زمینه مورد بررسی قرار گیرد[2] و به نسخه‌های خطی

---

۱. نک: در مورد انواع و فضل علوم شیرعی، نک: الإعلام بمناقب الإسلام، ص ۸۴، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۹؛ کشف‌الظنون: ۲۵/۱؛ مفتاح‌السعادة: ۵۰/۱ از مقدمه، ۷۴؛ النقایة: ۲۶۰؛ الدرایة، ص ۲.

۲. این موضوعات، در هفت سخنرانی که دوره‌ی آموزشی ششم برای نمایندگان دولت‌های عربی برای بررسی مسایل مربوط به نسخه‌های خطی و به همت مرکز نسخه‌های خطی عربی که زیر نظر «المنظمة العربیة للتربیة و الثقافة و العلوم» وابسته به اتحادیه عرب و در مکتبة الأسد در دمشق در خلال ۸/۲۹ تا ۱۹۸۷/۱۰/۲۷ م برگزار شد، ایراد گشت و سپس آن‌ها را ویرایش و تنقیح کردم و به چاپ سپردم تا إن‌شاءالله همه از آن منتفع گردند و لبیک به خواست دوستان و دانش‌آموزان و دانشجویان باشد.

متعلق به هر کدام از این علوم که در «مکتبة الأسد» در دمشق از آن‌ها نگهداری می‌شود، اشاره خواهد شد و فصل‌های کتاب به ترتیبی که در ادامه بیان می‌شود، می‌آید:

فصل اول: علوم قرآن کریم و از جمله علم قرائات و علم تفسیر؛
فصل دوم: علوم حدیث شریف؛
فصل سوم: علم توحید؛
فصل چهارم: علم فقه؛
فصل پنجم: علوم اصول فقه؛
فصل ششم: علم سیره‌ی نبوی؛
فصل هفتم: علم تصوف؛
فصل هشتم: علم فرائض؛
فصل نهم: علم خلاف.

در پایان، از خدا توفیق و درستی در عمل را خواستاریم و از او می‌خواهیم که عمل ما را خالص برای خود گرداند که او بهترین یاور و سرپرست و بهترین اجابت‌کننده است.

ربیع‌الأول ١٤٠٨ ه
تشرین‌الثانی ۱۹۸۷ م
دکتر محمد زحیلی
استاد دانشگاه دمشق ـ دانشکده‌ی شریعت

فصل اوّل
علوم قرآن کریم

تعریف علوم قرآن

این علوم از جمله مهم‌ترین علوم شرعی به صورت مطلق است و از آن دسته علوم ضروری‌ای است که هر مسلمانی ـ چه به صورت کلی و چه به طور جزئی ـ به آن نیازمند است، زیرا قرآن کریم اولین پشتوانه‌ی عقیده‌ی اسلامی و ستون محکمِ بنای اسلام و منبع خالص و ناب اخلاق و مأخذ اصلی عبادات و تشریع و احکام و محور اسلام و راز وجود و جوهر بقای آن است و همه علوم شرعی از آن سرچشمه می‌گیرند و انگیزه و محرک هرگونه پیشرفت یا تحول یا تمدن یا مدنیت و یا ترقیِ مسلمانان در گذشته و حال و آینده و قانون مقدس در زمین است.

قرآن کریم نام کتاب الهی‌ای است که مسلمانان به آن باور دارند و آن را تعظیم می‌کنند و در میان خود و همه‌ی امت‌های عالم آن را در بالاترین جایگاه قرار می‌دهند و شناخته‌ی همگان است و نیازی به تعریف ندارد و موضوع آن بر کسی پوشیده نیست؛ اما با این وجود، علما اقدام به تعریف آن کرده‌اند تا ویژگی‌ها و خصایص قرآن و آن بخش از قرآن را که در استنباط

احکام حجّت می‌باشد و آن‌چه را که انسان با تلاوت آن خدا را عبادت می‌کند و در قبال آن پاداش می‌گیرد [ـ زیرا مثلاً صرف تلاوت حدیث قدسی ثواب ندارد، اما تلاوت هر حرف از قرآن، ده ثواب دارد ـ] و آن‌چه را که نماز خواندن با آن جایز است و آن‌چه را که منکر آن کافر می‌شود و هم‌چنین نکاتی دیگر را بیان دارند.

تعریف قرآن کریم

مشهورترین تعریف قرآن کریم این است: «کلام خدای متعال است که با لفظ عربی بر سرورمان محمد رسول خدا ﷺ نازل شده و به صورت متواتر برای ما نقل شده و در مصحف‌ها نوشته شده است و انسان با تلاوت آن خدا را عبادت می‌کند و معجزه است و کسی نمی‌تواند حتّی مانند کوتاه‌ترین سوره از آن را بیاورد و با سوره‌ی فاتحه آغاز می‌شود و با سوره‌ی ناس به پایان می‌رسد».

رسول خدا ﷺ ویژگی‌های قرآن کریم و صفات و فضیلت‌های آن را برای ما بیان داشته و می‌فرماید: «در کتاب خدای متعال اخبار امت‌های پیش از شما، اخبار نسل‌های بعد از شما و حکم امور بین شما وجود دارد و حکم و نظرِ قاطع است و شوخی نیست. هر جبار و سرکشی آن را ترک کند، خدای متعال او را درهم می‌شکند و هرکس هدایت را در غیر آن طلب کند، خداوند او را گمراه می‌کند. قرآن ریسمان متین و محکم و نور روشنگرِ خدای متعال و ذکر حکیم و صراط و راه مستقیم است و حقیقتی است که هواهای نفسانی و عقاید انسانی در آن لغزش و انحرافی ایجاد نمی‌کند و زبان‌ها یا چیز دیگری با آن اختلاط نمی‌یابد، به نحوی که امر مشتبه شود و حق و باطل درهم

بیامیزد [- زیرا خداوند خود حافظ آن است -] و علما از آن سیر نمی‌شوند و از تکرار و خواندن زیاد، دچار کهنگی و فرسودگی نمی‌شود و شگفتی‌های آن پایان نمی‌پذیرد.

قرآن کلامی است که چون جنّیان آن را شنیدند، فوراً گفتند:

﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآناً عَجَباً ۝ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ﴾.[1]

«ما قرآن زیبا و شگفتی را شنیده‌ایم که به راه راست هدایت می‌کند و ما به آن ایمان آورده‌ایم».

«هرکس بر اساس آن سخن بگوید، صادق است و هرکس به آن عمل کند، اجر و پاداش می‌برد و هرکس با آن حکم کند، عادل است و عدالت را جاری ساخته است و هرکس به آن فرا خواند، مردم را به صراط و راه مستقیم هدایت کرده است». در روایت دیگری آمده است: «این قرآن سفره‌ی میهمانی خدا و شفای نافع است و هرکس به آن تمسک کند، او را حفظ می‌کند و هرکس از آن تبعیت کند، نجات می‌یابد. انسان را از حق دور نمی‌کند تا فرد مجبور باشد توبه کند و رضا و مغفرت خدا را طلب نماید و انسان را منحرف و مایل از حق نمی‌کند تا نیاز به استوارسازی باشد».[2]

تعریف علوم قرآن

قرآن کریم نیروهای امت عربی و اسلامی را برانگیخت و آن را بعد از خمودگی و ساکن بودن، روانه ساخت و به حرکت آورد و بعد از مرده بودن زنده کرد و عرب را که در آخر صف ملت‌ها قرار داشت، رهبر امت‌های

---

۱. الجن؛ ۲ - ۱.

۲. تحفةالأحوذی، ترمذی: ۲۱۸/۸؛ المستدرك، حاکم: ۵۵۵/۱ به روایت از علی رضی الله عنه.

دیگر کرد و بار امانتِ دعوتِ ملت‌های زمین را بر دوش او انداخت و این امت به خوبی به انجام آن اقدام و مشعل تمدن و مدنیت را در سراسر زمین بلند کرد. به همین دلیل، همه‌ی علوم خواه شرعی و خواه غیرشرعی به قرآن کریم برمی‌گردد که برتری اساسی در ایجاد و رویش و رعایت آن علوم و توجه به آن‌ها و تحقّق دادن به سودبخشی و ثمردهیِ آن‌ها را دارد.[۱]

اما باید گفت که دسته‌ای از علوم شرعی و معارف دینی وجود دارند که در ارتباط مستقیم با قرآن و پیوسته با الفاظ و معانی آن و نزول و تدوین و حفظ و نقل و تاریخ و قرائت آن هستند و علوم قرآن نامیده شده‌اند. بسیاری از این علوم هم، مستقل از هم‌دیگر هستند و در آن‌ها کتاب‌هایی به تألیف درآمده و به یک بُعد خاص از قرآن کریم پرداخته‌اند. به همین دلیل، علما در تعریف علوم قرآن گفته‌اند: مباحثی کلی مربوط به قرآن هستند که به بحث در مورد نزول، ترتیب، گردآوری، کتابت، قرائات، تفسیر، اعجاز و ناسخ و منسوخ قرآن کریم و چیزهایی از این قبیل می‌پردازند.[۲]

این تعریف به مهم‌ترین علوم قرآن از قبیل تفسیر، علم قرائات، علم رسم عثمانی، علم اعجاز قرآن، علم اعراب قرآن، علم احکام قرآن و غیر آن اشاره دارد.

پیدایش علوم قرآن و تحول آن

قرآن کریم بر رسول خدا ﷺ نازل شد و خداوند او را مأمور به تبلیغ قرآن برای مردم کرد و فرمود:

---

۱. در کتاب مفتاح السعادة آمده است: علوم مستنبط از قرآن دریایی بی‌کران هستند (تعداد آن‌ها بسیار زیاد است). ۹۴/۲ و نک: البرهان: ۱۸۱/۲.

۲. نک: القرآن الکریم و الدراسات الأدبیة، دکتر عتر، ص ۱۷.

﴿يا أَيُّهَا الرَّسولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ﴾.[۱]

«ای پیامبر! هر آن‌چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن) و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مـردم) نرسانده‌ای (چراکه تبلیغ همه‌ی اوامر و احکام بر عهده‌ی توست) و خداوند، تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد (زیرا سنت خداوند بر این است که حق بر باطل پیروز شود) و خداونـد، گـروه کـافران (و مشرکانی را که درصدد اذیت و آزار تو برمی‌آیند و می‌خواهند برابر خواست آنان دین خدا را تبلیغ نکنی، مـوفق نـمی‌گردانـد و بـه راه راست، آنـان) را هـدایت نمی‌نماید».

و رسول خداﷺ هم آن را به طور کامل تبلیغ کرد و همه‌ی مسلمانان را به انجام آن امر کرد و فرمود: «قرآن را از جانب من تبلیغ کنید، حتی اگر یک آیه هم باشد». هم‌چنین خدای متعال به رسول خود امر کرد کـه قـرآن را بـرای مردم تبیین و تفسیر کند و فرمود:

﴿وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾.[۲]

ما قرآن را بر تو نازل کردیم، تا آن‌چه را به سوی مردم نازل شده است، برای آن‌ها روشن سازی، و شاید که بیندیشند».

رسول خداﷺ نیز قرآن را به طور کامل برای صحابه و امت خود بیان و تفسیر کرد و آنان آن تـفاسیر و بـیانات را از ایشـان روایت کـردند و سـپس صحابه، آن را برای هم‌دیگر نقل کردند و سپس تابعین، آن را از صحابه نقل کردند و به همین دلیل، علوم قرآن به معنای عامّ آن، اولین علومی است که در

۱. المائدة؛ ۶۷.
۲. النحل؛ ۴۴.

اسلام پیدایش یافت و بسیاری از علوم قرآنی در عصر صحابه استقلال پیدا کرد و تعاریف و معانی روشنی برای آن‌ها ترسیم شد، مانند رسم قرآن و کتابت و تدوین آن، علم اسباب النزول، مکی و مدنی، ناسخ و منسوخ، احکام القرآن، تأویل مشکل القرآن، فضائل قرآن، لهجه‌های هفت‌گانه، قرائات، محکم و متشابه و علم قصص و سپس، در نیمه قرن دوم هجری، این علوم از حالت نقل و دریافت شفاهیِ خود در زمان صحابه و تابعین، وارد مرحله‌ی تدوین و کتابت شد.

انواع علوم قرآنی

تحقیقات و مطالعات در مورد قرآن کریم، تعدد و تنوع پیدا کرد و از هم‌دیگر استقلال یافت و در بسیاری از آن‌ها کتاب‌ها و مصنفاتی به صورت تک‌نگاری به رشته تحریر درآمد. بدرالدین زرکشی ۴۷ نوع را برشمرده است و امام جلال‌الدین سیوطی انواع دیگری هم بر آن عدد افزوده که به بیشتر از صد مورد می‌رسد. در مباحث آتی به این انواع و برخی از کتب تصنیف شده در آن اشاره می‌شود و مهم‌ترین موارد آن‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱. علم اسباب النزول

در این علم درباره‌ی سبب نزول یک سوره یا یک آیه و زمان و مکان نزول آیه و چیزهایی دیگر بحث می‌شود. شیخ‌المحدثین علی بن مدینی (۲۳۴ ه) و ابن‌مطرف اندلسی (۴۰۲ ه) و شیخ ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن جوزی (۵۹۷ ه) در این علم دست به تصنیف زده‌اند و از کتب مربوط به این علم،

أسباب النزول واحدی (۴۶۸ ه) و أسباب النزول سیوطی (۹۱۱ ه) به چاپ رسیده است.[۱]

۲. علم إعجاز القرآن

بسیاری از علمای قدیم چون خطّابی و رمّانی و رازی و جرجانی و باقلانی و... در این علم دست به تصنیف زده‌اند و از جهت‌های زیادی به بررسی اعجاز قرآن، علی‌الخصوص اعجاز بیانی و لغوی آن پرداخته‌اند.[۲] هم‌چنین بسیاری از معاصران در مورد اعجاز علمی قرآن و اعجازهای دیگر کتاب نوشته‌اند.

۳. علم ناسخ و منسوخ قرآن

بسیاری از علما چون مکی بن ابی‌طالب، ابوجعفر نحّاس، ابوبکر بن العربی (۵۴۳ ه) و ابوداود سجستانی و ابوعبید قاسم بن سلام و سیوطی و دیگران در این علم دست به تصنیف زده‌اند.[۳] از معاصران هم، دکتر مصطفی زید در این علم دست به تألیف برده است.

٤. علم أحکام القرآن

در این علم تصنیفات بزرگی وجود دارد، مانند کتاب ابن‌العربی، جصّاص رازی، قرطبی، أحکام القرآن امام شافعی، طحاوی، الکیاهراسی و ابن‌سراج.[۴]

---

۱. نک: کشف‌الظنون: ۱/۹۰؛ الإتقان: ۲۹/۱.
۲. نک: کشف‌الظنون: ۱/۱۲۰؛ الإتقان: ۱۱۶/۲.
۳. نک: کشف‌الظنون: ۱/۵۸۰. ۴. همان: ۵۶/۱.

۵. علم فضایل قرآن

اولین کسانی که در این علم دست به تألیف زدند، امام شافعی (۲۰۴ ه) و ابوالعباس مستغفری (۴۳۲ ه) بودند و ابوحسن واحدی (۴۶۸ ه) نیز در این علم، کتاب مختصری دارد. نیز، حافظ ابن‌کثیر (۷۷۴ه) در این علم تصنیف کرده و آن را به تفسیر خود ملحق ساخته است. علاوه بر این افراد، کسان دیگری هم کتاب‌هایی مستقل را در این زمینه نوشته‌اند و یا در مقدمه‌ی تفسیر در این‌باره به بحث پرداخته‌اند.[1]

٦. علم تأویل مشکل‌القرآن

در این علم ابوقتیبه کتابی نوشته است.

۷. محکم و متشابه

در این‌باره کتاب متشابهات القرآن قاضی عبدالجبار و کتاب «الجمّان فی تشبیهات القرآن»[2] وجود دارد.

۸. تاریخ قرآن و تدوین و نسخه‌برداری و کتابت و رسم آن

در این باب، ابن‌أبی‌داود کتابی نوشته است.

---

۱. همان: ۲/۲۰۰.
۲. تألیف ابن‌ناقیا بغدادی (۴۸۵ ه) و به تحقیق دکتر عدنان زرزور و دکتر محمد رضوان دایة.

۹. علم إعراب القرآن

در این علم، کتاب «إملاء ما منّ به الرّحمن فی إعراب القرآن» تألیف عکبری و کتاب «التبیان فی غریب إعراب القرآن» تألیف أبیاری وجود دارد.

۱۰. علم تفسیرالقرآن

۱۱. علم قرائات

این دو علم آخر، از مهم‌ترین و مستقل‌ترین علوم قرآنی هستند و بیشترین تصنیفات در این دو علم است و در صفحات آینده، در دو مبحث جداگانه به بحث در مورد این دو علم پرداخته می‌شود.

لازم به یادآوری است که بسیاری از این علوم در هم‌دیگر تداخل دارند و هنگامی که یک عالم به یکی از آن‌ها می‌پردازد، بر حسب توجّه و تخصّص خود، وارد دیگر علوم هم می‌شود و این مورد را در علم تفسیر و در نزد برخی از مفسران می‌توان مشاهده کرد که در مصنفات خود در تفسیر به ذکرِ قرائت‌ها، اعراب قرآن، اعجاز قرآن، احکام قرآن، مکی و مدنی بودن آیات و سوره‌ها و ترتیب و فضیلت آن‌ها می‌پردازند.

در این‌جا نیکوست که به دو کتاب اشاره شود که به اجمال در مورد علوم قرآنی بحث کرده‌اند، بدون آن‌که در دو علم تفسیر و قرائات، به صورت مفصل وارد بحث شوند؛ این دو کتاب، مهم‌ترین مراجع علوم قرآنی هستند و هردو هم به چاپ رسیده‌اند. این دو کتاب عبارتند از:

۱. البرهان فی علوم القرآن

این کتاب تألیف امام بدرالدین محمد بن عبدالله زرکشی (۷۹۴ هـ) است که در سال ۱۳۷۶ هـ / ۱۹۵۷ م در دار إحیاء الکتب العربی متعلق به عیسیٰ حلبی در قاهره، در چهار جزء به چاپ رسیده است.

۲. الإتقان فی علوم القرآن

این کتاب تألیف امام جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی (۹۱۱ هـ) است که در چاپخانه‌ی میمنیة و با هزینه مصطفی بابی حلبی در سال ۱۳۱۷ در مصر و به صورت قدیمی به چاپ رسید و سپس بعد از آن ـ در چاپ‌های متعدد ـ به چاپ رسید.

مبحث اوّل: علم قرائات

قراءات جمع قراءة است و قراءة مصدر قرأ ـ به معنی خواندن ـ است. ابن‌جزری در تعریف اصطلاحی قرائات می‌گوید: «القراءات علم بکیفیة أداء کلمات القرآن و اختلافها بعزو الناقلة»[۱] یعنی این علم مربوط به طریق تلفّظ کلمات قرآن کریم و طرق متعدد و وجوه مختلف در ادای کلماتی است که صرفاً از رسول خداﷺ نقل شده است.

مقریء کسی است که به قرائت‌هایی که به طریق روایت شفاهی از افراد متخصص قبل از خود تا رسول خداﷺ دریافت کرده است، علم دارد و آن را به صورت شفاهی به دیگران نیز می‌آموزد.

---

۱. القرآن و الدراسات الأدبیة ۱۲۳؛ به نقل از المنجد القارئین، ص ۳.

طاش کبری‌زاده در تعریف علم قرائت می‌گوید: علمی است که در آن در مورد صور مختلف نظمِ کلامِ خدای متعال، با توجه به وجوه اختلاف‌نظرهای متواتر بحث می‌شود.[۱] پس مقریء، مبادی این علم را از نقل متواتر و از علوم عربی فرا می‌گیرد و هدف از آن، به دست آوردن ملکه‌ی ضبط اختلافاتی است که به صورت متواتر نقل شده است.

هدف علم قرائت، اشتیاق به کلام خدای متعال و بیان آن با کیفیت صحیح و کامل و به همان شکل نازل شده‌ی آن و محافظت زبان از خطا در آن و اجتناب از تحریف یا تبدیل یا تغییر در صورت قرآن با رسم و یا در نطق و بیان قرآن با لفظ و در کتابت آن با خط است.

پیدایش علم قرائت و تحول آن

علم قرائت در اصل از همان لحظات آغازین نزول قرآن کریم، از لوح محفوظ بر رسول خداﷺ از طریق جبرئیل امین، ایجاد شد؛ فرشته‌ای که کلام خدای متعال را نازل کرد و آن را بر رسول خداﷺ تلاوت کرد و لفظ آن و کیفیت تلاوت آن را برای ایشان مشخص کرد و سپس رسول خداﷺ هم، آن را به همان شکلی که نازل شده بود، بر صحابه تلاوت کرد و صحابه آن را حفظ کردند و از طریق کاتبان وحی، به همان شکل که نازل شده بود، در مصحف‌ها نوشتند و در نماز و در خانه‌های خود تلاوت کردند و آن را به همان گونه که نازل شده بود و از رسول خداﷺ شنیده بودند به فرزندان و اصحاب خود و سپس به تابعین منتقل کردند.

---

۱. مفتاح‌السعادة: ۶/۲ و نک: کشف‌الظنون: ۲۱۹/۲؛ تاریخ الأدب العربی: ۱/۴ به بعد.

با همه‌ی این‌ها، قرآن کریم بر هفت لهجه نازل شد. پیامبرﷺ لهجه‌های قبایل عرب را در نطق و لفظ مراعات می‌کرد و وقتی که این قبایل متفرق شدند، آن‌ها هم قرآن کریم را بر همان لهجه و کیفیتی قرائت می‌کردند که از رسول خداﷺ دریافت کرده بودند. ابوبکرؓ قرآن کریم را در یک مصحف واحد جمع آورد و وقتی که عثمانؓ به خلافت رسید، از قاریان و حافظان و کاتبان بزرگ وحی درخواست کرد تا از قرآن هفت نسخه بنویسند و او آن هفت نسخه را در میان شهرها و پایتخت اسلامی تقسیم کرد. سپاهیان اسلامی از مدینه خارج شدند و قرآن را با خود حمل می‌کردند و آن را تلاوت می‌کردند و فرا می‌گرفتند و هر گروهی آن را برحسب آن‌چه شنیده و یا نقل کرده بود و یا برحسب رسم مصحف عثمانؓ قرائت می‌کرد. به همین دلیل، قرائت سرزمین‌ها بر اساس قرائت یک سپاه یا شهر واحد اختلاف پیدا کرد و صحابه و تابعین و حافظان و قاریان به بررسی و ضبط و دقت در نقل و تلقین آن به مردم همّت گماشتند و در این کار میل و اشتیاق زیادی از خود نشان دادند و ائمه‌ای از قاریان به ظهور رسیدند و این اختلافات را ضبط، تدوین و نقل کردند و هریک ملتزم به یک قرائت و روش شد و آن را به طلاب خود آموزش داد و آن طلاب آن را با دقت نقل کردند و هرکدام از این‌ها به‌سان یک مذهب درآمد و به قرائت معروف شد.

در میان قرائت‌های مختلف، هفت قرائت مشهور شدند و سه قرائت دیگر هم پدید آمدند که از شهرت کم‌تری برخوردار هستند و بدین ترتیب، قرائت‌ها ده مورد شدند، ولی بر اساس بررسی دقیق و کامل از وجوه نادر و شاذّ، چهار قرائت دیگر نیز شناخته شدند و مجموع قرائت‌ها به چهارده مورد رسید.

بنابراین، قرائت، مذهبی است که یکی از ائمه‌ی قاریان به آن قایل است و در آن از حیث تلفّظ قرآن کریم ـ خواه در تلفّظ حروف و خواه در تلفّظ اَشکال آن ـ با دیگران مخالف است، اما البته روایات و طرق وارد شده از او یکسان هستند.[۱]

قرائت، منسوب به یک امام مقریء شد و معتمد بر "نقل با اسناد متواتر به رسول خدا" می‌باشد. مقریء کسی است که به قرائات علم دارد و آن قرائت‌ها را به صورت شفاهی و از افراد متخصص در آن تا رسول خداﷺ روایت می‌کند[۲] و نیز، بر رسم مصحف عثمانی ـ که قطعاً صحیح است و به صورت متواتر از تعداد زیادی از حافظان و قاریان نقل شده است ـ تکیه دارد.

ائمه‌ی قرائت

قرائت قرآن از زمان نبوت تا همه‌ی عصرهای گذشته استمرار یافت و تا قیامت هم استمرار می‌یابد و در هر زمان تعدادی از قاریان مشهور شدند. مشهورترین قاریان زمان صحابه، ابوبکر، عمر، عثمان، علی، اُبی بن کعب، زید بن ثابت، عبدالله بن مسعود، ابودرداء عویمر بن زید، ابوموسی أشعری، عبدالله بن عباس، ابوهریره و عبدالله بن سائب ـ رضی‌اللّٰه‌عنهم ـ بودند.

در زمان تابعین، قاریان، زیاد و در شهرها و بلاد پراکنده شدند؛ از جمله، در مدینه، سعید بن مسیّب، عروة بن زبیر، سالم بن عتبه، عمر بن عبدالعزیز، سلیمان بن یسار، عطاء بن یسار، معاذ بن حارث، عبدالرحمن بن هرمزِ أعرج، ابن‌شهاب زهری و زید بن أسلم و در مکه، عبید بن عمیر بن قتاده، عطاء بن ابی‌رباح، طاووس، مجاهد، عکرمه، ابن‌مُلیکه و در کوفه، علقمه، اسود بن

---

۱. محاضرات فی علوم القرآن، ص ۱۰۷، و نک: مقدمه‌ی ابن‌خلدون، ص ۴۳۷.
۲. نک: محاضرات فی علوم القرآن، ص ۱۰۸.

یزید، عبید بن عمرو سلمانی، عمرو بن شُرحبیل، حارث بن قیس، عمرو بن میمون، ابوعبدالرحمن سُلمی، سعید بن جُبیر، نخعی و شعبی و در بصره، ابوعالیه، عمران بن تمیم، نصر بن عاصم، یحیی بن یعمر، حسن بصری، ابن‌سیرین و قتاده و در شام، مغیره بن ابی‌شهاب و خلیفة بن سعد، به ظهور رسیدند.[۱]

بعد از تابعین هم ائمه‌ی قرّائی به منصه‌ی ظهور رسیدند که صرفاً به قرائت و کسب علم در مورد آن می‌پرداختند و عنایت و توجه کاملی به ضبط قرائت داشتند و به أئمه‌ای بدل شدند که مورد اقتدا واقع می‌شدند و افراد نزدشان فرستاده می‌شدند و از آنان کسب علم می‌شد و اهل دیار و شهر آنان، بر قبول قرائتشان اتفاق‌نظر داشتند. در هر شهر چندین نفر از این افراد وجود داشتند، لکن هفت نفر از آنان مشهور شدند و مردم اطراف آنان را گرفتند و کتب و قرائات آنان مدون شد.[۲] این افراد به قرّاء سبعه (هفت قاری) مشهور شده‌اند و عبارتند از:

۱. نافع بن عبدالرحمن بن ابی‌نعیم مدنی (۱۶۹ ه). مشهورترین کسانی که قرائت وی را نقل کرده‌اند، قالون و وَرش هستند؛

۲. عبدالله بن کثیر داری مکّی (۱۲۰ ه). مشهورترین راویان از وی، قنبل محمد بن عبدالرحمن مخزومی مکّی (۱۹۱ ه) و أحمد بن محمد بزی (۲۵۰ ه) هستند؛

۳. أبوعمرو زبّان بن علاء بصری (۱۵۴ ه). مشهورترین راویان از وی، حفص بن عمر دوری بغدادی (۲۴۶ ه) و صالح بن زیاد سوسی (۲۶۱ ه) هستند؛

---

۱. نک: مفتاح‌السعادة: ۲/۶ به بعد.

۲. نک: همان ۲/۲۶ به بعد؛ مقدمه ابن خلدون ۴۳۹؛ تاریخ التراث العربی ۲۵/۱/۱.

۴. عبدالله بن عامر یحصُبی شامی (۱۱۸ ه). مشهورترین افرادی که قرائت وی را روایت کرده‌اند، هشام بن عمار سلمی دمشقی (۲۴۵ ه) و عبدالله بن احمد بن ذکوان (۲۴۲ ه) هستند؛

۵. عاصم بن ابی‌النّجود اسدی کوفی (۱۲۷ ه). مشهورترین راویان از وی حفص بن سلیمان اسدی (۱۸۰ ه) و شعبة بن عیاش (۱۹۳ ه) هستند؛

۶. حمزة بن حبیب کوفی (۱۵۶ ه). مشهورترین راویان از وی خلاّد بن خالد (۲۲۰ ه) و خلف بن هشام (۲۲۹ه) هستند؛

۷ـ علی بن حمزه کسائی (۱۶۹ ه). مشهورترین راویان از وی حفص بن عمر دُوری (۲۴۶ ه) و لیث بن خالد بغدادی (۲۴۰ ه) هستند.

زرکشی می‌گوید: «نکته: گفته شده است: قرائت ابن‌کثیر و نافع و ابی‌عمرو به قرائت اُبی و قرائت ابن‌عامر به قرائت عثمان بن عفان و قرائت عاصم و حمزه و کسائی به قرائت عثمان و ابن‌مسعود برمی‌گردد».[1]

امام احمد بن موسی مشهور به ابن‌مجاهد، قرائت‌های معروف هفت‌گانه را درکتاب خود به نام «القراءات السبع» تدوین کرد.[2]

سپس سه قرائت مشهور دیگر پیدا شد و بیشتر علما آن‌ها را متواتر دانستند و بدین ترتیب، قرائت‌ها ده مورد شد، به اضافه سه قاری دیگر[3] که عبارتند از:

۱. ابوجعفر یزید بن قعقاع مدنی (۱۳۰ ه)؛
۲. ابومحمد یعقوب بن إسحاق حضرمی بصری (۲۰۵ ه)؛
۳. ابومحمد خلف بن هشام بغدادی (۲۲۹ ه).

---

۱. البرهان فی علوم‌القرآن: ۱/ ۳۳۸.
۲. تأریخ التراث العربی: ۱/۱/ ۴۳؛ محاضرات فی علوم‌القرآن، ص ۱۱۲.
۳. نک: مفتاح‌السعادة: ۲/ ۴۳.

کتاب‌های نوشته شده در علم قرائت

میل و رغبتِ فراوان علما به حفظ کتاب خدای متعال و توجه آنان به قرآن و تلاوت و قرائت آن، سبب شد تا آنان در این مورد دست به تصنیف و تألیف بزنند تا این قرائت‌ها را تدوین و اصول آن را بیان کنند و ائمه و حفاظ و راویان و سندِ قرائت‌ها و تفاوت‌های موجود در میان آن‌ها و اختلاف در ادایشان را معرّفی و تشریح نمایند و حتی یک حرف از قرآن کریم هم مورد توجه کامل و ضبط تام قرار گرفت.[1] از جمله‌ی کتب تصنیف شده در این باب، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. التیسیر، تألیف ابوعمرو دانی عثمان بن سعید أموی قرطبی (۴۴۴ ه) که در زمان خود، به ابن‌صیرفی معروف بود.

۲. جامع‌البیان فی القراءات السبع، تألیف ابوعمرو دانی. وی کتب دیگری نیز دارد، از جمله: المقنع فی رسم المصحف، المحکم فی النقط للمصحف، المحتوی فی القراءات الشواذ، طبقات القراء.

۳. القصیدة اللامیة فی القراءات، تألیف شیخ امام قاسم بن فیرة شاطبی (۵۹۰ ه). وی قصیده‌ی رائیه‌ای نیز دارد که در آن کتاب «المقنع فی رسم المصحف دانی» را به نظم آورده است.

۴. فتح الوصید شرح الشاطبیة فی القراءات تألیف شیخ علی بن محمد سخاوی (۶۴۳ ه). وی رائیه‌ی شاطبی را نیز شرح کرده است.

۵. النشر فی القراءات العشر، تألیف شیخ محمد بن محمد بن محمد بن علی جزری (۸۴۳ ه). این کتاب در دو مجلد به چاپ رسیده است. وی چند

---

۱. نک: همان ۴۷/۲؛ مقدمه‌ی ابن‌خلدون: ص ۴۳۸؛ کشف‌الظنون: ۲۱۹/۲.

کتاب دیگر نیز دارد، از جمله: تخییر التیسیر فی القـراءات العشـر، طـبقات القراء الصغری، نظم طیبة النشر فی القراءات العشر. وی فرزندانی هم داشت که در این علم گام نهادند.

۶. غایةالنهایة فی طبقات القراء (الکبری) تألیف همان ابن‌جزری مذکور.

۷. کنزالمعانی شرح الشاطبیة فی القراءات، تألیف شیخ ابراهیم بن عـمر جعبری (۷۳۲ ه).

۸. الکشف عن وجوه القراءات السبع و عللها و حججها، تألیف ابومحمد مکی بن ابی‌طالب قیسی (۴۳۷ ه).

۹. إیضاح الوقف و الإبتداء فی کتاب الله، تألیف أبوبکر محمد بن قاسم أنباری (۳۲۸ ه).[۱]

۱۰. المبسوط فی القراءات العشر، تألیف ابـوبکر احـمد بـن حسـین بـن مهران اصفهانی (۳۸۱ ه). این کتاب را در سـال ۱۴۰۷ ه / ۱۹۸۶ م مـجمع اللغة العربیة در دمشق با تصحیح سبیع حمزه حاکمی انتشار داده است.

نسخه‌های خطّی علم قرائت در مکتبة الأسد

موضوع اهتمام به قرآن کریم و حفظ و تلاوت آن، امری غیرقابل حصر است؛ چه استادان و مشایخ آموزش قرائت و مدارس قرآن، در هرجا و در هر شهر و دیاری پراکنده بودند و در شهر واحد ده‌ها نـفر از حـافظان قـرآن و اهتمام‌کنندگان به آن وجود داشتند که آن را به صورت شفاهی نقل و نسل به نسل قرائت می‌کردند و به قرائت‌ها و ضبط و کیفیت و اجرای آن‌ها تـوجه

۱. این دو کتاب در مجمع اللغة العربیة در دمشق با تحقیق دکتر محیی‌الدین رمضان به چاپ رسیده است و هر کتاب در دو جزء می‌باشند.

داشتند و برخی از این عنایات و توجهات، معطوفِ تدوین و تألیف کتاب‌ها بود و در علم قرائت‌ها کتاب‌های زیادی به تصنیف درآمد و تعداد تصنیفات در این شاخه از علم در هر سرزمینی، بیشتر از تعداد تصنیفات دیگری است که در علوم دیگر نوشته شده است.

مکتبة الظاهر سهم زیادی از نسخه‌های خطی در علم قرائت دارد و هزاران کتاب و رساله و منظومه و شرح در علوم قرآنی به طور عام و علم قرائت به طور خاص را در خود جای داده است.

استادِ فاضل، صلاح‌الدین خیمی ـ مدیر نسخه‌های خطی مکتبةالظاهریه ـ فهرستی را در علم قرآن تدوین کرده است که در سال ۱۴۰۴ هـ / ۱۹۸۴ م در مجمع اللغة العربیه در دمشق در سه جزء به چاپ رسیده است که نسخه‌های خطی مصحف‌ها و تجوید و قرائت در دو جزء اول و دوم آن آمده است و به عنوان مثال در آن نوزده نسخه خطی از کتاب التیسیر تألیف ابی‌عمرو دانی (۴۴۴ هـ) در باب قرائات هفت‌گانه و شرح آن ذکر شده است.[1] علاوه بر این، چند رساله در علوم قرآن وجود دارد که به صورت مجموعه هستند و استاد یاسین محمد سواس آن‌ها را در کتاب «فهرس مخطوطات الظاهریة ـ المجامیع»[2] (۱/۴۳۷ ـ ۴۴۰) ذکر کرده است. نیز، باید نسخه‌های خطی در باب علوم قرآن در مکتبة الأحمدیه در حلب را ـ که به مکتبة الأسد منتقل شده ـ به این فهرست اضافه نمود.

۱. فهرست مخطوطات الظاهریة ـ علوم‌القرآن: ۱/۳۳۴. و نک: فهرست قرائات، جزء اول ۴۹۴ ـ ۵۰۱ و جزء دوم ۳۶۱ ـ ۳۷۳؛ تاریخ التراث العربی: ۱/۱/۲۵ به بعد.

۲. این کتاب در مجمع اللغة العربیة در سال ۱۴۰۳ هـ ۱۹۸۳ م در دو جزء به چاپ رسیده است.

مبحث دوم: علم تفسیر

علم تفسیر یکی از علوم اساسی شرعی است، زیرا مرتبط با قرآن عظیم است که خدای متعال آن را نازل کرد تا هدایت و نور و رحمتی برای مردم باشد و هم‌چنین، در مورد معانی کلام خدا بحث می‌کند که خداوند مردم را به تدبر در آن و فهم معانی و شناخت احکام آن امر کرده است تا عظمت خدای متعال و فضل او بر خود و حق وی بر عهده‌ی خویش را درک نمایند تا به آن‌چه که آنان را به انجامش امر کرده است، اقدام نمایند و از آن‌چه که آنان را از انجامش نهی کرده است، اجتناب ورزند. خدای متعال می‌فرماید:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾.[1]

«این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبر کنند و خردمندان پند بگیرند».

نیز می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾:[2] «آیا درباره‌ی قرآن نمی‌اندیشند».

تعریف علم تفسیر

تفسیر در لغت به معنای روشن‌سازی و تبیین است، مانند این آیه که می‌فرماید: ﴿وَ لَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِيراً﴾:[3] «آنان هیچ مَثَلی برای تو نمی‌آورند، مگر این‌که ما حق را برای تو می‌آوریم و تفسیری بهتر». که در آن، تفسیر به معنای بیان و تفصیل است.

در اصطلاح شرعی، تفسیر دارای چند تعریف است که همه‌ی آن‌ها به یک معنا برمی‌گردند و آن، تبیین کلام خداست، یا این‌که تفسیر، بیان الفاظ

۱. ص؛ ۲۹. ۲. النساء؛ ۸۲ ـ محمد؛ ۲۴.
۳. الفرقان؛ ۳۳.

قرآن کریم و مفاهیم آن است، یا این‌که علمی است که به قدر توان بشر در مورد منظور خدای متعال بحث و بررسی می‌کند.[۱]

زرکشی، علم تفسیر را چنین تعریف کرده است: «تفسیر، علمی است که در آن، در حدِّ طاقت و توان بشری، از قرآن مجید بحث می‌شود، از آن جهت که بر مراد و منظور خدای تعالیٰ دلالت دارد».

این تعریف، شامل بیشتر علوم قرآن می‌شود، حال آن‌که علم تفسیر یکی از علوم قرآنی است، لکن علم تفسیر از لحاظ نظری و علمی و عملی، مطلقاً مهم‌ترین علم از علوم قرآن است و هنگامی که مفسّر در پی کشف معنای مورد نظر از آیه برمی‌آید، با بیشتر علوم قرآن سر و کار پیدا می‌کند. به همین دلیل علم قرائت داخل در تفسیر می‌شود، زیرا ممکن است که معنی بر اثر اختلاف دو یا چند قرائت تفاوت پیدا کند و نیز، علم رسم در تفسیر داخل است، چون که ممکن است که معنی با اختلاف رسم قرآنی در مصحف تفاوت کند. هم‌چنین علوم اسباب نزول، تاریخ قرآن، اعراب قرآن، مکی و مدنی، بلاغت و بیان، اعجاز قرآن، احکام قرآن، الفاظ و جمله‌ها و ترکیب‌ها و معانی قرآن و ناسخ و منسوخ آن هم داخل در تفسیر می‌شوند. این علوم را می‌توان در تفاسیر مفصل مشاهده کرد و نیز، حسب اهتمام مفسر و روش و هدف وی در تفاسیر متوسط و کوتاه هم، برخی از این علوم یافت می‌شوند.[۲]

هدف علم تفسیر، تحصیل قدرت کافی برای استنباط صحیح احکام شرعی و شناخت منهج و روش استوار خداوندی و یادآوری حق‌الله بر بندگان و نجات آنان از تله‌ی گمراهی و دام‌های شیطان و تغذیه‌ی قلب و روان

---

۱. نک: التفسیر و المفسرون: ۱۴/۱؛ مفتاح‌السعادة: ۶۲/۲؛ تأریخ الأدب العربی: ۷/۴.
۲. سیوطی تعداد علومی را که در تفسیر داخل می‌شوند، برشمرده است که به پنجاه و پنج نوع می‌رسد. تمام‌الدرایة، ص ۲۶؛ التقایة، ص ۲۶۲.

و جان آنان از کلام خدای متعال و سیراب شدن از حوض قرآن کریم و چشمه‌ی لاینقطع آن و پند گرفتن از حکمت‌های آن و توشه برگرفتن از فضل آن و انس گرفتن و به آرامش رسیدن در کنار آن و هدایت یافتن از راه آن برای بیرون بردن مردم از تاریکی‌ها به سوی نور در اجرای این فرمان الهی است که می‌فرماید:

﴿إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾.[1]

«این قرآن به راهی که استوارترین راه‌هاست، هدایت می‌کند».

تفسیر و تأویل

از تفسیر قرآن کریم با اصطلاحِ تأویل تعبیر می‌کنند. تعداد زیادی از علما هم معتقدند که تفسیر و تأویل مترادف و به یک معنا هستند؛ اما دیگران معتقدند که این دو با هم اختلاف دارند. آرای علما در بیان فرق بین تفسیر و تأویل متفاوت است و رأی مشهور در نزد علمای متأخر این است که تفسیر، بیان معانی است که از ظاهر عبارت فهمیده می‌شود و تأویل، بیان معانی است که به طریق اشاره استفاده می‌شود، یا این‌که تفسیر، به شناخت معنی لفظ به طریق نقل و روایت برمی‌گردد و تأویل، شناخت معنی به طریق اجتهاد و استنباط و رأی و ترجیح یکی از معانی محتمل لفظ است. اما علمای سلف معتقدند که تفسیر و تأویل مترادف هستند.[2]

نظر به اهمیت تفسیر و تقدس کلام خداوند متعال، علما بیان کرده‌اند که تفسیر متوقف بر دانستن تعدادی از علوم است که عبارتند از: علم لغت،

۱. الإسراء؛ ۹.
۲. نک: التفسیر و المفسرون: ۱۵/۱ به بعد؛ البرهان: ۱۴۶/۲ ـ ۱۴۹؛ الإتقان: ۱۴۲/۲ ـ ۱۷۳؛ إتمام الدراية، ص ۲۵.

نحو، صرف، اشتقاق، معانی، بیان، بدیع، قرائات، اصول دین، اصول فقه، اسبابِ نزول، قصص، ناسخ و منسوخ، فقه، احادیثِ روشن کننده‌ی تفسیر مجمل و مبهم و علم موهبت که خداوند آن را به کسی پاداش می‌دهد که به علم خود عمل می‌کند و دارای اخلاص نیت است و اعتقادی صحیح دارد و ملازم راهِ دین است.[1]

انواع تفسیر

علما از جهات متعدد و با روش‌های بسیار و اهداف شریفی به تفسیر قرآن اهتمام ورزیده‌اند و به همین دلیل تفاسیر تنوع پیدا کرده و دارای نام‌های مختلف و اصطلاحات متباینی شده‌اند.

۱. وجوه مختلف تفسیر

امام‌المفسرین عبدالله بن عباس در مورد وجوه تفسیر می‌گوید: «تفسیر، چهارگونه است: نوعی از آن را عرب از کلام خود می‌فهمند و نوعی دیگر، تفسیری است که کسی به خاطر جهل به آن معذور نیست و نوعی دیگر، تفسیری که علما آن را می‌دانند و دیگری، تفسیری که فقط خدای متعال به آن علم دارد».[2]

تفسیری که عرب آن را از کلام خود می‌فهمد، تفسیری است که در مورد آن به زبان اعراب و لغت و اعراب و علوم زبان عرب رجوع می‌شود و کار مؤلف در آن، توقف و تکیه بر آن چیزی است که در زبان عرب وارد شده است.

۱. نک: مفتاح‌السعادة: ۹۲/۲؛ الإتقان: ۱۷۵/۲ ـ ۱۸۰ به بعد؛ البرهان: ۱۵۳/۲.
۲. البرهان: ۱۶۴/۲؛ الإتقان: ۱۸۱/۲.

تفسیری که کسی به خاطر جهل به آن معذور نیست، دانستن معنا از راهِ نصوص متضمن شرایع احکام و دلایل توحید است که به ذهن‌ها متبادر می‌شود.

تفسیری که فقط علما آن را می‌دانند، آن است که به اجتهاد آنان در استنباط دقایق و ظرایف معانی پنهان و وجوه بلاغت و اعجاز و ادلّه‌ی احکام فقهی برمی‌گردد و برخی از علما آن را تأویلی می‌نامند که به اجتهاد و بحث و بررسی نیاز دارد و متفاوت از تفسیری می‌باشد که تنها متکی به نقل است.[۱]

تفسیری که فقط خداوند به آن علم دارد، تفسیر متعلق به حقایق غیبی چون روح، ملائک، برپایی قیامت، حروف مقطّعه و همه‌ی متشابهات قرآنی است و البته متشابهاتی که با نص قرآن یا سنت یا اجماع امت تأویل شده‌اند، از این بحث خارج می‌شوند.[۲]

۲. انواع تفسیر بر حسب مصدر و منبع آن

تفسیر قرآن دارای منابع و مصادر متنوع و گوناگونی است که این منابع، از حیث دقت و قدرت بیان و مشخص کردنِ معنا و استحکام‌بخشی به مقصود، درجه‌بندی شده‌اند و عبارتند از:

تفسیر قرآن با قرآن

که بدین صورت است که معنای آیه با آیه‌ی دیگری بیان شود، یا این‌که یک لفظ مجمل با یک لفظ مبیّن شرح شود، و یا این‌که منظور از یک اصطلاح شرعی خاص مشخص شود،[۳] مانند این آیه که می‌فرماید: ﴿فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ

---

۱. البرهان: ۲/۱۶۶؛ الإتقان: ۲/۱۸۲؛ محاضرات فی علوم القرآن، ص ۱۳۶.
۲. البرهان: ۲/۱۶۶.
۳. همان: ۲/۱۷۵، ۱۸۶؛ الإتقان: ۲/۱۷۵.

رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾:[۱] یا این آیه که می‌فرماید: ﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾[۲] و آیات خلق انسان از خاک یا گِل و این آیه که می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ﴾.[۳]

تفسیر قرآن با سنت

این نوع تفسیر در جایگاه دوم قرار دارد و درجه‌ی آن تحت تأثیر قدرت سند حدیث تفاوت پیدا می‌کند و بر این اساس، حدیث صحیح ثابت شده با سنتِ متواتر یا آن‌چه که صحابه به صورت مستقیم از رسول خداﷺ شنیده‌اند، تفسیری محکم است، مانند تفسیرِ رسول خداﷺ از لفظ «ظلم» در آیه‌ی ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾[۴] به "شرک" با استناد به این آیه که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾.[۵] نیز مانند تفسیر ایشانﷺ از «الحساب اليسير»[۶] به «عرض» [یعنی یک بار بر خدا عرضه می‌شوند و خداوند درکارنامه‌ی اعمال آنان می‌نگرد و آنان را مورد مغفرت قرار می‌دهد و دیگر حساب و کتاب و مناقشه‌ای در مورد آنان روی نمی‌دهد] چنان که بخاری روایت کرده است.[۷]

در کتب سنت این نوع از احادیث از دیگر احادیث وارده از رسول خداﷺ جدا شده و در باب تفسیر ذکر شده‌اند و به علاوه در آن کتب، از

---

۱. البقرة؛ ۳۷.
۲. الأعراف؛ ۲۳.
۳. البقرة؛ ۱۸۷.
۴. الأنعام؛ ۸۲.
۵. لقمان؛ ۱۳.
۶. در این آیه که می‌فرماید: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً﴾ ـ (إنشقاق: ۸).
۷. نک: البرهان: ۱۵۶/۲ به بعد؛ الإتقان: ۱۹۰/۲، ۱۷۴ به بعد.

احادیثی که واضعان حدیث و افراد کذّاب در این خصوص جعل کرده‌اند، احتراز شده است.

تفسیر با اجتهاد و استنباط

تفسیری است که با استعانت از زبان و عرف و عادت‌های اعراب و اسباب نزول و نیز، فهم و درک و علم و وسعتِ ادراکِ هر مفسّر، ابتدا از صحابه و سپس از تابعین و افراد بعد از آنان صادر شده است.

تفسیر معتمد بر اهل کتاب، از یهودیان و مسیحیان، در آن‌چه که بیانش به صورت مفصّل از رسول خداﷺ وارد نشده است، ولی داستان آن به صورت مجمل در قرآن کریم آمده، در مورد امت‌های پیشین و سایر انبیا، به اسرائیلیات معروف است. صحابه و مفسّران بزرگ در مورد این نوع تفسیر احتیاط کرده‌اند و فقط آن‌هایی را پذیرفته‌اند که با عقاید دین اسلام توافق دارد و مخالف قرآن کریم نیست.[1]

۳. انواع تفسیر برحسب روش علمی

تفسیر بر حسب روش علمیِ علمای تفسیر، به دو دسته تقسیم می‌شود:

تفسیر با مأثور

این نوع از تفسیر عبارت است از تفسیر قرآن با تکیه بر نقل و روایت و اخبار، و شامل تفسیر قرآن با قرآن، تفسیر قرآن با سنت و تفسیر قرآن از

---

۱. نک: محاضرات فی علوم القرآن، ص ۱۳۸، ۱۴۹؛ التفسیر و المفسرون: ۳۲/۱، ۳۷؛ مقدمه‌ی ابن‌خلدون، ص ۴۳۹.

جانب صحابه می‌شود و بسیاری از علما تفسیرهایی را که از تابعین هم نقل شده است، به این موارد اضافه کرده‌اند.

تفسیر با مأثور اولین علم قرآنی است که تدوین یافت و همراه با احادیث روایت می‌شد و سپس جدا و مستقل گشت.[۱]

مشهورترین کتب تفسیر با مأثور عبارتند از: جامع‌البیان طبری، بحر العلوم سمرقندی، الکشف و البیان ثعالبی، معالم التنزیل بغوی، تفسیر ابن عطیة، تفسیر ابن‌کثیر، الدر المنثور سیوطی.

تفسیر به رأی

عبارت است از تفسیر اجتهادیِ قرآن با تکیه بر کلام عرب و دلالت الفاظ و اسباب نزول و ناسخ و منسوخ و سایر ادواتی که در تفسیر مورد نیاز مفسر هستند.[۲]

علما در مورد جایز بودن تفسیر به رأی دو دیدگاه دارند: عده‌ای آن را جایز و عده‌ای آن را غیرجایز دانسته‌اند. اما رأی درست، تفاوت قایل شدن میانِ این دو امر است: مقبول بودنِ تفسیر به رأیِ پسندیده ـ که موافق با کلام عرب و ادلّه‌ی شرع است ـ و پذیرفته نبودنِ تفسیر به رأیِ مذموم ـ که بدون دستیابی به علوم مورد نیاز در تفسیر انجام می‌شود ـ و هم‌چنین تفسیر متشابهاتی که فقط خداوند به آن علم دارد و تفسیری که مذاهب فاسد را تقریر و تأیید می‌نماید و تفسیر با استحسان و از روی هوی و هوس یا این‌که در تفسیر بدون وجود دلیل، به مراد خدای متعال از یک آیه یا یک لفظ، قطع

۱. محاضرات فی علوم القرآن، ص ۱۴۸؛ التفسیر و رجاله، ص ۱۳؛ التفسیر و المفسرون: ۱۵۲/۱؛ البرهان: ۱۷۲/۲.
۲. نک: التفسیر و المفسرون: ۲۵۵/۱؛ محاضرات فی علوم القرآن، ص ۱۵۲.

و یقین و جزم اعمال شود و نیز، تفسیر باطنی یا این‌که در تفسیر الفاظ بر غیر معانی عربی آن‌ها حمل شود.[۱]

مهم‌ترین کتب تفسیر به رأی عبارتند از: مفاتیح‌الغیب رازی، الکشاف زمخشری، أنوار التنزیل بیضاوی، مدارک التنزیل نسفی، لباب التأویل خازن، البحر المحیط أبوحیان و روح المعانی آلوسی.*

٤. انواع تفسیر از جهت موضوعی

با توجه به علوم متفاوتی که متعلّق به قرآن هستند و از قرآن بهره می‌گیرند، بسیاری از علما قرآن را از جهت علمی و موضوعیِ مورد اهتمام خود تفسیر کرده‌اند و به همین دلیل انواع متعددی از تفسیر به ظهور رسیده است که در این‌جا به اختصار به این موارد اشاره می‌شود:

۱. تفسیر الفاظ و کلمات قرآن کریم

مانند تفسیر مفردات الفاظ قرآن تألیف راغب اصفهانی و تفسیر غریب القرآن سجستانی.

۲. تفسیر آیات الأحکام

مانند تفسیر احکام القرآن امام شافعی، أحکام‌القرآن جصّاص رازی، أحکام القرآن ابن العربی، أحکام القرآنِ کیاهراسی، أحکام القرآن قرطبی.

---

۱. نک: الإتقان: ۱۸۲/۲؛ البرهان: ۱۷۹/۲. گاهاً دیدگاه علما در مورد یکی از تفاسیر در شمار نوع اول یا دوم با هم تفاوت پیدا می‌کند.

[* البتّه باید توجّه داد که چنان نیست که همه‌ی محتوای این تفاسیر از نوع تفسیر به رأی باشد و فقط باید گفت که در آن‌ها، جانب تفسیر به رأیِ پسندیده بیشتر است ـ ویراستار].

می‌توان این نوع از تفاسیر را تفسیر فقهی نامید.[۱]

۳. تفسیر صوفیانه‌ی نظری:

این نوع تفسیر مبتنی بر بحث و بررسی و تأثیرپذیری از نظرات فلسفی است و در تلاش است تا در قرآن شاهد یا سندی برای خود پیدا کند و در فهم آیات قرآن خودسرانه عمل کرده، آن‌ها را چنان شرح می‌دهد که لفظ را از معنای ظاهری خود ـ که شرع مؤید آن و لغَت شاهد آن است ـ خارج می‌کند. از این نوع تفسیرها می‌توان به تفسیر ابن عربی اشاره کرد.[۲]*

۴. تفسیر اشاری یا تفسیر صوفیانه ـ کشفی

عبارت است از تأویل آیات قرآن برخلاف ظاهر عبارات قرآن و بر مقتضای اشاراتی پنهان که برای ارباب سلوک ظاهر می‌شود که می‌توان بین آن اشارات و بین معانی ظاهریِ مورد نظر از آیات تطبیق داد. (این دسته از مفسّران) در هنگام تفسیر معانی باطنی، صالح را با ناصالح درهم آمیخته‌اند. تفسیر اشاره‌ای در تفسیر ابن‌عربی و تفسیر القرآن العظیم تستری (۶۵۴ ﻫ) و حقائق التفسیر سُلّمی (۴۱۲ ﻫ) و عرائس البیان فی حقائق القرآن أبومحمد شیرازی (۶۰۶ ﻫ) و التأویلات النجمیه‌ی نجم‌الدین دایه (۶۵۴ﻫ) وارد شده و علاءالدوله‌ی سمنانی (۷۳۶ ﻫ) و دیگران، آن را کامل کرده‌اند.[۳]

---

۱. التفسیر و المفسرون: ۹۸/۳.

۲. همان: ۵/۳ به بعد؛ الإتقان: ۱۸۳/۲ ـ ۱۸۴.

[* در واقع، تفسیری که به تفسیر ابن‌عربی مشهور است و به شیخ اکبر محیی‌الدّین ابن‌عربی نسبت داده شده، از او نیست و ازآنِ عبدالرّزّاق کاشانی است و البتّه با این وجود، نمی‌توان توصیف و تعریف مؤلّف این کتاب از آن را همه‌ی واقعیّت در آن مورد دانست ـ ویراستار].

۳. التفسیر و المفسرون: ۴۵/۳؛ البرهان: ۱۷۰/۲.

۵. تفسیر فلسفی

این نوع تفسیر دو روش دارد: نخست، طریقه‌ی تأویل نصوص دینی و حقایق شرعی با آن‌چه که با آرای فلسفی متفق است، به نحوی که نصوص، خاضع و تابع این آرا می‌شوند. دوم، طریقه‌ی شرح نصوص دینی و حقایق شرعی با آرا و دیدگاه‌های فلسفی که در نتیجه‌ی آن فلسفه بر دین طغیان کرده، خودکامانه در نصوص آن حکمرانی می‌کند. از این نوع تفسیر می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: تفسیر فارابی (۳۳۹ ه) در کتابش «فصوص الحکم» تفسیر موجود در رسایل إخوان‌الصفا، تفسیر برخی از آیات و سوره‌ها از ابن‌سینا (۴۲۸ ه)، کسی که شیخ این طریقه به شمار می‌آید.[1]

۶. تفسیر علمی

تفسیری است که اصطلاحات علمی را در عبارات قرآنی حاکم می‌کند و در راه استخراج علوم مختلف و آرای فلسفی از آن تلاش می‌کند و خصوصاً بین قرآن و علوم هستی و علوم کاربردی ارتباط برقرار می‌کند. این نوع تفسیر را می‌توان در کلام [امام] غزالی در کتاب إحیاء علوم‌الدین در مورد فهم قرآن و تفسیر آن با رأی و اجتهاد و نیز، در کتاب «جواهر القرآن» ایشان مشاهده کرد. سپس، جلال‌الدین سیوطی در نوع شصت و پنجم از کتاب «الإتقان» و در کتاب «الإکلیل فی إستنباط التنزیل» با وی همراهی می‌کند و آن را به تفصیل از ابوالفضل مرسی نقل می‌کند.[2] بسیاری از علمای معاصر، همچون طنطاوی، جوهری و دیگران نیز در تلاش برای ارائه چنین تفسیری هستند.

---

۱. التفسیر و المفسرون: ۸۳/۳.
۲. التفسیر و المفسرون: ۱۴۰/۳.

۷. تفسیر لغوی

این تفسیر مربوط به علوم زبان عربی، از جهت اعراب و نحو و بیان و بدیع است. در این‌باره کتاب‌های زیادی وجود دارد، مانند اعراب القرآن، به عنوان یک علم مستقل یا به عنوان یکی از فروع علم تفسیر.[۱] عده‌ای در این‌باره به صورت تک‌نگاری هم دست به تصنیف زده‌اند، مانند شیخ مکی بن ابی‌طالب (۴۳۷ه) حوفی (۵۶۲ ه) عَکبُری (۶۱۶ ه) سفاقسی (۷۴۲ ه) صرخدی (۷۵۶ ه) و همین طور، تفاسیر إعجاز القرآن که در آن افرادی چون قاضی ابوبکر باقلانی و رمانی و رافعی، دست به تصنیف زده‌اند و از جمله‌ی این کتب است، کتاب الکشّاف تألیف زمخشری.

پیدایش و تدوین علم تفسیر

از انواع تفسیر در بخش‌های اول و دوم، روشن می‌شود که تفسیر در حقیقت هم‌زمان با نزول قرآن کریم و سپس با بیان و تفسیر رسول خدا ﷺ در مورد آیات قرآن ـ به طریق توضیح احکام الهی موجود در قرآن کریم ـ به ظهور رسید. پس رسول خدا ﷺ اولین مفسّرِ نظری و عملی قرآن کریم است و ایشان داناترین فرد از میان بشر، به معانی کتاب خدا و ادراک اسرار آن و شناخت مقاصد آن است.

قرآن کریم با زبان عربی و بر یک امت عرب نازل شد و به همین علّت، صحابه معانی آن را درک می‌کردند و الفاظ آن را می‌فهمیدند و به مقاصد و ترکیب‌های آن احاطه داشتند و اسباب نزول آیات و مناسبت آن‌ها را

---

۱. نک: کشف‌الظنون ۱/۱۲۱.

می‌دانستند و اگر چیزی از آن بر آنان مشکل می‌آمد یا یک اصطلاح معین دینی در آن وارد می‌شد، به رسول خداﷺ پناه می‌بردند و در مورد آن از ایشان سؤال می‌کردند و بدین نحو، به منظور خدای متعال از آن موضوع وقوف و آگاهی می‌یافتند. قرآن کریم قانون اساسی زندگی و روش حیات و غذای روح و جان و پناهگاه و خانه‌ی امید دل‌ها و نور چشم‌ها و درون آنان بود و به همین دلیل، آثار آن، در تربیت و راهنمایی و آماده ساختن و اصلاح و پیشرفت و شکوفایی بر آنان آشکار شد و آنان، به حق، نسل یگانه در فهم قرآن و تعامل با آن هستند.

بعد از وفات رسول خداﷺ و بروز اختلاف در اجتهاد و رأی در میان صحابه ـ رضی‌الله‌عنهم ـ و ورودِ مردم به دین اسلام به صورت گروه گروه و نفوذ غیر اعراب در دولت اسلامی و سر برآوردن هسته‌های اولیّه‌ی برخی از فرق و مذاهب، همه تلاش کردند تا به قرآن چنگ زنند و بر آن تکیه کنند و به برخی از آیات آن احتجاج نمایند و بدین ترتیب، اختلاف در تفسیر آن ظهور کرد و بزرگان صحابه به بیان معنای صحیح و تفسیر مقبول از آیات خدای متعال پرداختند و تعدادی از صحابه، با تکیه بر آموزه‌های خود از رسول خداﷺ و علم و دانسته‌های خویش در مورد اسباب نزول و ناسخ و منسوخ و مقاصد شریعت و نیز، ملکه‌ی لغوی خودشان، به مقام صدارت و مرجعیت اصلی در تفسیر قرآن دست یافتند.

از بارزترین مفسّران صحابه، خلفای راشدین، یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی ـ رضی‌الله‌عنهم ـ هستند و در میان این چهار نفر، علی‌ﷺ بیشترین اهتمام را به این امر داشت. علی بن ابی‌طالب خود می‌گوید: «در مورد کتاب خدا از من سؤال کنید، چه به خدا قسم درباره‌ی هر آیه از قرآن، من می‌دانم

که در شب نازل شد یا در روز، و در دشت نازل شد یا بر روی کوه» و نیز می‌گوید: «به خدا قسم هر آیه‌ای که نازل شده است، من می‌دانم که در مورد چه چیزی و درکجا نازل شده است. پروردگارم قلبی دانا و زبانی پرسشگر به من عطا کرده است».[۱]

از دیگر مفسّران صحابه، عبدالله بن مسعود است که وی نیز سخنانی به مانند سخنان علی را بر زبان آورده است و هم‌چنین، از دیگر مفسران صحابه هستند: اُبی بن کعب، زید بن ثابت، ابوموسی أشعری، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عباس ـ رضی‌الله‌عنهم ـ.

عبدالله بن عباس به ترجمان القرآن، حَبر الأُمة و رئیس المفسرین معروف شده است. نیز، از انس و عبدالله بن عمر و ابوهریرة و جابر و عبدالله بن عمرو بن عاص ـ رضی‌الله‌عنهم ـ تفاسیری روایت شده است.[۲]

تعداد زیادی از بزرگان تابعین در مکه، از جمله: مجاهد، سعید بن جبیر، عکرمه برده‌ی آزاد شده‌ی عبدالله بن عباس، طاوس و عطاء بن ابی‌رباح، از عبدالله بن عباس تفسیر روایت کرده‌اند و نیز، تعدادی از علمای کوفه چون علقمه، اسود بن یزید نخعی، عبیده بن عمرو سلمانی و عمرو بن شُرحَبیل و غیر آنان، از عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند.

علمای تابعین به روایت تفسیر از رسول خداﷺ و صحابه‌رضی‌الله‌عنهم اقدام کردند و سپس، اجتهادات و دیدگاه‌ها و استنباطات خود از قرآن کریم را به آن افزودند.

پس از این گروه، طبقه‌ی بعدی از افراد پایین‌ترِ تابعین و تبّع تابعین به ظهور رسیدند و روایات سابق در تفسیر را مدوّن ساختند و آن را از علم

---

۱. مفتاح‌السعادة: ۶۴/۲.
۲. نک: همان؛ الإتقان: ۱۸۶/۲؛ التفسیر و المفسرون: ۶۳/۱.

حدیث جدا کردند و برای اولین بار، کتاب‌هایِ تفسیر با مأثور به وجود آمدند که جامع اقوال صحابه و تابعین در قرن دوم هجری بودند، مانند: تفسیر مجاهد (۱۰۴ ه) و تفسیر عطاء خراسانی (۱۳۳ ه) و الناسخ و المنسوخ قتاده (۱۱۸ ه) و کتاب الناسخ و المنسوخ و کتاب التنزیل هردو از زهری (۱۲۴ ه)[۱] و عبدالملک بن جُرَیج (۱۴۹ ه)، اولین کسی است که اخبار و روایات متعلق به تفسیر را در یک کتاب گرد آورده است.[۲]

در این عصر، علوم دیگر هم تدوین شد و تصنیف تفاسیر، از یک جهت با حذف سندها و از جهت دیگر با جمع‌آوری روایات مختلف، متحول شد. نیز تأثیرپذیری از علوم مختلف، چون نحو، اعراب، قرائات، فقه، علم کلام و علوم عقلی به ظهور رسید و هر گروهی با توجه به علمی که مفسر در آن تخصص و مهارت داشت یا آن علم را برای فهم کلام خدا مهم و مؤثر می‌دید، تفسیری را به تصنیف درآورد و بدین ترتیب، همراه با تفسیر به رأی، تفاسیر متنوعی از حیث موضوع پدید آمد که قبلاً به آن‌ها اشاره شد.[۳] هم‌چنین، روش نقد روایات و نصوص مربوط به تفسیر برای بیان روایات صحیح و ضعیف آغاز و قید و شرط‌هایی برای مفسر وضع شد که امام محمد جریر طبری در مقدّمه‌ی تفسیر خود آن‌ها را بیان کرده است.[۴] وی، بعد از این، بزرگ‌ترین کتابِ تفسیر، یعنی کتاب «جامع‌البیان عن تأویل القرآن» یا همان تفسیر طبری را نوشت که قدیمی‌ترین تفسیری است که به صورت کامل به دست ما رسیده است.[۵]

---

۱. نک: تأریخ التراث العربی: ۵۶/۱/۱؛ التفسیر و المفسرون: ۱۰۴/۱، ۱۴۰؛ کشف‌الظنون: ۲۹۹/۱.

۲. نک: التفسیر و رجاله ۲۱.

۳. نک: کشف‌الظنون: ۳۰۰/۱؛ مقدمه‌ی ابن‌خلدون: ۴۴۰؛ التفسیر و رجاله، ص ۲۳؛ الإتقان: ۱۸۸/۲ به بعد.

۴. تفسیر طبری: ۵۰/۱، ۴۰، ۳۵.

۵. نک: تأریخ التراث العربی: ۱۱۲/۱، ۸۳، ۶۳، ۱۵۵؛ الإتقان: ۱۹۰/۲.

کتب تفسیری

کتاب‌هایی که به تفسیر قرآن کریم پرداخته‌اند، بسیار زیاد و بی‌شمار بوده، برخی از آن‌ها مفصّل و برخی متوسّط و برخی مختصر هستند و از لحاظ موضوعی نیز با هم متفاوت می‌باشند و بسیاری از آن‌ها هم به چاپ رسیده‌اند، اما هم‌چنان بیشتر آن‌ها به شکل نسخه‌ی خطّی باقی مانده و چاپ نشده‌اند. هم‌چنین، تفسیر قرآن کریم در طول تاریخ اسلامی متوقّف نشده است و به هیچ دیار و شهری هم منحصر نمانده و همواره علما، درگذشته و حال و آینده به تدبّر و فهم و بیان و تفسیر کتاب خدا همّت گمارده و می‌گمارند که قبلاً به مهم‌ترین کتب تفسیر اشاره شد و دیگر نیازی به تکرار آن‌ها در این‌جا نیست.

نسخه‌های خطّی کتب تفسیر در مکتبة الأسد

عنایت و توجهی که قرآن کریم از آن بهره‌مند شده است، نصیب هیچ کتاب دیگری در دنیا نشده است و تفاسیر قرآن در تمام سرزمین‌های اسلامی و در همه زمان‌ها و دوران‌ها و شهرهای آن همواره وجود داشته است. در این میان سرزمین شام بهره‌ی مبارک و زیادی از این امر دارد و در مکتبة الظاهرية در دمشق، مخطوطات زیادی وجود دارند که یا به صورت کامل قرآن را تفسیر کرده‌اند و یا به تفسیر یک سوره و یا برخی از آیات آن پرداخته‌اند و این نسخه‌های خطی به صورت کامل به مکتبةالأسد منتقل شده‌اند.

استاد صلاح محمد خیمی از نسخه‌های خطّی تفسیری موجود در آن، فهرست‌برداری کرده و آن را در یک مجلد کامل به چاپ رسانده و به دو

مجلد دیگر در علم قرائات و تجوید اضافه کرده است و بدین ترتیب، فهرست علوم قرآن به سه جزء رسیده که مجمع اللغة العربیة در دمشق آن را در سال ۱۴۰۵ هـ / ۱۹۸۴ م به چاپ رسانده و در آخر هر جزء فهرستی را برای آن‌ها ترتیب داده تا استفاده از آن را برای خوانندگان آسان کند.[۱] نسخه‌های خطّی تفسیری در مکتبة الأحمدیة در حلب را ـ که به مکتبة الأسد در دمشق منتقل شده است ـ هم، باید به این موارد اضافه کرد.

۱. استاد دکتر عزة حسن، «فهرس مخطوطات الظاهریة في علوم القرآن» را به رشته‌ی تحریر درآورده و مجمع اللغة العربیة در دمشق آن را در سال ۱۳۸۱ هـ / ۱۹۶۲ م به چاپ رسانده است.

فصل دوم
علم حدیث

علما در تعریف حدیث گفته‌اند: «قول یا فعل یا تقریر و یا صفتی است که به رسول خداﷺ نسبت داده شده است».[1] این تعریف مترادف لفظ سنت و مبین اقسام و انواع سنت است که عبارتند از:

۱. **سنّت قولی**: احادیثی است که رسول خداﷺ در همه‌ی مناسبات و اغراض مختلف بیان فرموده‌اند و صحابه‌ؓ آن‌ها را شنیده و از ایشان نقل کرده‌اند. این نوع از احادیث، قسمت عمده‌ی سنّت را تشکیل می‌دهند و ویژگی بارز آن، فصاحت و بلاغت و بیان نبوی است که رسول خداﷺ خود نیز به آن تصریح کرده و می‌فرماید: «سخنان جامع ـ یعنی سخنانی که دارای لفظ کم و معنای زیاد هستند ـ به من داده شده و کلام برای من بسیار مختصر شده است». در این‌باره، مثال‌های زیادی وجود دارد، مانند این احادیث که می‌فرمایند: «**إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ**»: «ارزش و اعتبار عمل، بسته به نیتی است که در انجام آن می‌شود»؛ «**لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ**»: «در اسلام، ضرر زدن به

---

۱. أصول الفقه الإسلامی، محمد زحیلی ۱۴۵؛ طرق التدریس التربیة الإسلامیة، محمد زحیلی ۳۰۶؛ منهج‌النقد، ص ۱۹.

دیگران و یا جبران ضرر با ضرر وجود ندارد»؛ «اَلدِّینُ النَّصیحَةُ»: «دین، نصیحت و خیرخواهی است»؛ «لٰا یُؤْمِنُ أَحَدُکُمْ حَتّیٰ یُحِبَّ لِأَخیهِ مٰا یُحِبُّ لِنَفْسِهِ»: «کسی از شما ایمان نخواهد داشت مگر آن‌که آن‌چه راکه برای خود می‌پسندد، برای دیگران نیز بپسندد».

۲. **سنّت عملی**: اعمال و کارهایی است که رسول خداﷺ در زمان حیات خود انجام می‌دادند و صحابه‌ﷺ آن را با توصیف دقیق برای ما نقل کرده‌اند؛ حال، این اعمال و کارها، خواه در زندگی خصوصی آن حضرت بوده باشد ـکه همسران و اهل بیت ایشان برایمان نقل کرده‌اندـ و خواه در زندگیِ عمومی پیامبرﷺ ـکه بقیّه‌ی صحابه هم شاهدِ آن بودند. این نوع از سنت اهمیت خاصّی در اجرای شرع و احکام آن و در مجال تربیت از طریق اقتدا و تأسّی و التزام عملی به دین دارد، مانند اجرای احکام نماز و حج و معاملات و جهاد و داوری و برخورد با دوست و دشمن.

۳. **سنّت تقریری**: اقوال و افعالی است که از صحابه روی داده و رسول خداﷺ با سکوت و عدم انکار آن اعمال و اقوال و یا با موافقت با آن‌ها و نیک دانستنشان و رضایت به آن‌ها، تأییدشان فرموده است و در این صورت اقرار و تأیید رسول و موافقت وی با آن قول و یا فعل، به منزله‌ی آن است که آن فعل یا قول از جانب ایشان روی داده باشد، زیرا رسول خداﷺ در مورد امر باطل سکوت نمی‌کند و امر منکری را تقریر و تأیید نمی‌کند و این، موضع عالم و مربّی و داعی و مدرّسی است که به بیان شرع و حق و صواب اقدام می‌کند و دیگران را در مورد کارهای درست و استوارشان تأیید می‌کند و در مورد کارهای منکری که از آنان روی داده است، سکوت نمی‌کند، به عنوان مثال وقتی که سلمان فارسی گفت: «به درستی که پروردگارت و همسرت و

نفست بر تو حق و حقوقی دارند، پس حقّ صاحبانِ حق را ادا کن»، رسول خداﷺ فرمود: «سلمان درست می‌گوید» و نیز، مانند تأیید کار صحابه در خواندن نماز عصر در میان بنی‌قریظه، تأیید کار کسانی که در حج ذبح یا حلق انجام داده بودند، تأیید عمل علی بن ابی‌طالب در داوری با استناد به سوگند و تأیید کار معاذ بن جبل در مورد روش قضاوت و داوری وی در میان مردم.

۴. **سنت وصفی**: منظور اوصاف سرشتی و صفات اخلاقی رسول خداﷺ است. این نوع از سنت داخل در مجال تشریع و فقه نمی‌شود و داخل در محدوده‌ی حدیث شریف و سیره‌ی نبوی است، آن‌جا که به قصد پرورش و تخلّق به اخلاق نیکو و تهذیب نفس و پیروی از رسول خداﷺ و شناخت صفات آن حضرتﷺ کاربرد دارد، امری که محبّت و احترام و اکرام به پیامبرﷺ و پیروی از ایشان و تمسّک به رفتار و روش وی و هم‌چنین باور به برگزیده و منتخَب بودن ایشان برای پیامبری و رسالت و موفّقیّتشان در امر دعوت را افزایش می‌دهد.

همه‌ی چیزهایی که از طرف ایشان صادر شده است، خواه به قصد تشریع یا غیر تشریع و خواه به مقتضای بشر بودن و طبیعت انسانی یا به مقتضای مهارت و تبحّر شخصی رسول خداﷺ یا در مجال تشریع و یا احکام و صفاتی که خاصّ ایشان است، داخل در تعریف سابق می‌شود، زیرا همه‌ی این چیزها متعلّق به کتب حدیث هستند و فرد مسلمان بر آن‌ها اطلاع می‌یابد و از آن‌چه که در آن است، استفاده می‌برد و طالبان علم و مردم را به آن ارشاد می‌کند.

اهمیت حدیث

اهمیّت حدیث از خلال مبانی عمومی زیر روشن می‌شود:

۱. حدیث یا سنت: سنت، دومین منبعِ تشریعی مسلمانان بعد از قرآن کریم است و تبعیّت از آن و عمل به آن، با توجه به نصّ قرآن کریم، واجب می‌باشد؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ مٰا آتٰاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾.[۱]

«آن‌چه را که پیامبرﷺ برای شما می‌آورد، بگیرید و از هرچه شما را منع کرد، دوری کنید».

نیز می‌فرماید:

﴿مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اللّٰهَ﴾.[۲]

«هرکس از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است».

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنٰازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّٰهِ وَالرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ﴾.[۳]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و پیامبر اطاعت کنید و از کارداران و فرماندهان (مسلمان) خود فرمان‌برداری کنید (مادام که مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را به خدا (با عرضه بر قرآن) و پیامبر (با رجوع به سنت نبوی) او برگردانید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید».

۲. سنّت، مبیّن قرآن کریم است و رسول خداﷺ از جانب خدای متعال مأمور به تبلیغ قرآن هستند، چه خدای متعال می‌فرماید:

---

۱. الحشر؛ ۷.
۲. النساء؛ ۸۰.
۳. النساء؛ ۵۹.

﴿یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ﴾.[1]

«ای پیامبر! هر آن‌چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن)».

نیز رسول خداﷺ مکلّف هستند که قرآن را به صورت کافی و لازم، برای مردم بیان و تفسیر کنند، زیرا خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ﴾.[2]

«ما قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این‌که چیزی را برای مردم بیان و روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است».

سنت برای این وارد شد تا مبیّن حقیقت قرآن باشد، بدین‌سان که گاه، آن‌چه را که در قرآن کریم آمده است مورد تأکید قرار دهد، مانند این حدیث که می‌فرماید: «بنای اسلام بر پنج چیز استوار است»، چه این حدیث تأکیدِ آیات فراوانی است که به نماز و روزه و زکات و حج امر می‌کنند و گاهی، سنت آن‌چه را که در قرآن به صورت مجمَل یا عام و یا مطلق آمده است، مورد شرح و تفسیر قرار می‌دهد، مانند احکام تفصیلی در مورد عبادات، معاملات و اخلاق و گاهی دیگر هم، سنت احکام جدیدی را می‌آورد که در قرآن ذکر نشده است، زیرا خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَالْحِکْمَةَ﴾[3] که چنان که مفسران و علما می‌گویند، منظور از «کتاب» در این آیه قرآن و منظور از حکمت، سنت است. از جمله‌ی این احکام می‌توان به حکم تحریم ازدواجِ همزمان با یک زن و خاله یا عمّه‌ی او، تحریم خوردن گوشت درندگان دارای دندان نیش و پرندگان دارای چنگال اشاره کرد. گاهی

---

۱. المائدة؛ ۶۷.
۲. النحل؛ ۴۴.
۳. آل‌عمران: ۱۶۴ و جمعة: ۲.

هم سنت بر نسخ یک حکم یا یک آیه در قرآن دلالت می‌کند یا این‌که خودِ سنت ـ چنان‌که جمهور علما به آن اعتقاد دارند ـ ناسخ آیه می‌شود.

۳. سنت از حیث معنا، وحی‌ای از جانب خداست و فقط لفظ آن از جانب رسول خداست: خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَ مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ ﴿۳﴾ إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْیٌ یُوحیٰ ﴿۴﴾﴾.[1]

«و (پیامبرﷺ)، از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و آن‌چه می‌گوید، تنها وحی‌ای (از جانب خداوند) به وی است».

پیامبرﷺ نیز فرموده‌اند: «به من قرآن و مثل آن (سنت) داده شده است». پس، سنت، از حیث وجوب تبعیت و نزول آن از جانب خدا، در جایگاه دوم، بعد از قرآن قرار دارد و صحابه میان حکم ثابت شده با قرآن و حکم ثابت شده با سنّت فرق نگذاشته‌اند و اختلاف سنت با قرآن، تنها در این است که لفظ و معنای قرآن، هردو از جانب خدا نازل شده‌اند، اما سنّت، فقط معنایش از جانب خداست و لفظ آن از جانب رسول خداﷺ می‌باشد و به همین دلیل بود که رسول خداﷺ در موارد زیادی در مورد حکم یک قضیه، در انتظار وحی می‌نشستند.

۴. اقوال، افعال، تقریرات، اخلاق و سیره‌ی رسول خدا، ترجمه‌ی عملی قرآن کریم است و قرآن کریم، از حیث وجوب اتباع و تأسی به آن، بر مسلمانان حجت است و امتیاز حدیث، اقتران قول با عمل، لفظ با فعل، آرمان‌گرایی با واقعیت، مبادی و اصول با اجرا و راهنمایی با تنفیذ و کاربرد است. زندگی رسول خداﷺ الگو و اسوه‌ای در دعوت و تعلیم و تصویری حقیقی و صحیح از اسلام است.

---

۱. النجم؛ ۳ ـ ۴.

۵. سنت منبع اصلی سیره‌ی نبوی و شرح حال صحابه است و تصویر جامعه‌ی کامل اسلامی را به ما می‌دهد و توصیف شخصیت رسول خداﷺ را به عنوان الگوی والا در زندگی خانوادگی، اجتماعی، عاطفی، حکومت، برخورد با مردم، فرماندهی لشکر، فرو رفتن در جنگ و برخورد با دشمنان و غیره برای ما در خود دارد.

پیدایش علم حدیث

در تمام زندگی و کارهای رسول خداﷺ، حدیث از ایشان صادر می‌شد و افراد حاضر آن‌ها را می‌شنیدند و [می‌دیدند و] سپس به دیگران منتقل می‌کردند. صحابه هنگامی که در محضر رسول خدا حضور نداشتند و دنبال انجام کارهای شخصی یا عمومی بودند و سپس در محضر ایشان حاضر می‌شدند، فوراً و به صورت پیوسته، در مورد چیزهایی که از ایشان صادر شده بود، سؤال می‌کردند و رسول خدا نیز آنان را بر این امر تشویق می‌کرد و می‌فرمود: «از جانب من تبلیغ کنید، گرچه یک آیه هم باشد». نیز فرموده‌اند: «خداوند روسپیدی و شادی دهد، بنده‌ای را که سخن مرا می‌شنود و سپس آن را به ذهن می‌سپرد و همان طور که شنیده است ادا می‌کند! زیرا چه بسا که کسی دانشی را پیش کسی حمل کند و به او بگوید که از خودش داناتر و فهیم‌تر باشد و آن شخص چیزهایی را از آن بفهمد که حمل‌کننده، آن‌ها را درنیابد». در روایت دیگری آمده است: «چه‌بسا که کسی که حدیث به وی رسانده شده است، بهتر از شنونده آن را به ذهن بسپرد و حفظ کند». نیز تعدادی از صحابه‌ی رسولﷺ در اقدام برای حفظ احادیث و روایت آن‌ها با هم رقابت می‌کردند و برخی از آنان علاوه بر حفظ کردن و به ذهن سپردن احادیث در ذهن و دل خود، اقدام به تدوین و نوشتن آن‌ها هم کردند.

بعد از وفات رسول خدا ﷺ، صحابه جهت تعلیم و دعوت و فتوحات برای نشر اسلام و هدایت ملت‌ها رهسپار شدند و به عنوان معلم و ارشادگر، از جزیرة العرب خارج و در نواحی مختلف پراکنده شدند و اقدام به نشر علم و تبلیغ حدیث کردند و هرگاه جایی را فتح می‌کردند، تعدادی از آنان در آن‌جا باقی می‌ماند و مردم را به اسلام دعوت می‌کردند و احکام اسلام را به مردم آموزش می‌دادند و آیات قرآن را برایشان تلاوت می‌کردند و احادیث رسول خدا ﷺ را برایشان روایت می‌نمودند. خلفا هم، بزرگانِ صحابه را برای تعلیم امور دینی به مردم، به همه‌جا می‌فرستادند و حتی عمر بن خطاب ؓ وقتی که عبدالله بن مسعود را به عنوان معلم به کوفه فرستاد، به مردم کوفه گفت: «شما را در برخورداری از وجود عبدالله بن مسعود، بر خود ترجیح دادم».[1]

این صحنه‌های تابناک در حرص و اشتیاق به علم‌آموزی و شنیدن حدیث و روایت آن از رسول خدا ﷺ، به تابعین و افراد بعد از آنان نیز منتقل شد و امر جدیدی به ظهور رسید و آن، عدم اکتفای تابعین به شنیده‌های خود از صحابه در دیار خود بود، بلکه آنان شروع به سفر به پایتخت دولت اسلامی و مرکز علم و موطن صحابه، یعنی مدینه‌ی منوّره هم کردند تا در مورد احادیث از آنان سؤال کنند و اصل «سفر در طلب حدیث» شایع شد تا در مورد روایت شفاهی آن به صورت مستند از رسول خدا ﷺ اطمینان حاصل کنند.

مردم، گروه گروه در دین خدا داخل شدند و امت‌ها و ملت‌های متعدّد، در زیر پرچم اسلام قرار گرفتند و البتّه، مردم از نظر ایمان و علم و هوشیاری

---

۱. أسد الغابة ۲۵۸/۳؛ به نقل از منهج‌النقد فی علم الحدیث، ص ۱۷؛ الإعلام بمناقب الإسلام، ص ۱۱۳.

و حافظه، با هم متفاوت بودند و سهل‌انگاری در روایت و سپس، ضعف ظهور یافت و بعد از آن هم، دشمنان اسلام و عده‌ای از افرادی که از ایمان ضعیفی برخوردار بودند، تلاش کردند تا علیه اسلام دسیسه‌چینی نمایند و اقوالی را جعل کردند و به سنت نسبت دادند، که علما از این موضوع مطلع شدند و در روایت، احتیاط به خرج دادند و تنها از افراد ثقه و عادل و معروف به تقوا و پرهیزگاری و قدرت حفظ و ضبط روایت کردند و قواعدی استوار و مبادی‌ای دقیق و روش‌هایی صحیح برای شنیدن حدیث و نقل و تدوین آن و قبول حدیث صحیح و ردّ حدیث ضعیف و جعلی و توقف در مورد احادیث مشتبه، پایه‌گذاری کردند و برای اولین بار در تاریخ شریعت‌ها و ادیان و ملت‌ها، با وضع قوانین روایت، علم حدیث ظهور کرد، علمی که از ویژگی‌های مهمّ امت شریف اسلام محسوب می‌شود و «به صحیح‌ترین و دقیق‌ترین روش علمی در نقل و انتخاب روایات مبدل گشت و حتی علم نقد در تاریخ جدید هم، مدیون مسلمانان و بلکه مقتبس از اصول مصطلح الحدیث اسلامی است».[۱]

تعریف علم حدیث

علم حدیث به عنوان یک لغت، به معنی ادراک حدیث یا شناخت احادیث رسول خداﷺ است و در اصطلاح، سیوطی در تعریف آن می‌گوید: «علم حدیث، دانستن قوانینی است که به وسیله‌ی آن‌ها احوال سند و متن

---

۱. منهج‌النقد فی علوم الحدیث، ص ۲۷، برگرفته از مقدمه‌ی دکتر عتر، محقق کتاب علوم‌الحدیث ابن‌صلاح، ص ۲؛ محاضرات تاریخ‌العلوم، ص ۴۰؛ أصول‌الحدیث، ص ۱۰؛ تأریخ الأدب العربی: ۱۵۱/۳ به بعد.

شناخته می‌شود».[1] منظور این است که علم حدیث، ادراک و شناخت و دانستنِ قواعد و ضوابطی است که از صفات و چگونگی نقل راویان تا به رسول خدا ﷺ و شناخت کلام از حیث دقت و ضبط و ترتیب و لفظ مورد تکلم پیامبر ﷺ و امور متعلق به متن از قبیل: مرفوع‌بودن، موقوف‌بودن، شاذبودن، مضطرب‌بودن، صحیح‌بودن و یا مقطوع‌بودن، پرده برمی‌دارد.[2]

هدف علم حدیث، حفظ احادیث رسول خدا ﷺ و محافظت آن از خلل در نقل، خَلط در راویان و سند آن و یا دستکاری و افترا در متن و بازشناسی احادیث مقبول از مردود و صحیح از غیرصحیح به قصد حفظ دین از تحریف و تبدیل و نیز، دقت در نقل حدیث نبوی برای امت و رهایی از سهل‌انگاری یا خطا یا تفریط و یا دروغ بستن بر پیامبر ﷺ است که خود ایشان هم ما را از این امر برحذر داشته و از این عمل زشت و شنیع و خطرناک بیم داده و فرموده‌اند: «هرکس عمداً چیزی را به دروغ به من نسبت دهد، برای جایگاه خود در آتش جهنم آماده باشد». به فضل علم حدیث و تلاش علما در آن، احکام شرعی حفظ و برای امت و نسل‌های آینده نقل شده و از خرافات و اسرائیلیات و امور باطل و از هر آن‌چه از ادیان ایرانی و هندی و فلسفه‌های یونانی و رومی در سرزمین‌های اسلامی نفوذ کرد، پاکسازی شده است.

انواع علوم حدیث

علمای مسلمان علم حدیث را به همان معنای عام و سابق آن استعمال و سپس، آن را بر دو نوع اطلاق کردند:

---

۱. النقایة، ص ۲۶۷ بر حاشیه‌ی مفتاح‌العلوم.

۲. نک: أصول الحدیث، ص ۸؛ منهج‌النقد، ص ۲۴ به بعد.

۱. علم روایت حدیث (یا علم الحدیث روایتی)

علمی است که مشتمل بر اقوال، افعال و صفات رسول خداﷺ و روایت و ضبط و تحریر الفاظ آن‌ها می‌باشد.[۱] بنابر این تعریف، علم حدیث علمی است که به بررسیِ امانتدارانه و دقیق و خالص بودنِ نقل اقوال، افعال، تقریرات و یا صفاتی می‌پردازد که از رسول خداﷺ نقل و به ایشان نسبت داده شده است و به همراه این کار، به بررسی سند و شناخت راویان و ضبط روایت و فهم معنی حدیث و احکام، ارشادات، پندها و نکات مستنبط از آن می‌پردازد تا این بحث و بَررسی به نتیجه‌ی اساسی، که همان پذیرش حدیث به دلیل صحیح بودن آن است، برسد و پس از آن، محتوای حدیث برداشته و به احکام آن عمل شود و زندگی توأم با عمل به سنت، به طور خاص و شرع، به طور عام گسترش یابد و در نتیجه، مقاصد شریعت و هدف از بعثت رسول خداﷺ و رسالت الهی، محقّق گردد.

۲. علم درایت حدیث (یا علم الحدیث درایتی)

بر این علم، نام مصطلح‌الحدیث یا علوم‌الحدیث یا أصول‌الحدیث یا علم‌الحدیث نیز اطلاق شده و این هم با همان تعریف سابق تعریف می‌شود، یعنی: «علم به قوانینی است که به وسیله‌ی آن‌ها احوال سند و متن شناخته می‌شود» یا «علمی است که با آن حقیقت روایت و شروط، انواع و احکام آن، و نیز، حال راویان و شرایط آنان و انواع مرویات و امور متعلّق به آن‌ها شناخته

---

۱. نک: منهج‌النقد، ص ۲۳؛ أصول‌الحدیث، ص ۷.

می‌شود».[1] یعنی اهتمام این علم، وضع قواعد عمومی برای علم‌الحدیث و علم روایت حدیث در هر حدیث معین برای قبول یا رد آن حدیث و اِعمال قواعد سابق بر آن برای ضبط و شرح روایت است. پس این علم یک بررسی جزئی ـ کاربردی است «و بنابر این فرق بین این دو، مانند فرق بین نحو و اعراب و فرق بین اصول فقه و فقه است».[2]

این دو علم مراحل پیدایش و تحول و کمال و پختگی را، به صورت مستقل از هم‌دیگر پشت سر نهاده‌اند و سپس به هم پیوستند و به مانند یک تنِ واحد شدند و در مورد آن دو تصنیفات مشترکی به تحریر درآمد و قواعدی کلی برای آن‌ها وضع شد که اجرا و دارای شاخه‌های متعدّدی گردید که بعداً به آن‌ها اشاره خواهد شد.

انواع علوم حدیث

علما در علوم حدیث یا مصطلح‌الحدیث یا علم اصول حدیث، اموری را مورد بررسی قرار داده و آن را از انواع علوم حدیث قرار داده‌اند و برخی از آنان این علوم را به صد نوع رسانده‌اند. در این‌جا مهم‌ترین موارد آن ذکر می‌شود:

اقسام‌الحدیث: صحیح و حسن و ضعیف؛ **انواعِ حدیث ضعیف**، مانند منقطع و معضل و مضطرب؛ طرق تحمل و ادای حدیث و حُسن سماع،

---

۱. أصول‌الحدیث، ص ۷.

۲. منهج‌النقد، ص ۱۶. دیگران معتقدند که علم روایت، مربوط به کیفیت اتصال احادیث به رسول خداﷺ از حیث ضبط و عدالت راویان و از حیث اتصال و انقطاع سند است و علم درایت، به بررسی معنی برآمده و مفهوم از حدیث و معنای مورد نظر از لفظ می‌پردازد. مفتاح‌السعادة: ۲/۶۰، ۱۲۸.

مباحث جرح و تعدیل، شرایط جارح و معدل، مراتب جرح و تعدیل، شناخت راویان و وطن آنان، تمییز افراد ثقه از ضعیف، شناخت ورود حدیث، ناسخ و منسوخ، کتابت حدیث و کیفیت ضبط، حدیث متواتر و مشهور و آحاد، آداب محدّث، آداب طالب حدیث، غریب‌الحدیث، شناخت صحابه و تابعین، شناخت نام‌ها و کنیه‌ها و غیره.[1]

کتب حدیثی

اهتمام به روایت و درایت و فراگیری و آموزش و سماع و حفظ و کتابت و تدوین و تصنیف و تألیف حدیث، در هیچ عصری قطع نشده و در تمام سرزمین‌های اسلامی، از هند و ماوراءالنهر و ایران تا عراق و ترکیه و سرزمین‌های شام و حجاز و مصر و مغرب عربی و آفریقا و اندلس و اروپا رایج و منتشر بوده است و پیروان همه‌ی مذاهب فقهی و عقاید و فرقه‌های گوناگون در آن شرکت داشته‌اند.

می‌توان این ثروت بزرگ حدیثی را به دو دسته‌ی اساسی تقسیم کرد:

۱. کتب حدیثی مربوط به بحث علوم حدیث و مصطلح حدیث و رجال حدیث. این کتاب‌ها بسیار زیاد هستند و در زیر به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

المحدّث الفاصل بین الراوی و الواعی، قاضی رامهرمزی (۳۶۰ ه)؛ الکفایة فی علم الروایة، خطیب بغدادی (۴۶۳ ه)؛ الإلماع، قاضی عیاض (۵۴۴ ه)؛ معرفة علوم‌الحدیث، حاکم نیشابوری (۴۰۵ ه)؛ علوم‌الحدیث، ابن‌صلاح (۶۴۳ ه)؛ الإرشاد، نووی (۶۷۶ ه)؛ تدریب الراوی، سیوطی (۹۱۱ ه)؛

۱. نک: أصول‌الحدیث، ص ۱۱؛ مقدمه‌ی ابن‌خلدون، ص ۴۴۱؛ علوم‌الحدیث، ابن‌صلاح، ص ۷.

التقیید و الایضاح، حافظ عراقی (۸۰۶ هـ)؛ نخبة الفِکَر، ابن‌حجر عسقلانی (۸۵۲ هـ)؛ میزان‌الإعتدال، ذهبی (۷۴۸هـ) و تذکرة الحفاظ، هم از او.[1]

۲. کتب حدیثی که همه‌ی روایات منقول از رسول خداﷺ یا برخی از آن‌ها را مدون ساخته‌اند. برخی از این کتب، مشتمل بر انواع حدیث از قبیل صحیح و حسن و ضعیف هستند و برخی از آن‌ها، غالباً احادیث صحیح و حسن را مدون کرده‌اند و برخی فقط احادیث صحیح را ذکر کرده‌اند، نیز نوع تصنیف این کتاب‌ها با هم اختلاف دارد؛ چنان که برخی از آن‌ها بر اساس ابواب فقهی و بعضی، بر اساس مسانید صحابه، یعنی مجموع احادیثی که هر صحابی به صورت جداگانه روایت کرده است، مرتب شده‌اند. از جمله‌ی این کتب، موارد زیر است: الموطأ، امام مالک؛ صحیح بخاری؛ صحیح مسلم؛ الجامع الصحیح، ترمذی؛ سنن ابوداود؛ سنن نسائی؛ سنن ابن‌ماجه؛ مسند امام احمد؛ جامع‌الأصول، ابن أثیر؛ المستدرك، حاکم؛ مجمع‌الزّوائد، هیثمی؛ ریاض الصّالحین، نووی؛ الترغیب و الترهیب، منذری؛ مصنّف ابن‌أبی‌شیبة؛ سنن الدارمی؛ الجامع‌الکبیر، سیوطی و کتاب‌های بسیار فراوان دیگر. بیشتر این کتاب‌ها را سید شریف محمد بن جعفر کتانی (۱۳۴۵ هـ) در کتاب ارزشمند «الرسالة المستطرفة لبیان مشهور کُتب السنة المشرفة» جمع آورده که در دارالفکر دمشق چاپ شده است. بسیاری از کتاب‌های فهرست و معجم حدیث ـ که به ترتیب حدیث تنظیم شده ـ نیز به این کتاب‌ها اضافه می‌شود، مانند کتاب «المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی» که آن را عده‌ای از خاورشناسان در هفت مجلد بزرگ گردآوری کرده‌اند و کتب ارزشمند دیگری که در عصر حاضر در اکناف عالم اسلامی به رشته تحریر درآمده‌اند.

---

۱. نک: منهج‌النقد، ص ۵۶ به بعد؛ مفتاح‌السعادة: ۲/۶۰؛ کشف‌الظنون: ۱/۴۲۲، ۲/۱۵۵ ـ ۱۵۲.

از دیگر کتاب‌های حدیثی می‌توان به شرح امهات حدیثی اشاره کرد، چون: فتح‌الباری بشرح صحیح‌البخاری، ابن‌حجر عسقلانی (۸۵۲ ه)؛ شرح امام نووی (۶۷۶ ه) بر صحیح مسلم؛ تحفة الأحوذی بشرح جامع‌الترمذی، مبارکفوری (۱۳۵۳ ه)؛ معالم السنن، خطابی (۳۸۸ ه) و النهایة فی غریب الحدیث، ابن‌أثیر جزری (۶۰۶ ه).

نسخه‌های خطی علم حدیث در مکتبة الأسد

به رغم چاپ‌های زیاد و بزرگ از کتب حدیثی، هم‌چنان نسخه‌های خطی زیادی در دنیا وجود دارند که قابل شمارش نیستند و در این میان، کشور سوریه به خاطر وجود تعداد زیادی از این نسخه‌ها در علم حدیث و مصطلح‌الحدیث و مدوّنات حدیث نبوی، بر خود می‌بالد. شیخ محمد ناصرالدین البانی برخی از آن‌ها را برگزیده و مرتب و فهرست‌بندی کرده و سپس مجمع اللغة العربیة در دمشق آن را در سال ۱۳۹۰ ه / ۱۹۷۰م در یک مجلد بزرگ (۵۱۶ ص) با عنوان «فهرس مخطوطات الظاهریة ـ المنتخب من مخطوطات الحدیث» به چاپ رسانده است.

وی این کتاب را برحسب نام افراد مشهور مرتب کرده و کتاب‌ها و رساله‌های موجودِ هر شخص را ذکر کرده است، مانند آجری که شانزده نسخه‌ی خطی دارد و سپس آدم بن أبی‌إیاس. تعداد علمای مذکور در این کتاب ۷۳۸ نفر و تعداد نسخه‌ها بدون تکرار ۱۵۷۸ نسخه و تعداد نسخه‌ها با تکرار ۲۱۰۰ نسخه خطی است.

البانی در مقدمه‌ی این کتاب می‌گوید: «در مکتبة الظاهریة، گنج‌هایی از کتاب و رساله در علوم مختلف و سودمند وجود دارد که اجداد ما ـ رحمهم‌اللّه‌تعالی ـ آن‌ها را برای ما برجای گذاشته‌اند. در آن‌جا نسخه‌های

خطی نادری وجود دارد که احتمالاً در دیگر کتابخانه‌های جهانی وجود ندارد و هنوز هم به چاپ نرسیده‌اند».[۱] نیز می‌گوید: «من در آن‌جا کتاب‌ها و رساله‌ها و کتابچه‌های ارزشمندی را یافتم که قبلاً در مورد وجودِ آن‌ها در مکتبة الظاهریة اطلاعی در دست نبود، زیرا صفحه‌ی اول و برگه‌های دیگر آن‌ها از بین رفته و به همین دلیل، وجود آن‌ها از دید بروکلمان و دیگر فهرست‌نویسان مخفی مانده است».[۲]

وی در مورد کتاب «المنتخب من مخطوطات الحدیث» می‌گوید: «در این کتابِ من، کتاب‌های زیادی ذکر شده‌اند که عرفاً ربطی به علم حدیث ندارند، مانند کتب تاریخ و سیره و قرائات و تفسیر و... و عذر من بر آن، این است که من نیاز زیادی به رجوع به آن‌ها داشتم، خصوصاً این که بیشتر آن‌ها ارتباط وثیقی با علم حدیث دارند».[۳]

در آخر این کتاب، فهرستی طولانی از کتاب‌ها وجود دارد که بر اساس حروف مرتب شده است. (ص ۴۳۹ ـ ۵۱۵).

رساله‌های زیادی نیز در حدیث و علوم حدیث به صورت مجموعه وارد شده است که استاد یاسین محمد سواس آن‌ها را در کتابِ «فهرس مخطوطات الظاهریة ـ مجامیع» که در سال ۱۴۰۳ ه / ۱۹۸۳ م در مجمع اللغة العربیة در دمشق در دو جلد چاپ شده، ذکر کرده است.[۴]

علاوه بر کتاب‌های خطّی حدیث و علوم آن، نسخه‌های خطّی دیگری هم هست که از المکتبة الاحمدیّة حَلَب به مکتبة الأسد منتقل و در یک فهرست خطّیِ بزرگ جمع‌آوری شده است.

---

۱. فهرس المخطوطات الظاهریة ـ المنتخب من مخطوطات الحدیث، ص ۶.
۲. همان ۷.
۳. همان، ص ۹.
۴. نک: فهرس مخطوطات الظاهریة ـ مجامیع: ۴۴۱/۱ ـ ۲، ۴۵۱ / ۳۹۷ ـ ۳۹۹.

فصل سوم
علم توحید (کلام)

تعریف و توضیح

علم توحید مهم‌ترینِ علم‌های شرعی به طور مطلق است، زیرا مربوط به ایمان و عقیده و اساس اسلام است و به همین دلیل هم، بسیاری از علما آن را علم اصول دین نامیده‌اند. این علم بعدها علم کلام نیز نامیده شد و جدیداً به اسم "عقیده" تدریس می‌شود. به همین دلیل، اصطلاحات ایمان، علم توحید، علم اصول دین، علم کلام و علم عقیده الفاظی مترادف هستند که موضوع واحدی دارند، ولی از حیث امور عرضی و اوصاف متعلّق به هرکدام از آن‌ها، با هم متفاوت هستند.

ایمان در لغت و حقیقت، به معنای تصدیق است و در اصطلاح شرعی، عبارت از این است که انسان به خدا و ملایک و کتب و فرستادگان وی و روز آخرت و قضا و قدر باور داشته باشد.

ایمان به تعبیر دیگر، هر آن چیزی است که دل بر آن قرار و آرام گیرد و زبان آن را تصدیق نماید و اعضای بدن به آن عمل کند.

سیوطی در تعریف علم اصول دین می‌گوید: «علمی است که به بحث و بررسی درباره‌ی چیزی می‌پردازد که اعتقاد به آن واجب است».[۱]

علما به این دلیل این علم را علم اصول دین نامیده‌اند که در مورد ارکان و بزرگ‌ترین مبادی و اهداف و غایات اولیّه‌ی دین، یعنی ایمان بحث و بررسی می‌کند، چون که در واقع، بقیه‌ی احکام دین فرع ایمان و مبتنی بر ایمان هستند.

و این علم را به آن دلیل علم توحید نامیده‌اند که سرچشمه و اساس و راز وجودِ ایمان، یگانه دانستنِ مطلق خدای متعال است که قرآن کریم به آن امر کرده و می‌فرماید:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿١﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿٢﴾ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ ﴿٣﴾ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ ﴿٤﴾﴾.[۲]

«بگو، خدا یگانه‌ی یکتاست. خدا، سرور والای برآورنده‌ی امیدها و برطرف کننده‌ی نیازمندی‌هاست. نزائیده است و زاده نشده است و کسی همتا و همگون او نیست».

و توحید «عقیده و باور ایمانی و همان چیزی است که سعادت با آن حاصل می‌شود».[۳]

وقتی که در عصر عباسی اسلوب و روش از بحث در مورد ایمان و عقیده و توحید به گفتگو و مناظره و مجادله و استدلال تغییر یافت و برخی از مسایل جزئی در مورد صفات خدا و امامت و خلافت هم به آن ملحق شد، این علم، علم کلام نامیده شد. ابن‌خلدون در تعریف علم کلام می‌گوید: «علم کلام،

---

۱. إتمام‌الدراية، ص ۴؛ النقاية، ص ۲۶۰. ۲. الأخلاص؛ ۱ـ۴.
۳. نک: مقدمه‌ی ابن‌خلدون، صص ۴۶۱، ۴۵۹، ۴۵۸.

علمی است که متضمّن استدلال با ادلّه‌ی عقلی در مورد عقاید و باورهای ایمانی و ردّ باور اهل بدعت و افرادی است که در اعتقاد از مذاهب سلف و اهل سنت، انحراف پیدا کرده‌اند».[۱]

عقیده در لغت، آن است که قلب و درون انسان بر آن قرار و آرام یافته است، یا آن چیزی است که انسان به آن باور و اعتقاد دارد و اعتقاد، عبارت از ایمانِ مطابقِ با واقعیّت و ثابت شده با دلیل است.[۲]

عقیده در اصطلاح، ادراک و شعور طبیعی و بدیهی‌ای است که در عقلِ باطن انسان استقرار می‌یابد و در بصیرت و باور و احساس انسان تأثیر می‌گذارد و به او در تفکر و رفتارش جهت می‌دهد،[۳] یا حقایق وجود هستند که انسان به آن‌ها باور دارد و اخبار و پندارهایی است که انسان به حقیقتِ آن‌ها اعتقاد پیدا می‌کند.

عقیده لفظی جدید است و در کتاب‌های قدیمی نمی‌توان آن را یافت. این لفظ در تحقیقات جدید ظهور یافته و به صورت مفرد (عقیده) استعمال و به شکل «عقاید» جمع می‌شود.

لازم است که عقیده مبنی بر علم یقینی و تصدیق قطعی و جازمی باشد که شک در آن راه نیابد و مبتنی بر دلیل منطقیِ صحیح، در نظر به هستی و زندگی و انسان و خالق آن باشد و این فقط با عقیده‌ی دینی صحیح انطباق دارد، لکن این لفظ به صورت مجازی، در پندارهای مختلف و مبادی

---

۱. همان، ص ۴۵۸. حاجی خلیفه در تعریف آن می‌گوید: علمی است که با آن می‌توان عقاید دینی را با دلیل آوردن در مورد صحت آن‌ها ثابت کرد و شبهات را از آن‌ها دفع نمود. کشف‌الظنون: ۳۲۶/۲. و نک: مفتاح‌السعادة: ۱۵۰/۲.

۲. کشاف اصطلاح الفنون: ۹۵۴/۴.

۳. تعریف عام بدین الإسلام، طنطاوی ۳۷؛ طرق تدریس التربیة الاسلامیة، محمد زحیلی ۳۲۷؛ العقیدة الإسلامیة، حبنکة ۳۰.

قراردادی و نظریّات مادّی‌گرایانه هم استعمال شده است. به همین دلیل اصطلاح جدید «عقیده‌ی اسلامی» ظهور یافت تا بر ایمان و اصول دین دلالت داشته باشد و آن را از دیگر عقاید متمایز سازد.[۱]

کسی در مورد اهمیت عقیده و ایمان در زندگی افراد و امت‌ها و جوامع شکّی ندارد و این دو، هدف و غایت اولیه‌ی بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی و اساس تشریع و قانون‌گذاری و سرچشمه‌ی همه‌ی امور زندگی و محور وجود و اعمال انسان هستند.

پیدایش و تحول علم توحید

رسول خداﷺ ارکان عقیده و ایمان را با سادگی تمام، چنان که سرزمین دل‌ها را فتح می‌کرد، برای مردم بیان می‌فرمود و آیات قرآن را ـ که فروع ایمان و جزئیات آن را تذکر می‌داد ـ بر آنان تلاوت می‌کرد و صحابه آن‌ها را به صورت کامل می‌پذیرفتند و با سلیقه و سرشت خود می‌فهمیدند و به آن‌چه در آن‌ها آمده بود، تسلیم می‌شدند و با آن‌که بدان‌ها اعتقاد داشتند و تصدیقشان می‌کردند، بسیاری از کیفیّت‌ها و تفصیلات آن را به پروردگار جهانیان محوّل می‌کردند به این اعتبار که این گونه مسایل، از جمله امور غیبی‌ای هستند که آنان به ایمان بدان، بدون فهم و ادراک حقیقت و کُنهِ آن، امر شده‌اند: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾[۲] و این امر، همان چیزی است که وقتی در مورد آیه‌ی ﴿الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ﴾[۳] از امام مالک سؤال شد، آن را در جواب بیان کرد و گفت: «إستواء معلوم است، اما کیفیّت و

---

۱. نک: الإعلام بمناقب الإسلام، صص ۱۸۲، ۱۸۱، ۸۳.
۲. البقرة؛ ۳.
۳. طه؛ ۵.

چگونگی آن امری مجهول می‌باشد و سؤال کردن در مورد آن بدعت است».
این روش عقیدتی، در نزد تعداد زیادی از مسلمانان، حتی تا همین عصر ما هم، هم‌چنان ادامه یافته و «مذهبِ سلف در صفات خدا» یا «مذهب تفویض صفات به خدای تعالی» نامیده می‌شود، لکن این امر بر همین منوال باقی نماند و تحقیقات در علم توحید بسیار زود و در صدر اسلام بروز کرد و با حوادث و وقایع سیاسی و تحولات اجتماعی هم، پیوند یافت که مهم‌ترین آن‌ها دو چیز است: خلافت و قَدَر.

تفصیل مطلب این‌که: امامت و خلافت قبل و بعد از شهادت حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام محلّ مناقشه‌ای شدید و مجادله‌ای تند قرار گرفت و خوارج در مورد مسأله‌ی امامت در مقابل شیعه ایستادند و اکثر مسلمانان در کنار خلافت اموی و در موضعی بینابین و موضع نقد و جرح آن دو گروه قرار گرفتند. هم‌چنین خوارج مناقشه‌ی خود در مورد امامت را، همزمان، با شیعه و مرجئه آغاز کردند و مناقشه متحول شد تا این‌که به موضوع قضا و قدر رسید. به همین دلیل "ولهاوزن" معتقد است که خوارج بودند که تحقیقات عقیدتی را در اسلام بنا نهادند و فؤاد سزگین نیز این قول وی را تأیید کرده است.[1]

در همان وقت، مسأله‌ی قَدَر هم موجب ایجاد جدل و مناقشه و بگو مگو بود و سپس مذاهب به ظهور رسیدند و عده‌ای از مردم اقدام به عصیان و سرپیچی از دستورات خداوند متعال کردند و در توجیه عصیان خود چنین اظهار می‌کردند که این کارِ آنان تقدیر و قضای الهی بوده است و آنان اختیاری در آن ندارند؛ کما این که عطاء بن یسار و معبد جهنی به حسن بصری گفتند:

---

۱. تأريخ‌التراث العربی: ۴/۴/۱؛ تأريخ‌الأدب العربی: ۲۱/۴ به بعد.

این پادشاهان خون مسلمانان را می‌ریزند و اموال آنان را می‌گیرند و می‌گویند: اعمال ما بر اساس تقدیر الهی انجام می‌شود و در عین حال، کسانی هم قضا و قدر را نفی می‌کنند و اظهار می‌دارند که انسان مطلقاً مختار است. نتیجه‌ی این امر در زمان‌های بعد، ظهور فرقه‌ی جبریّه و مذهب قَدَریّه بود.[۱]

علما و ائمه‌ی تابعین به تألیف کتاب و ردّ اعتقاد قدریّه پرداختند و تألیفات در این‌باره قبل از پایان قرن اول هجری بسیار زیاد بود، مانند رساله‌ی ابواسود دؤلی (۶۹ هـ) و یحیی بن یَعمَر (۸۹ هـ) و عبدالله بن اسحاق حضرمی (۱۱۷ هـ) و ابوعمرو بن علاء و عمر بن عبدالعزیز، که همه‌ی این‌ها رساله‌هایی در ردّ قدریه و معتزله داشته‌اند.

در قرن دوم هجری، صفات خدا نیز محلّ اختلاف و مناقشه و بررسی بود و همه‌ی فِرَق در مورد آن دست به غلو زدند و در فاصله‌ی بین افراد و تفریط و تعصب و اغراق گام می‌نهادند و در نتیجه، فرقه‌های مجسّمه و مشبّهه و دیگر فرق به ظهور رسیدند.

گناهان هم در جامعه ظهور یافت و مناقشه در مورد مرتکب گناه کبیره پیدا شد و خوارج مرتکب گناه کبیره را تکفیر نمودند و مرجئه گفتند با وجود ایمان، گناه ضرری وارد نمی‌کند و معتزله اظهار داشتند که نه مؤمن است و نه کافر، بلکه در "منزلت بین منزلتین" و در بین کفر و ایمان قرار دارد.[۲]

در بین این فرق افراطی، جمهور علمای مسلمان بدون هر نوع تفریط و افراط، به شرح عقیده و ایمان در پرتو قرآن و سنت اقدام کردند و به مردم آموزش می‌دادند و کتاب‌هایی را در این‌باره تصنیف می‌کردند.

---

۱. مفتاح‌السعادة: ۱۶۲/۲.
۲. همان.

در عصر خلافت عباسی، عامل جدیدی به ظهور رسید و آن انتشار اسلام در سرزمین‌هایی بود که از تمدن‌های قدیمی برخوردار بودند و نیز، وارد شدن امت‌های گوناگون به اسلام؛ و سپس، کتاب‌های یونان و روم و ایران به عربی ترجمه و برخورد فکری و جنگ فرهنگی در میان مسلمانان و پیروان دیگر ادیان آغاز شد و منطق و فلسفه‌ی یونانی و رومی قدم به عرصه گذاشت و طرفداران آن‌ها با طعن و تشکیک و هجوم، به مصاف علمای مسلمان آمدند و این امر به داخل سرزمین‌های اسلامی نفوذ پیدا کرد و برخی از ملحدان و شعوبیان و منافقان و دشمنان اعراب و اسلام، پرچم‌دار آن شدند.

در این‌جا بود که نیاز عمیق و زیاد به تحقیق و بررسی در علم اصول دین و مطالعه‌ی منطق یونانی و اطلاع از فلسفه‌های متنوع قدیم احساس شد تا به عنوان سلاحی برای مقابله با اصحاب آن فلسفه‌ها و ردّ آنان با همان روش و سلاح خودشان، از آن‌ها استفاده شود و در عین حال، اشتیاق به اسلام و دعوت مردم به آن و دفع شبهات از آن و ابطال استدلالات طاعنان آن در خارج از مرزهای دولت اسلامی و در داخل آن، خصوصاً باطنیه و دیگر فرق ضالّه، در سرلوحه‌ی کار قرار داشت؛ فرقه‌هایی که خود را در زیر پوشش اسلام پنهان کرده بودند تا با استعانت از فلسفه‌ی یونان و منطق روم و توهمات زرتشتی و ایرانی و هندی و عقاید دینی بت‌پرستانه‌ی آنان، علیه اسلام دسیسه‌چینی و در آن ایجاد شک و در میان مسلمانان ایجاد شبهه نمایند و به ایجاد بلوا و آشوب در عقیده و تشویش افکار اقدام کنند و اصول وارداتی و باطل را در میان افراد و فرق و مذاهب مسلمانان منتشر سازند، تا این‌که مهدی، خلیفه‌ی عباسی، در نیمه‌ی قرن دوم هجری، علمای جدل و کلام را امر کرد تا به تصنیف کتاب‌هایی در ردّ ملحدان و گمراهان بپردازند.

علما، قیام و اقدام به بررسی و تعمق در فلسفه‌ها و فرهنگ‌های بیگانه و کاوش در ژرفای آن‌ها و شناخت اسرار آنان کردند تا آن‌ها را در ردّ طرفداران آن فلسفه‌ها و فرهنگ‌ها و کشفِ دروغین و ساختگی‌بودنشان به کار گیرند و دست به دامان روش اهل منطق و تکیه بر استدلالات فکری و ادلّه‌ی منطقی شدند تا این‌که علم توحید یا علم اصول دین به علم کلام معروف شد: «یا به این خاطر که در آن علیه بدعت‌ها مناظره می‌شد و این صِرفِ کلام است و چیزی راجع به عمل در آن وجود ندارد و یا به این خاطر بود که سبب وضع آن و غور در آن، منازعه‌ی آنان در مورد اثبات کلام نفسی برای خدای متعال بود».[۱]

اولین کسانی که این پرچم را به دست گرفتند و با تعصب و شوق، مردم را به آن فرا خواندند، معتزله بودند؛ کسانی که در مصاف با فرق منحرف و جریان‌ها و دیدگاه‌های وارداتی به پیروزی‌های چشم‌گیری دست یافتند. معتزله عقل را تمجید می‌کردند و آن را در مواجهه با دشمنان در جایگاه رفیعی قرار می‌دادند.

معتزله، از قرن دوم هجری، پرچم دفاع از عقیده و شریعت اسلام را از جانب عقلی و در علم کلام و فلسفه، علیه دشمنان اسلام به دست گرفتند. زمانی نسبتاً طولانی سپری شد که معتزله هم‌چنان تنها مبارز میدان ایستادگی در مقابل فلسفه‌ی یونان بودند که در پشت سرِ آن، دولت بیزانس و دین مسیح قرار داشت. هم‌چنین به تنهایی در این مدت به مبارزه با فلسفه‌های ایرانی و هندی و بت‌پرستی و ادیان و مذاهب مشابه آن یا منشعب از آن و عقاید نفوذ یافته از آن‌ها به داخل فرق، خصوصاً فرقه‌ی باطنیه، پرداختند.[۲]

---

۱. مقدمه‌ی ابن‌خلدون، ص ۴۶۵. و نک: الإعلام بمناقب الإسلام، ص ۱۱۴.
۲. نک: الإمام الجوینی، محمد زحیلی ۳۶ ـ ۹۳؛ تأریخ التراث العربی: ۵۹/۴/۱.

اما معتزله شمشیر خود را تنها بر روی غیرمسلمانان برنکشیدند و تنها با غیرمسلمانان به جدل و مناقشه برنخاستند، بلکه به مناظره و مجادله با اهل سنت و جماعت نیز اقدام کردند و در این راه هم، بر همان سلاح عقلی برای فهم قرآن وُ تعریفِ مفاهیم اسلامی تکیه کردند و این امر آنان را دچار لطمه و خطایی شدید و انحرافی بزرگ نمود و آنان سلاح خود را بر خودِ مسلمانان مسلط ساختند و به خاطر قدرت استدلال عقلی خود توانستند برخی از خلفا و حکام را در مورد آرا و دیدگاه‌های خود قانع سازند و تلاش کردند با استفاده از زور و اکراه، مردم را به قبول آن‌ها وادار نمایند، مانند قایل شدن به مخلوق بودن قرآن، تنزیهِ عقلی[1] در صفات خدای متعال، مسأله‌ی نفی رؤیت خداوند متعال و مسایلی دیگر. جمهور مسلمانان و علما در مقابل آنان ایستادند و در این راه متحمل شکنجه و آزار و اذیت و تنبیه شدند و این فتنه، زمانی طولانی و خصوصاً در زمان خلافت مأمون و معتصم و واثق ادامه یافت. اما علما و أئمه در مقابل این جریان ایستادگی کردند و امام احمد بن حنبل در این راهِ راست، مقاومت و پایداری زیبایی را از خود نشان داد تا این‌که متوکّل، خلیفه‌ی عباسی این آزمون اجباری را برداشت و خواستار منع مناظرات و مجادلات علنی شد، لکن نزاع فکری با شدت بیشتری استمرار یافت و این امر حامیان اسلام و علمای دین را ـ که در مورد امت و دین خود احساس حمیت و غیرت می‌کردند و لوای دعوت را بر دوش گرفته بودند و سنگینی مسئولیت و امانت گذاشته شده بر دوش خود را احساس می‌کردند ـ

---

۱. تنزیه، در طرف مقابل عقیده‌ی تشبیه (تشبیه کردن خدا به آفریدگان) و باور تجسیم (قایل شدن جسم برای خدا) قرار دارد و به معنی دور و پاک دانستن و داشتنِ خداوند از صفات انسان و دیگر مخلوقات به مدد استدلال عقلی است ـ ویراستار و مترجم.

واداشت که آستین همّت بالا زده، با حکمت و موعظه‌ی نیک و روشنگری و با استفاده از تدریس و تعلیم و راهنمایی و دعوت و تألیف، به ابطال آرای معتزله و دفاع از عقیده و شریعت و نقض فلسفه‌های مادّی‌گرایانه و اوهامِ بت‌پرستی بپردازند و در این راه و برای تأیید عقیده‌ی وارد شده در قرآن و سنّت و پاسخ‌گویی به اهل هویٰ و هوس و گمراهی و نجات مسلمانان از جهنمی که معتزله در مقابل آنان فروزان ساخته بودند، بر استدلالات عقلی و ادلّه‌ی نقلی اعتماد کردند تا این‌که در نهایت در قرن چهارم و پنجم، معتزله از گردونه‌ی مسابقه و نزاع فکری خارج شدند و صرفاً به تألیف و نوشتن و بحث و تدریس بسنده کردند و سپس، در پایان قرن پنجم مورد محاصره قرار گرفتند و نکوهش و انکار شدنِ آنان بالا گرفت و بعد از این‌که آثار خود در مورد عقیده را در شیعه‌ی امامیّه و زیدیّه برجای گذاشتند، منقرض شدند.

از جمله‌ی مذاهبی که در این مجال جای معتزله را گرفتند، "مذهب ماتُریدیّه" و "مذهب اشعریّه" بودند، که اقدام به تألیف و تصنیف و دعوت برای بیان روش اسلام در عقیده و اصول دین با استفاده از ادلّه‌ی عقلی و نقلی کردند و هم‌چنین، به این دو مذهب، باید علمایی را هم افزود که با بسنده کردن به دلایل نقلی و تسلیم بودنِ محض به نصوص (شرعی) از لحاظ عقیده و عمل و دعوت، از مذهب سلف (صحابه و تابعین)، محافظت کردند.

ماتریدیه، منسوب به امام ابومنصور محمد بن محمود ماتریدی حنفی، امام هدایت است. وی در سال ۳۳۳ هـ در سمرقند درگذشت و کتاب «التوحید» و «المقالات» و «تأویلات القرآن» را نوشت و کتاب‌هایی هم در ردّ معتزله و قرمطیان و رافضیان دارد.[1]

---

۱. نک: مفتاح‌السعادة: ۱۵۱/۲؛ تأریخ التراث العربی: ۴۰/۴/۱.

اشعریه، منسوب به شیخ السّنّة و رئیس الجماعة و إمام‌المتکلمین ابوالحسن اشعری بصری است. وی به مدت چهل سال إمام معتزله بود و سپس از آنان کناره گرفت و وارد مذهب اهل سنت و جماعت شد و اقدام به احادیث وارده در مورد رؤیت و شفاعت و صفات کرد و ردّ معتزله و ابطال استدلالات و مذهب آنان را آغاز و کتاب مشهور خود یعنی «مقالات الإسلامیین» را تألیف کرد.[۱]

امام قاضی ابوبکر محمد بن طیّب باقلانی (۴۰۳ ﻫ) هم، به میدان آمد و امامت طریق اشعری را بر عهده گرفت و دست به پیرایش و اصلاح طریقه و وضع مقدّمات عقلی ادلّه و نظرات پرداخت و کتاب‌های «التمهید فی الرد علی الملاحدة المعطّلة و الرافضة و الخوارج و المعتزلة» و «البیان» و «مناقب الأئمة فی نقض المطاعن علی سلف الأمة» و «الإنتصاف» و «کشف الأسرار فی الرد علی الباطنیة» و «الإبانة عن إبطال مذهب أهل الکفر و الدیانة» و کتاب‌هایی دیگر را به تألیف درآورد.[۲]

پس از قاضی ابوبکر، امام‌الحرمین جوینی (۴۷۸ ﻫ) و حجت‌الإسلام غزالی (۵۰۵ ﻫ) و امام فخرالدین رازی (۶۰۶ ﻫ) و قاضی بیضاوی (۶۸۵ ﻫ)، ـ جامع بین طرق ـ و کسانی دیگر پا به عرصه گذاشتند و در امر عقیده یا توحید یا اصل یا ایمان یا اصول دین یا فقه‌الأکبر دست به تصنیف زدند[۳] و بدین ترتیب، بسیاری از ملحدان بدعت‌گزار و مذاهب افراطی از میان رفتند تا دین و عقیده به صورت صحیح و خالص باقی بماند و از هیچ جا امور باطل در آن داخل نشود.

---

۱. نک: مفتاح‌السعادة: ۱۵۲/۲؛ مقدمه‌ی ابن‌خلدون، ص ۴۶۴؛ تأریخ التراث العربی: ۳۵/۴/۱.
۲. نک: مقدمه ابن خلدون ۴۶۵؛ تأریخ التراث العربی ۴۷/۴/۱.
۳. نک: تأریخ التراث العربی: ۲۷/۴/۱.

ویژگی‌های عقیده‌ی دینی و اهمیّت آن

عقیده‌ی اسلامی با مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و اختصاصات ذاتی متمایز گذشته است و همین راز بقا و ماندگاری آن در طول زمان‌ها و انتخاب آن به عنوان پایان‌بخش رسالت‌ها و نیز راز انتشار آن در نقاط مختلف زمین و در همه‌ی اعصار می‌باشد. مهم‌ترین این ویژگی و اختصاصات موارد زیر است:

۱. **سادگی:** عقیده‌ی اسلامی، با وجود شکوه و عمق تأثیر آن، به مانندِ خود توحید ساده است و توحید خدای متعال امری نیست که فهم و اقتناع عقلی در مورد آن برای فکر انسانی ـ حتّی با وجود تفاوت سطح عقول بشری ـ امری دشوار باشد. جوهر و ذات عقیده‌ی اسلامی مبتنی بر توحید و به یگانگی شناختن خدای متعال و باور به بی‌شریک‌بودن وی و شهادت بر رسالت و پیامبری محمّدﷺ و ایمان صحیح به خدا و ملایک و کتب و پیامبران وی و روز آخرت است. فکر توحید به مانند سایر عقاید، نیاز به یک فلسفه‌ی پیچیده ندارد، بلکه امری فطری است که با وحدت و سنّت‌های هستی و فطرت و کیان آن انسجام و با واقعیت و منطق و عمل تطابق دارد.

۲. **واقع‌گرایی:** عقیده‌ی اسلامی با واقعیت زندگی و منطق امور و طبیعت هستی و حقیقت انسان هم‌خوانی دارد و منحصر در رابطه‌ی بین خالق و مخلوق و بنده و پروردگارش است و تفسیری صحیح و کامل و پنداری رشد یافته و آگاهانه در مورد هستی و زندگی و انسان ارائه می‌دهد و در میان دنیا و آخرت و فرد و جامعه توازن برقرار می‌کند و به نیازهای مختلف انسان پاسخ می‌گوید و او را تا بالاترین درجات کمال و تعالی بالا برده، فضایل روانی و کمالات اخلاقی را در او می‌کارد و به او عزّت می‌بخشد و در پایداری بر مبدأ و اصل و استقامت در زندگی و رفتار، وی را کمک می‌کند.

۳. تسامح و مدارا: ویژگی عقیده‌ی اسلامی این است که افراد را بر تسامح و مدارا در بین خود و با دیگران تربیت می‌کند و تعصب را در امور میان مسلمانان ناپسند می‌داند و تفاوت‌های نژادی، جنسیتی، زبانی، مادّی و دینی را کنار می‌گذارد و غیرمؤثر می‌داند و از افراد، جامعه‌ای شایسته ایجاد می‌کند و با نژادپرستی مبارزه می‌کند و به وحدت امت‌ها و ملت‌ها و روابط جهانی دعوت می‌کند و به همه‌ی انبیا و فرستادگان خداوند اعتراف می‌کند و اقرار می‌کند که خدا پروردگار همه‌ی جهانیان است و همه مورد محاسبه قرار می‌گیرند و هر فردی مسئولیت دارد و بدین ترتیب، عقیده‌ی اسلامی به وسیله‌ی ایمان به خدای متعال و برپا داشته شدن عدالت در روز قیامت، صفای درون و آرامشِ ذاتی و اعتماد کامل را تأمین می‌کند و خواسته‌ها و بلندپروازی‌های نفس را اجابت می‌کند و امراض و ضعف‌های آن از قبیل ترس و آشفتگی و اضطراب را از ریشه برمی‌کَند و از بندِ گذشته و آینده‌ی دور و نامعلوم آزاد می‌سازد.

از این جا می‌توان نقش عقیده‌ی صحیح و ایمان به خدا را در بنای اسلام و تکوین شخصیّت متعادل و تصحیح رفتار استوار دریافت، زیرا عقیده، اساس تعالیم اسلام و چیزی است که انسان را راهنمایی می‌کند و به سوی جهت‌گیری صحیح سوق می‌دهد و از ایمانِ فرد به خدای متعال، حکیم، خبیر، علیم، بصیر، سمیع و قادر، عاملی بازدارنده برای او در مقابل انحراف قرار می‌دهد و بدین ترتیب، فرد خود شخصاً تصرفات و کارهای خویش را زیر نظر می‌گیرد و هم‌چنین، عقیده او را از ارتکاب امور حرام و گناهان منع می‌کند، گرچه در این امور برای نفس لذت و فایده‌ای هم وجود داشته باشد و او را از ستم و ظلم و تجاوز بازمی‌دارد، گرچه قانون یا نظارت بشری نیز

وجود نداشته باشد و مانع تمرّد و سرکشی و انحراف و حرکت او به دنبال غرایز می‌شود و وی را به سوی علم و پیشرفت و تلاش به طرف کمال و درست انجام دادن کارها سوق می‌دهد، زیرا اسلام بر این اعتقاد است که هرکس ذرّه‌ای کار نیک انجام دهد، پاداش آن را می‌بیند و هرکس ذرّه‌ای کار بد انجام دهد، سزای آن را خواهد دید و انسان فقط نتیجه‌ی تلاش خود را برداشت خواهد کرد و تلاش وی در فردا دیده خواهد شد و برای همگان در نتیجه کارهایشان، درجاتی و جایگاه‌هایی وجود دارد.

وقتی که این ایمان تحقق پیدا کند و در نفس انسان ثمره‌ی خود را بدهد و در قلب شعله‌ور شود، نتایجی درخشان و کارهایی جاوید و جامعه‌ای صالح و زندگی‌ای نمونه محقّق خواهد شد.

بدین ترتیب، می‌توان نیاز به دین حق و عقیده‌ی صحیح را برای لبیک گفتن به فطرت و طبیعت انسان و تأمین آسایش روانی و کمال روحی و شکوفایی عقلی و پیشرفت علمی و افزایش و توسعه‌ی مانع دینی و ناظر ذاتی در نزد هر انسان را مشاهده کرد، خواه آن فرد عالم، خواه دانشجو، طلبه، مهندس، کارگر، وکیل، معلم، مدیر، مدرس، کارمند، کارفرما، تاجر، صنعتگر، پدر، پسر، برادر، همسایه، شوهر، همسر، مادر، دختر و یا خواهر باشد تا هریک از آنان وجود دیگری را احساس کند و کاری را که به خاطر آن خلق شده، با مراعات ارزش‌ها و اخلاق و اصول به انجام برساند.[1]

رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «هیچ کس از شما ایمان نخواهد داشت مگر آن‌که آن چه را که برای خود می‌پسندد برای دیگران نیز بپسندد»[2] و نیز

---

۱. برای این موضوع نک: وظیفة الدین فی الحیاة و حاجة الناس إلیه، محمد زحیلی.
۲. به روایت بخاری و مسلم و احمد و ترمذی و نسائی و ابن‌ماجه از انس به صورت مرفوع.

می‌فرماید: «مردم همه عیال و افراد تحت تکفل و سرپرستی خدا هستند و محبوب‌ترین آنان نزد خدا آن کسی است که برای عیال خدا سودمندتر باشد».[1]

مهم‌ترین کتاب‌های نوشته شده در علم توحید

۱. مقالات الإسلامیین، ابوالحسن اشعری.

۲. التوحید، ابو منصور ماتریدی.

۳. قواعد العقاید، طوسی.

۴. تهافت‌الفلاسفة، غزالی.

۵. المنقذ من الضّلال، غزالی.

۶. الأسماء و الصّفات، بیهقی.

۷. شرح‌الأُصول الخسمة،اأبوالحسینِ معتزلی.

۸. إبکار الأفکار، آمدی.

۹. الأربعین فی أصول الدّین، [امام فخر] رازی.

۱۰. نهایة العقول، رازی.

۱۱. الشامل فی أصول‌الدّین، [امام الحرمین] جوینی.

۱۲. الإرشاد إلی قواطع الأدلة فی أصول الإعتقاد، جوینی.

۱۳. لمع الأدلة فی قواطع عقاید أهل السّنة و الجماعة، جوینی.

۱۴. الإبانة عن أصول الدّیانة، أشعری.

۱۵. أصول‌الدّین، بغدادی.

۱۶. العقاید العضدیة، قاضی عضد.

---

۱. به روایت ابویعلی در مسند خود و بزاز از انس به صورت مرفوع. طبرانی هم آن را به صورت مرفوع از انس روایت کرده است.

۱۷. المواقف، قاضی عضد.

۱۸. الطوالع، بیضاوی.

۱۹. العقاید النسفیّة.

۲۰. رسالة العقاید، قشیری.

۲۱. الزهد، إمام أحمد بن حنبل.

۲۲. شرح العقیدة الطّحاویّة.

۲۳. أقتضاء الصراط المستقیم، ابن‌تیمیة.

۲۴. المغنی، قاضی عبدالجبار معتزلی (۴۱۵ هـ).

۲۵. [العقیدة] الطحاویة، ابوجعفر احمد بن سلامة حنفی مصری (۳۲۱هـ) این کتاب چند شرح دارد.

۲۶. قصةالإیمان، شیخ ندیم جسر.

۲۷. تعریف عام بدین الإسلام، شیخ علی طنطاوی.

نسخه‌های خطّی علم توحید در مکتبة الأسد

موضوع علم توحید مربوط به ایمان و عقیده است و هر مسلمانی در هر جایی و در هر زمانی به آن اهتمام دارد. برخی از فرق عقیدتی چون قدریه در شام هم به وجود آمد، لکن به صورت مذاهبی کامل و فرقه‌هایی مستقل و مکتب‌هایی تخصصی در علم توحید در سرزمین‌های شام ظهور نکرد، اما با این وجود، این امر مانع مشارکت علما در تصنیف و تألیف در این علم جلیل‌القدر نشده و نمی‌شود.

در ظاهریّه، ۲۴۹ نسخه‌ی خطی تحت عنوان علم توحید، از شماره‌ی ۲۹۱۰ تا ۳۰۳۲ یافت می‌شود. علاوه بر این، برخی از نسخه‌های خطّی

پراکنده یا نوشته شده با علوم دیگر نیز وجود دارد و بسیاری از نسخه‌های خطی علم توحید در فهرست نسخه‌های خطی تصوف وارد شده است.

از جمله‌ی این نسخه‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

طوالع الأنوار، بیضاوی؛ المطالع شرح الطوالع، اصفهانی؛ شرح المطالع، قطب‌الدین شیرازی؛ حاشیةالطوالع، ابوقاسم سمرقندی لیثی.

نیز، در ظاهریه کتاب‌هایی به صورت مجموعه دیده می‌شود که دربرگیرنده‌ی رساله‌هایی در علم کلام و توحید است و در فهرست نسخه‌های خطی ظاهریه و در قسمت مجامیع آمده است.[۱] (۱/ ۴۳۷ ـ ۴۳۸؛ ۲/ ۴۸۵ ـ ۴۸۶). علاوه بر این، نسخه‌هایی در علم توحید و کلام وجود دارد که در مکتبةالأحمدیة در حلب از آن‌ها نگهداری می‌شود که به مکتبةالأسد منتقل شده است و فهرست خطی بزرگی دارد.

---

۱. از جمله‌ی آن‌ها این کتاب است: الزهد، وکیع بن جراح در مجموعه شماره ۱۰۳۳.

فصل چهارم
علم فقه

فـقه، یکـی از عـلوم اسـاسی شـرعی و مشـهورترین و گسـترده‌ترین و شناخته‌شده‌ترین علوم شرعی است که بیشترین ارتباط را بـا هـمه‌ی مـردم دارد و در زندگی بیشترین کاربرد را.

تعریف فقه

فقه در لغت به معنی فهم است، مانند این آیه که مـی‌فرماید: ﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ﴾:[1] «گفتند: ای شعیب! بسیاری از آن‌چـه را می‌گویی، ما نمی‌فهمیم». نیز مـثل آن‌چـه مـی‌فرماید: ﴿فَمَا لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً﴾:[2] «این مردم را چه شده است کـه هـیچ سـخنی را نمی‌فهمند».

گفته می‌شود: «فقِه یفقَه» به معنی فهم مطلق است، خواه این فهم دقیق و خواه سطحی باشد و گفته می‌شود: «فقِه یفقُه» یـعنی فـقه و فـهم، خـوی و سرشت او شد و گفته می‌شود: «تفقَّه الرجل تفقهاً» یعنی به علم فقه پرداخت،

---

۱. هود؛ ۹۱. ۲. النساء؛ ۷۸.

مانند این آیه که می‌فرماید: ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾.[۱]

در مورد انتقال معنای لغوی به معنای شرعی می‌توان به این مثال اشاره کرد که رسول خداﷺ برای ابن‌عباس دعا کرد و فرمود: «اَللّٰهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»: «پروردگار او را در دین فقیه و دانا گردان».

در اصطلاح شرعی، امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله در تعریف فقه می‌گوید: «شناخت حقوق و تکالیف نفس است». این تعریف شامل امور اعتقادی، چون وجوب ایمان و شامل امور وجدانی، چون اخلاق و تصوف و سلوک عملی در زندگی، مانند نماز و بیع می‌شود و این فقه عام، فقه‌الأکبر نامیده می‌شود و با عصر اول اسلامی و قبل از متمایز شدن علوم به موضوعات معین و استقلال آن‌ها از همدیگر و ایجاد علم کلام، توحید، اخلاق، تصوف، فقه، علوم قرآن، علوم حدیث و دیگر علوم، توافق دارد.

امام شافعی‌رحمه‌الله فقه را به معنای خاص و مستقل آن تعریف کرده و می‌گوید: «فقه، علم به احکام شرعیِ عملیِ به دست آمده از ادلّه‌ی تفصیلیِ آن است»،[۲] یعنی علم فقه شناخت و ادراک احکامی است که متوقف بر یک منبع شرعی هستند و از مکلف بالغ و عاقل می‌خواهد که عمل و رفتار مشخّصی را در زندگی انجام دهد، مانند وجوب نماز و ادای آن، تحریم قتل و امتناع از آن، اباحه‌ی خوردن و انجام آن، شرط بودن وضو برای نماز و انجام آن. اما لازم است که این شناخت با نظر و اجتهاد و بحث و بررسی، از نصوص قرآن و سنت و سایر مصادر شرعی استنباط شده باشد و فقیه، فردی مجتهد می‌باشد و کسی که مقلد دیگران است یا حافظ احکام فقهی است، در اصل فقیه نامیده نمی‌شود. سپس، در نهایت، فقه معنیِ احکام مسایل، به

---

۱. التوبة؛ ۱۲۲.

۲. الفقه الإسلامی و أدلته: ۱۵/۱ به بعد.

صورت نصّ و استنباط و تحقیق و بررسی و حفظ بر اساس یکی از مذاهب را پیدا کرد و بر این اساس، فقیه کسی است که احکام شرعی در یکی از مذاهب معین را فرا می‌گیرد و حفظ می‌کند تا آن را به مردم بیاموزد. به بیان دیگر، فقه طریق و روش شناخت حلال از حرامِ معلوم شده از جانب خدای متعال به منظور التزام و تقید به آن است، زیرا روش استوار را در تمام مجال‌های زندگی برای انسان ترسیم می‌کند.

شمول احکام فقه

فقه شامل همه‌ی خواست‌های زندگی می‌شود و تمام آن‌چه را که فرد و جامعه به آن نیازمند است بیان می‌کند و رابطه‌ی فرد با خدای خود و با خود و جامعه‌اش را تنظیم می‌کند و برای تحقّق مصلحت در دنیا و آخرت و تأمین و جلب مصالح و دفع ضرر و زیان‌ها و برحذر داشتن از آن‌ها در سطح فرد و دولت و امت و جامعه تلاش می‌کند و به همین دلیل احکام فقه شامل موارد زیر می‌شود:

۱. **عبادات**: این قسمت از فقه، رابطه‌ی فرد با خدای خود را تنظیم می‌کند، مانند نماز، زکات، حج، نذر، سوگند، ذِکر و هر عمل صالحی که به قصد کسب رضایت و خشنودی خدا انجام می‌گیرد.

۲. **معاملات مدنی**: این قسمت از فقه، مربوط به داد و ستدهاست، از قبیل: بیع، اجاره، رهن، کفالت، شراکت، مُزارعه. امروزه، این بخش از فقه، قانون و حقوق مدنی نامیده می‌شود.

۳. **احوال شخصیّه**: این بخش از فقه به تنظیم امور خانواده، از قبیل ازدواج و طلاق و نسب و نفقه و میراث می‌پردازد.

۴. احکام جنایی: هدف از این بخش از فقه، حفظ جان و مال و ناموس و حقوق افراد و حمایت از عدالت و ایجاد امنیت و معین نمودن اعمال حرام و مجرمانه و تبیین مجازات مناسب برای این اعمال است و امروزه، قانون مجازات نامیده می‌شود.

۵. احکام قضایی: این بخش از فقه به تنظیم دادگاه‌ها و طرح دعاوی در آن‌ها و اجرائیات دعاوی و راه‌های اثبات با شهادت و سوگند و نوشتن و اقرار و قرائن و رؤیت و نحوه‌ی صدور حکم قضایی و اجرای آن می‌پردازد و امروزه، آئین دادرسی یا قانون دعاوی یا نظام قضا یا قوه‌ی قضائیه نامیده می‌شود.

۶. احکام اساسی: در این بخش از فقه، رابطه‌ی فرد با دولت تنظیم می‌شود و در آن پرورش حکومت و حقوق و وظایف حاکم و حقوق شهروندان و وظایف آنان تبیین می‌گردد.

۷. احکام بین‌المللی: این احکام رابطه‌ی دولت اسلامی را با دول دیگر و رابطه‌ی دولت با اتباع خود در خارج از دولت اسلامی و رابطه دولت با اتباع خارجی مقیم در سرزمین خود را در حالت صلح و جنگ و نیز، نشر دعوت و حمایت از آن با جهاد را تنظیم می‌کند.

۸. احکام اقتصادی و مالی: این احکام به تنظیم واردات و صادرات دولت اسلامی و تنظیم رابطه‌ی مالی بین دولت و افراد و بین ثروتمندان و فقرا می‌پردازند.

ویژگی احکام فقه اسلامی این است که منبع آن آسمانی و اساس آن وحی الهی است و با حلال و حرام کردن امور، متّصف به صفتِ دینی می‌شود و در امتثال و التزام و مسئولیت و حساب و کتاب در دنیا و آخرت، با عقیده و ایمان

ارتباط پیدا می‌کند و در اثنای اجرا و معاملات، با اخلاق و ارزش‌ها امتزاج می‌یابد و در میان فرد و جامعه یا فرد و دولت، توازنی عادلانه برقرار می‌سازد و برای تحقّق سعادتِ همه، با آن‌چه که مصالح عمومی و اجتماعی و فردی را در دنیا و آخرت محقق سازد، تلاش می‌کند و به همین دلیل هم، فقه اسلامی صلاحیت اجرای دایمی و بقای جاودان در هر زمان و مکانی را دارد.

پیدایش و تحول فقه

در مباحث قبلی دریافتیم که فقه شناخت احکام شرعی عملی به منظور اجرا و تطبیق و التزام به آن‌هاست. این امر، در همان عصر نبوت و نزول وحی آغاز شد و بدین منوال بود که قرآن کریم احکام شرعی را نازل و رسول خداﷺ این احکام را برای مردم بیان می‌کرد و به شرح تفصیلات و تعیین شرایط آن‌ها اقدام می‌نمود و راه درست اجرای آن‌ها را، خواه با سنت قولی و خواه با اجرای عملی و سنت فعلی و خواه با تأیید آن بخش از اقوال و اعمالِ صحابه که با دین و شرع خدا موافق بود، ترسیم می‌کرد و منبع احکام، تنها وحی بود که یا با لفظ، یعنی قرآن کریم، نازل می‌شد و یا با معنا، یعنی سنت. صحابه برای تعلّم و استفتا و حلّ‌وفصل دعاوی و منازعات و داوری، به رسول خداﷺ رجوع می‌کردند و جامعه‌ی اسلامی فاضل و دولت اسلامی راشده برپا شد و اجرای احکام شرع و آسمان بر افراد و جامعه و امّت و دولت به انجام رسید و شریعت تابناک اسلام تکمیل شد و رسول خداﷺ امانت خود را ادا نمود و دعوت اسلام را تبلیغ کرد و در راه خدا به جهاد پرداخت و حق آن را ادا کرد و سپس به سوی خدا شتافت.

بعد از وفات رسول خداﷺ، صحابه با تکیه بر احکام شرعی‌ای که از رسول خداﷺ دریافت کرده بودند و با استفاده از تجربه‌ی زنده‌ای که در

اثنای نزول وحی و در اسباب نزول و تکیه بر ملکه‌ی روشنی که از تربیت نبوی و شناخت حکمت تشریع و ادراک مقاصد شریعت، دیده و به دست آورده بودند، وظیفه‌ی خود را به بهترین نحو به انجام رساندند. بزرگان و علمای صحابه و جانشینان آنان به ممارست و کنکاش در فقه می‌پرداختند و احکام را به مردم می‌آموختند و به کتاب خدا رجوع می‌کردند و اگر حکم را در قرآن می‌یافتند، به آن عمل کرده، بسنده می‌نمودند و اگر حکم را در آن نمی‌یافتند، به سنّت مراجعه می‌کردند و در مورد آن مسأله از کسی که در مورد حکم آن چیزی از رسول خداﷺ می‌دانست و به یاد داشت، سؤال می‌کردند و اگر گم‌شده‌ی خود را در سنت می‌یافتند، ملتزم به آن می‌شدند و اگر در آن نمی‌یافتند، به بحث و بررسی و نظر و اجتهاد و استنباط حکم خدا، به طریق قیاس و قواعد عمومی اقدام می‌کردند و اگر بر امری با هم به توافق می‌رسیدند، آن "اجماع" می‌شد. اجماع، سومین منبع از منابع تشریع اسلامی است. اما اگر بر چیزی به توافق نمی‌رسیدند، آن مسأله هم‌چنان در جایگاه اجتهاد و استنباط باقی می‌ماند و حسب مدرک و سبب مبتنی بر آن، چون قیاس یا استحسان یا مصلحت مرسله یا عرف، تدوین و دسته‌بندی می‌شد. در این اثنا، اجتهادات صحابه یا قول صحابی ظهور کرد. این آرای فقهای صحابه گردآوری و چیزی شبیه مذهب یا مکتب شد، مانند مذهب ابن‌عمر، مذهب ابن‌عباس، مذهب ابن‌مسعود، مذهب عایشه.

این تصویر کامل، از عصر نبوی و عصر صحابه به تابعین منتقل شد و فقهای تابعین اجتهادات و آرای خاصّ خود در مورد مسایل جدید را به آن‌ها اضافه نمودند و در زمان تابعین در نیمه‌ی قرن اول هجری تا آغاز قرن دوم، فقهایی بزرگ و مجتهدانی مبرز به ظهور رسیدند و هفت فقیه مدینه به

شهرت رسیدند که عبارتند از: سعید بن مسیب، عروه بن زبیر، قاسم بن محمد، خارجه بن زید، ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام، سلیمان بن یسار، عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود. در کنار آنان، در مدینه، نافع مولای (غلام آزاد شده) عبدالله بن عمر و عده‌ای دیگر؛ در کوفه، علقمه بن مسعود و ابراهیم نخعی و عده‌ای دیگر؛ در بصره، حسن بصری؛ در مکه، عِکرمه مولای ابن‌عباس و عطاء بن ابی‌رباح و طاووس؛ در دمشق، مکحول شامی و ابوادریس خولانی و در مصر، لیث بن سعد به ظهور رسیدند. نیز، تعدادی از فقهای تابعین، مانند محمد بن سیرین، اسود بن یزید، مسروق بن اعرج، علقمه‌ی نخعی، شعبی، شُریح و سعید بن جبیر ظهور کردند. هر کدام از این افراد اجتهادات و قواعد و روشی دارد که او را به معنای اصطلاحی مذهب نزدیک می‌کند.

در این اثنا دو جهت‌گیری قوی برای اجتهاد و فقه به ظهور رسید که در مدرسه‌ی حدیث در حجاز و مدرسه‌ی رأی در عراق نمود یافت.

در قرن دوم هجری، تعدادی از فقها و علما که از تمام فعالیت‌های علمی و فقهیِ قبل از خود استفاده بردند، درخشیدند و برای خود روش‌هایی روشن مشخص کردند و کارهای بزرگ و درخشانی به انجام رساندند و طلاب و شاگردان اطراف آنان را گرفتند و مردم و حکام به آنان رجوع و از آرای آنان تقلید کردند و سپس اقوال آنان را جمع کردند و مذاهبشان را که مستقل و بی‌نیاز از غیر شده بود، مدوّن ساختند. مهم‌ترین این افراد سیزده نفر از مجتهدان بودند که عبارتند از: سفیان بن عیینه در مکه، مالک بن انس در مدینه، حسن بصری در بصره، ابوحنیفه و سفیان ثوری (۱۶۱ ه) در کوفه، اوزاعی (۱۵۷ ه) در شام، شافعی و لیث بن سعد در مصر، اسحاق بن راهویه

در نیشابور، ابوثور و احمد و داود ظاهری و ابن جریر طبری در بغداد.[۱] نیز، بعدها برخی از مذاهب فقهی ظهور کرد و به بعضی از ائمه و فقهای آن عصر منسوب شد، مانند مذهب شیعه‌ی امامیه منسوب به جعفر صادق (۱۴۸ ه) و مذهب إباضیة منسوب به عبدالله بن اباض تمیمی (۸۰ ه).[۲]

مذاهب فقهی

بیشتر این مذاهب منقرض شدند و فقط مذاهب مشهور اربعه، یعنی مذاهبِ حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی و [یک سری مذاهب دیگر مانند] مذهب جعفریّه (شیعه‌ی امامیه) و مذهب زیدیه در یمن و مذهب إباضیه در مناطقی متفرق از دنیای اسلام باقی ماندند که به برخی از این مناطق و کتب هر مذهب اشاره خواهد شد.

۱. مذهب حنفی

مؤسس این مذهب، امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت (۸۰ ـ ۱۵۰ ه) است که اصالتاً ایرانی و از تبّع تابعین بود. وی امام اهل رأی و فقیه اهل عراق به شمار می‌آید و نزد حمّاد بن ابی‌سلیمان که فقه را از ابراهیم نخعی و او از عبدالله بن مسعود کسب کرده بود، فقه‌آموزی کرد.

امام ابوحنیفه در قبول حدیث، فردی سخت‌گیر بود و از قیاس و استحسان به صورت گسترده استفاده می‌کرد. وی در مذهب خود به قرآن و

---

۱. الفقه الاسلامی و ادلّته ۲۸/۱ و نک: الاعلام بمناقب الاسلام، ص ۱۱۶ و تاریخ الأدب العربی: ۲۳۲/۳ به بعد و نیز ۲۸۵/۶ به بعد.

۲. وفات او، در کتاب موسوعة الأعلام (۳۵۳/۱)، سال ۸۶ ذکر شده است ـ مترجم.

سنت و اجماع و قیاس و استحسان و عرف و قول صحابی و شریعت‌های پیشین اعتماد می‌کرد.

او در علم کلام، کتاب الفقه الأکبر و در حدیث، یک مسند دارد، اما هیچ کتاب فقهی‌ای از خود برجای نگذاشته است و آن‌چه در این زمینه از ایشان برجای مانده است، مطالبی فقهی می‌باشد که به شاگردان خود املاکرده و امام محمد بن حسن شیبانی آن‌ها را گردآوری کرده است.

مشهورترینِ شاگردان ایشان، امام قاضی‌القضاة ابویوسف یعقوب بن ابراهیم (۱۱۳ ـ ۱۸۲ ه) و امام محمد بن حسن شیبانی (۱۳۲ ـ ۱۸۹ ه) می‌باشند. ابویوسف در تدوین اصول حنفیه و نشر مذهب آنان جایگاه نخست را دارد و ریاست فقه در عراق بعد از ابویوسف به محمد بن حسن شیبانی رسید و او آرای امام ابوحنیفه را گردآوری کرد و مذهب حنفی را در کتاب «ظاهر الروایة» که در مذهب مورد اعتماد می‌باشد و در کتب دیگری مدوّن ساخت. از دیگر شاگردان وی، امام ابوالهذیل زفر بن هذیل (۱۱۰ ـ ۱۵۸ ه) است که رأی بر وی غلبه یافت و قیاس فراوان می‌کرد. دیگر شاگرد وی حسن بن زیاد لؤلؤی (۲۰۴ ه) است که در روایت حدیث و روایت آرای ابوحنیفه مشهور است.

مهم‌ترین کتاب‌های مذهب حنفی عبارتند از: کتاب‌های شش‌گانه‌ی ظاهرالروایة متعلق به امام محمد بن حسن که شامل این کتاب‌ها هستند: الجامع‌الکبیر، الجامع‌الصغیر، السیرالکبیر، السیرالصغیر، المبسوط یا الأصل و الزیادات که بیانگر آرای راجح در مذهب حنفی هستند؛ کتاب‌های النّوادر امام محمد بن حسن که عبارتند از: الجرجانیات، الهارونیات، الکیسانیات، الرقیات؛ الکافی، حاکم شهید مروزی (۳۳۴ ه) وی کتاب‌های ظاهرالروایة را

در قالبی جدید گردآوری کرد و موارد تکراری آن را حذف نمود؛ المبسوط، سرخسی (۴۸۳ هـ) که در آن کتاب الکافی را با اسلوبی آسان و ساده شرح کرد و به ذکر ادلّه و مناقشه و مقارنه‌ی مسایل پرداخت؛ بدائع‌الصنائع فی ترتیب الشرائع، کاشانی (۵۸۷ هـ) که در آن کتاب تحفة الفقهاء سمرقندی (۵۳۹ هـ) شرح شده است؛ مختصرالهدایة، مرغینانی (۵۹۳ هـ)، این کتاب مشهورترین و مهم‌ترین کتاب مختصر در فقه حنفی است که شرح‌های بسیاری بر آن نوشته شده است و مهم‌ترین این شرح‌ها موارد زیر هستند: فتح‌القدیر، کمال بن همام (۸۶۱ هـ) ردالمحتار، معروف به حاشیه‌ی ابن‌عابدین (۱۲۵۲ هـ) این کتاب حاشیه‌ای بر کتاب «شرح الدرالمختار» حصکفی بر «تنویر الأبصار» تمرتاشی است و سرانجام، مجلة الأحکام العدلیة که گروهی از علما در دولت عثمانی آن را وضع کردند و یک قانون مدنیِ مستمد از فقه مذهب حنفی شد و در سال ۱۲۹۳ هـ دولت دستور لزوم عمل به آن را در همه‌ی سرزمین‌های دولت عثمانی و از جمله سوریه و اردن و فلسطین و لبنان صادر کرد.

نسخه‌های خطی فقه حنفی در مکتبة الأسد

مذهب حنفی در سرزمین‌های شام، از عصر عباسی که جا را بر مذهب اوزاعی تنگ کرد، از جایگاهی عالی برخوردار شد و سپس، تقریباً در طول این مدت، تا پایان دولت عثمانی مذهب رسمی شد و مدارس زیادی برای تدریس آن ایجاد شد و منصب إفتا و قضاء غالباً به علمای حنفی سپرده شد که آنان هم اقدام به توجه و خدمت به آن مذهب و نشر و تنقیح آن و تألیف در آن کردند و از میان آنان علمایی بزرگ ظهور کردند که میراثی گران‌بها و ثروت

فقهی بزرگی را برای ما بر جای گذاشته‌اند.[۱] که بیشتر آن‌ها در مکتبةالظاهریة در دمشق و مکتبةالأحمدیة در حلب نگهداری می‌شد و سپس به مکتبةالأسد منتقل شد.

نسخه‌های خطّیِ فقه حنفی در ظاهریّه

تعداد این نسخه‌ها بسیار زیاد است و استاد محمد مطیع حافظ، برای آن فهرستی وضع کرده است که مجمع اللغة العربیه در دمشق آن را در دو جزء به چاپ رسانده است. در این فهرست، «کتاب‌های زیادی که به فراموشی سپرده شده بود و کتاب‌هایی که در کتابخانه‌های دنیا نظیر نداشت و به دست علمای شام و با خط آنان تألیف شده بود و هم‌چنین مجموعه‌های فقهی بی‌نظیری معرفی شده است و کتابخانه‌ی ظاهریه حایز فضل حفاظت و نگهداری آن‌ها از بیهوده‌گویان و جاهلان بود»،[۲] سپس، این نسخه‌ها به مکتبةالأسد منتقل شد تا بهتر و بیشتر مورد توجه و نگهداری و ترمیم و حفاظت قرار گیرد و دستانی مهربان به چاپ و تحقیق آن‌ها همت گمارند تا نسل جدید از میراث پدران خود اطلاع یابد و از خشت‌ها و بنایی که آنان برای جهانیان محکم و استوار ساخته و در آن مشعل نور و تمدّن را برای امت حمل کرده‌اند، استفاده کنند؛ میراث‌های گران‌بهایی که جوانب مختلف زندگی و احکام عملی‌ای را که حکم خدا در هر چیز را بیان می‌کنند.

برای استفاده‌ی بیشتر می‌توان به فهرست مراجعه کرد.[۳]

۱. نک: فهرس مخطوطات الظاهریة ـ الفقه الحنفی ۸/۱.
۲. همان ۹/۱.
۳. فهرست به صورت ابجدی و بر اساس اسامی کتاب‌ها مرتب شده است، اما نسخه‌های خطی موجود در علم فرایض از آن‌ها جدا شده‌اند. همان ۱۳/۱۲/۱.

نسخه‌های خطی فقه حنفی در مکتبةالأحمدیة در حلب

کتاب‌های این کتابخانه نیز به مکتبةالأسد انتقال یافته و در فهرست نسخه‌های خطی وارد شده است. علاوه بر این‌ها، رساله‌هایی هم در فقه حنفی وجود دارد که به شکل مجموعه هستند و در «فهرس مخطوطات الظاهریة ـ مجامیع» (۱/۴۵۲ ـ ۴۵۵، ۲/۴۰۲ ـ ۴۰۳) دسته‌بندی شده است.

۲. مذهب مالکی

مؤسس این مذهب امام مالک بن أنس أصبَحی (۹۳ ـ ۱۷۹ ه) امام سرزمین هجرت [(مدینه)] در فقه و حدیث بعد از تابعین است. وی از عبدالرحمن بن هرمز و نافع مولای ابن‌عمر و ابن‌شهاب زهری و ربیعه بن عبدالرحمن، معروف به ربیعةالرأی، علم‌آموزی کرد.

وی، در مذهب خود به قرآن کریم و سنت و اجماع و قیاس و عمل اهل مدینه و قول صحابی و استحسان و مصلحت مرسله و سدّ ذرایع اعتماد دارد.

مشهورترین شاگردان وی عبارتند از: ابوعبدالله عبدالرحمن بن قاسم مصری (۱۹۱ ه)، که کتاب «المدونة» را مورد بررسی قرار داد و آن را در مذهب مالک صحیح دانست. این کتاب اولین کتاب مالکیه است و سحنون این کتاب را از او روایت کرد و مرتب ساخت؛ ابومحمد عبدالله بن وهب بن مسلم (۱۹۷ ه)، وی فقه مالکی را در مصر گسترش داد؛ اشهب بن عبدالعزیز قیسی (۲۰۴ ه)، که ریاست فقه مالکی در مصر بعد از ابن‌قاسم به وی رسید؛ ابومحمد عبدالله بن عبدالحکم (۲۱۴ ه) که ریاست مالکیه بعد از اشهب به وی رسید؛ عبدالسلام بن سعید تنوخی، سحنون (۲۴۰ ه) وی نویسنده‌ی «المدونة» در مذهب مالکی است که محل رجوع مالکیه می‌باشد.

مهم‌ترین کتاب‌های فقهی مذهب مالک عبارتند از: «الموطأ» تألیف امام مالک. این کتاب، احادیث و روایات و نیز آرای امام مالک را در خود گرد آورده است؛ «المدونة»، که مشتمل بر آرای فقهی امام مالک است و شاگرد وی سحنون، آن‌ها را گردآوری و تدوین کرده است؛ بدایة المجتهد، ابن‌رشد حفید فیلسوف (۵۹۵ ه)؛ الذخیرة، قرافی؛ المعیار المعرب، وَنْشَریسری. مهم‌ترین کتاب مختصر فقهی در مذهب مالکی، کتاب «مختصر خلیل» است که شرح‌های زیاد و مورد اعتمادی بر آن نوشته شده است، چون شرح‌الخرشی، مواهب‌الجلیل تألیف حطاب، فتح‌الجلیل تألیف شیخ علیش، حاشیةالدسوقی علی شرح‌الدردیر علی مختصر خلیل.

مذهب مالکی در آفریقا و اندلس و خلیج فارس، حاکم است، لکن در سرزمین شام انتشار کم‌تری دارد و فقط کسانی بر این مذهب هستند که از شمال آفریقا به این سرزمین آمده‌اند و به همین دلیل هم، تدریس آن در سوریه اندک است و نسخه‌های خطی محدودی در این مذهب در آن‌جا وجود دارد و نسخه‌های خطّی کتابخانه‌ی ظاهریه در مکتبةالأسد مشتمل بر صد و چهارده نسخه‌ی خطی و رساله و جزء است و برخی از نسخه‌ها هم تکراری هستند. از جمله‌ی این نسخه‌ها کتاب «شرح مختصر خلیل» تألیف عبدالباقی زرقانی به شماره‌ی ۲۷۸۴ است که در چهار جزء می‌باشد. نیز باید برخی از نسخه‌ها را که در غیر مکان خود قرار دارد، به این مقدار اضافه نمود، مانند «مختصر خلیل» که شماره‌ی مسلسل آن ۴۰۳۰ و شامل ۱۴۴ ورق می‌باشد و تاریخ کتابت آن سال ۹۷۶ ه می‌باشد و تعلیقات زیادی بر آن وجود دارد. هنوز نسخه‌های خطی فقه مالکی به صورت دستنویس در فهرست عمومی نسخه‌های خطی ظاهریه باقی مانده و به مانند دیگر

فهرست‌های نسخه‌های خطی ظاهریه فهرست‌نویسی و جمع‌آوری و چاپ نشده است.

۳. مذهب شافعی

مؤسس این مذهب، امام محمد بن ادریس قریشی مطلبی (۲۰۴ هـ) است. وی در مکه نشو و نما یافت و فقه و علوم قرآن را در نزد علمای آن‌جا، خصوصاً مسلم بن خالد زنجی آموخت و سپس، به مدینه‌ی منوّره رفت و نزد امام مالک بن انس فقه آموخت و موطأ را از ایشان استماع کرد و حدیث و علوم حدیث را از سفیان بن عیینه و علمای مدینه فراگرفت و سپس، به عراق رفت و فقه رأی را از امام محمد بن حسن آموخت و با علمای بغداد مناظره کرد و برتری و خصوصاً نبوغ عقلی و روش اصولی وی و شناختش از حدیث و جدل و منطق آشکار شد و اولین کتاب در علم اصول، یعنی کتاب «الرساله» را تصنیف کرد و سپس کتاب فقهی خود «الأم» را، که بیانگر آخرین آرا و اجتهادات وی است و شامل مذهب جدید و مورد اعتماد وی است، املاکرد.

اساس مذهب وی بر چهار چیز است: قرآن، سنّت، اجماع و قیاس. هم‌چنین وی به استصحاب و چیزهای دیگر عمل می‌کند، اما به اقوال صحابه عمل نمی‌کند، زیرا نظر صحابه اجتهادی است و اجتهاد محل خطاست. وی حجّیت استحسان و مصالح مرسله را رد می‌کند و منکر احتجاج به عمل اهل مدینه است و از حجیت سنت و عمل به خبر آحاد دفاع کرد به طوری که اهل بغداد او را «ناصر السنة» نامیدند.

مشهورترین شاگردان وی عبارتند از: یوسف بن یحیی، ابویعقوب بویطی (۲۳۱ هـ) کسی که شافعی او را در حلقه‌ی علمی خود در مصر جانشین

خویش کرد تا این‌که به سبب فتنه‌ی قول به خلق قرآن، به بغداد فرا خوانده و به زندان افکنده شد و در آن‌جا وفات یافت؛ اسماعیل بن یحیی مزنی (۲۶۴ ه)، کسی که شافعی در مورد وی گفته است: مزنی یاور مذهب من است. وی کتاب «الأم» را در کتاب «مختصر المزنی» خلاصه کرد؛ ربیع بن سلیمان مرادی (۲۷۰ ه). وی در مسجد جامع عمرو بن عاص مؤذّن بود و مدت زیادی در مصاحبت امام شافعی باقی ماند و کتاب الأم و الرساله را روایت کرد؛ حرملة بن یحیی (۲۶۶ ه)، که برخی از کتب شافعی را که ربیع روایت نکرده بود، روایت نمود، مانند کتاب الشروط در سه جزء و کتاب السنن در ده جزء و کتاب النکاح و کتاب "ألوان الإبل و الغنم و صفاتها و أسنانها".

از شاگردان امام در بغداد، امام ابوثور ابراهیم بن خالد کلبی (۲۴۰ ه) است، وی فردی مجتهد بود و کتاب «الحجة» امام شافعی را ـ که در مذهب قدیم وی بود ـ روایت کرده است.

مشهورترین کتب فقه شافعی عبارتند از: الأم، امام شافعی؛ مختصر المزنی که امام‌الحرمین آن را در کتاب بزرگ خود «نهایة‌المطلب» شرح کرده و هنوز به صورت نسخه خطی باقی مانده است؛[1] فتح‌العزیز شرح الوجیز، رافعی؛ روضة‌الطالبین، نووی؛ المهذب و التنبیه، شیرازی؛ الحاوی الکبیر، ماوردی، که این هم هنوز به صورت نسخه خطی باقی مانده است؛[2] المجموع، نووی. مهم‌ترین کتاب مختصر در مذهب شافعی که در فتوا و قضا بر آن اعتماد می‌شود، کتاب منهاج‌الطالبین تألیف امام نووی است که شرح‌های زیادی بر آن نوشته شده است، از جمله: مغنی‌المحتاج از خطیب شربینی؛ نهایة‌المحتاج از رملی و تحفة‌المحتاج از ابن‌حجر هیتمی.

---

۱. این کتاب، جدیداً توسط دارالمنهاج عربستان سعودی به چاپ رسیده است ـ مترجم.

۲. این کتاب نیز به چاپ رسیده است ـ مترجم.

نسخه‌های خطی فقه شافعی در مکتبةالأسد

مذهب شافعی از قرن سوم هجری در سرزمین‌های شام انتشار یافت و با مذهب اوزاعی در تزاحم بود و سپس به رقابت با مذهب حنفی ادامه داد و مدارس ویژه‌ای برای آن گشایش یافت و أوقاف خاصی به آن اختصاص داده شد و علما و فقها و اصحاب این مذهب تلاش‌های بابرکتی را در تعلیم و تدریس و تألیف به انجام رساندند و بسیاری از آنان به کشور دوست، مصر انتقال یافتند و تعدادی از علمای مصر به شام آمدند و در شام تعدادی از علما مبرز گشتند، مانند: ابن‌سُبْکی، ابن‌ابی‌عصرون، ابن فرکاح و ابن‌ابی‌الدم،[1] تا این‌که امام نووی به ظهور رسید و دست به تحقیق و تنقیح مذهب زد و تصانیف جاوید و کتاب‌های متعددی را در مذهب به یادگار گذاشت و به همین دلیل نسخه‌های خطی فقه شافعی در سوریه زیاد است «و به حدی زیاد می‌باشد که سزاوار این است که فهرست مستقلی داشته باشد».[2] استاد شیخ عبدالغنی دقر این فهرست را وضع کرده است و مجمع اللغة العربیه در دمشق آن را در سال ۱۳۸۳ هـ / ۱۹۶۳ م به چاپ رسانده و بر اساس حروف الفبا و به ترتیب نام کتاب مرتب ساخته است و سپس، دو فهرست ـ که یکی به ترتیب حروف الفبا و بر اساس نام مؤلفان مرتب شده و در آن به تاریخ وفات آنان اشاره شده است و دیگری بر اساس نام ناسخان می‌باشد ـ به این کتاب ملحق کرده و سپس، برخی اغلاط را که در بررسی نسخه چاپ شده کتاب یافت شده است، به آن اضافه نموده است.

---

۱. وی کتاب «أدب القضاء» را دارد که بنده آن را تحقیق کرده‌ام و مجمع اللغة العربیة در دمشق آن را در سال ۱۳۹۶ هـ / ۱۹۷۶م منتشر کرد و سپس، در سال ۱۴۰۲ هـ / ۱۹۸۲م با چاپی زیبا در دارالفکر دمشق به چاپ دوم رسید.

۲. فهرس مخطوطات الظاهریة ـ الفقه‌الشافعی ۵.

در میان نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی ظاهریه مربوط به فقه شافعی، که به مکتبةالأسد منتقل شده است، برخی از کتاب‌های اصلی یا اجزایی از آن‌ها دیده می‌شود، مانند: الوسیط غزالی، شرح‌های کتاب التنبیه و رساله‌ها و بحث‌های ارزشمندی که در انتظار چاپ و عرضه به امت می‌باشند و به درستی که ایجاد یک فهرست برای این نسخه‌ها، «به آن‌ها زندگی می‌بخشد و آن‌ها را از غرفه‌های نگهداریشان آزاد می‌سازد تا بعد از تحقیق و نشر، از طریق آن‌ها علم و دانش و نور تابیدن گیرد».[1]

نسخه‌های خطی فقه شافعی موجود در مکتبةالأحمدیة در حلب را که به مکتبةالأسد منتقل شده است باید به این موارد اضافه نمود و نیز، مجموعه‌ای از رساله‌های خطی را که به شکل مجموعه جمع‌آوری شده‌اند و در «فهرس مخطوطات الظاهریة ـ مجامیع» (۱/۲، ۴۰۴/۴۵۶ ـ ۴۰۵) ذکر شده است، به این موارد افزوده می‌شود.

۴. مذهب حنبلی

مؤسس این مذهب امام احمد بن حنبل، ابوعبدالله شیبانی (۲۴۱ هـ) است. وی در بغداد به دنیا آمد و در آن‌جا نشو و نما یافت و در طلب علم به شهرهای دیگر سفر کرد. هنگامی که امام شافعی به بغداد رفت، امام احمد در محضر وی فقه آموخت و مجتهد مستقلی شد و اقدام به جمع‌آوری سنّت و حفظ آن کرد تا جایی که امام محدّثین در عصر خود شد.

اصول مذهب وی نزدیک به اصول مذهب امام شافعی است و او هم بر اجتهاد و استنباط از قرآن و سنت و اجماع و فتوای صحابی و قیاس و

---

۱. فهرس مخطوطات الظاهریة ـ الفقه الشافعی ۵.

استصحاب و مصالح مرسله و سدّ ذرایع تکیه دارد. امام احمد در علم فقه کتابی ندارد و فقط اصحاب وی مذهبش را از اقوال و پاسخ‌های او گرفته‌اند. لکن در علم حدیث کتاب بزرگ «المسند» را دارد.

مشهورترین شاگردان وی عبارتند از: صالح بن احمد بن حنبل (۲۶۶ ه)، وی فرزند بزرگ امام احمد است؛ عبدالله بن احمد بن حنبل (۲۹۰ ه)، وی حدیث را از پدرش نقل کرد و صالح، فقه و مسایل فقهی را؛ ابوبکر أثرم، احمد بن محمد بن هانیء (۲۷۳ ه)؛ ابوبکر مروزی، احمد بن محمد بن حجاج (۲۷۴ ه) و ابراهیم بن اسحاق حربی (۲۸۵ ه).

مهم‌ترین و مشهورترین کتب فقهی در مذهب حنبلی عبارتند از: مختصر الخرقی، که علامه موفق‌الدین بن قدامه آن را در کتاب «المغنی» شرح کرده است؛ کشاف القناع، بهوتی؛ شرح منتهی الإرادات، بهوتی؛ المحرر فی الفقه، عبدالسلام بن تیمیه؛ الإنصاف، مرداوی؛ الفروع، ابن‌مفلح؛ المقنع، ابن‌قدامه؛ الروض المُرْبع، حِجاوی.

مذهب حنبلی در برخی از روستاهای سوریه انتشار یافته است و از زمان‌های گذشته در صالحیّه‌ی دمشق و در قدس شریف و بسیاری از مناطق ساحلیِ فلسطین، دارای فعالیت است و مدارس زیادی در دمشق دارد، لکن نسخه‌های خطّی آن اندک است و با فعالیت علما و مدارس آن تناسب ندارد و شاید بسیاری از آن‌ها سوخته باشند.

نسخه‌های خطی فقه حنبلی در کتابخانه‌ی ظاهریه که به مکتبة الأسد منتقل شده است، در حدود صد مورد است که نود و سه عنوان آن به صورت پشت سر هم در کتاب «الفهرس الخطی العام للظاهریة» آمده است و از جمله‌ی آن کتاب‌ها موارد زیر است:

مسائل أحمد بن حنبل؛ المسائل الفقهية، تقی‌الدین بن تیمیة؛ شرح‌المقنع، تنوخی؛ المفردات، بهوتی؛ دلیل الطالب، مرعی بن یوسف؛ المستوعب، سامری؛ الدرة الیتیمة، صرصری؛ الکافی، ابن‌قدامة. نیز برخی از کتب فقه حنبلی در غیر محل آن ذکر شده‌اند، مانند کتاب «الإفصاح» از ابن‌هُبیرة که در فهرست مربوط به فقه حنفی و با شماره‌ی عمومی ۲۵۹۳ ـ ۲۵۹۴ ثبت شده است. علاوه بر این، رساله‌هایی وجود دارند که به شکل مجموعه هستند و در کتاب «فهرس مخطوطات الظاهریة ـ مجامیع» (۱/۲، ۴۵۶/۴۰۷) دسته‌بندی شده‌اند. نیز باید نسخه‌های خطی فقه حنبلی در مکتبةالأحمدیة را که به مکتبةالأسد در دمشق منتقل شده است، به این فهرست اضافه نمود.

۵. مذهب زیدی

این مذهب یک مذهب فقهی است که زیدیه در یمن تابع آن هستند و نزدیک‌ترین مذهب از مذاهب شیعه به فقه اهل سنت است. این مذهب منسوب به امام زید بن علی زین‌العابدین بن حسین (۱۲۲ ه) است، زیرا آنان بعد از علی زین‌العابدین وی را امام می‌دانند و گاه در فروع فقهی با وی مخالفت می‌کنند. مذهب زیدی در کنار چهار مذهب دیگر، مذهب پنجم به حساب می‌آید. زید امام عصر خود و آگاه به علوم قرآن و قرائات و فقه بود و «حلیف القرآن» نامیده می‌شد. وی قدیمی‌ترین کتاب فقهی را که به دست ما رسیده، نوشته است و آن کتاب «المجموع» می‌باشد که در ایتالیا به چاپ رسیده است و علامه شرف‌الدین حسین بن احمد سیاغی یمنی صنعانی (۱۲۲۱ ه) آن را در کتاب «الروض النضیر شرح مجموع الفقه الکبیر» شرح

کرده و این کتاب چندین بار به چاپ رسیده است، از جمله‌ی این چاپ‌ها، چاپ المؤید، در چهار جزء با تتمه آن در یک جزء است.[۱]

اصول مذهب زیدی، استنباط احکام از قرآن و حدیث و اجماع و قیاس و استحسان و مصلحت مرسله و استصحاب است.

در این مذهب، مجتهدان زیادی از فرزندان و نوادگان و پسرعموها و پیروان امام زید وجود دارد، از جمله: نواده‌ی ایشان أحمد بن عیسی بن زید، قاسم بن ابراهیم رسی، ناصرِ کبیر ابومحمّد حسن بن علی اطروش، هادی یحیی بن حسین بن قاسم رسی و پسران هادی: امام محمد مرتضی و امام ناصر احمد[۲] و...

مشهورترین کتب زیدیه عبارتند از: التاج المذهَّب لأحکام المذهب، المجموع، الروض النضیر، البحر الزّخار الجامع لمذاهب علماء الأمصار تألیف أحمد بن یحیی بن مرتضی (۸۴۰ ه)، این کتاب با مسایل اعتقادی آغاز شده و سپس، وارد بحث مسایل فقهی در عبادات و معاملات می‌شود و مؤلّف، کتاب را با تکمله‌ای در مورد اخلاق و تصوف و اعمال القلب به پایان می‌برد. این کتاب در سال ۱۳۶۶ ه / ۱۹۴۷م در پنج جزء بزرگ در مکتبة الخانجی در قاهره همراه با کتاب «جواهر الأخبار فی تخریج الأحادیث الواردة فی البحر الزخار» به چاپ رسید.[۳]

۱. الفقه الإسلامی و أدلته ۴۲/۱؛ الإمام زید، ابوزهرة، ص ۴؛ تأریخ الأدب العربی: ۳۲۲/۳.
۲. الإمام زید، ص ۴۹۲ به بعد؛ تأریخ التراث العربی: ۳۱۵/۳/۱؛ تأریخ الأدب العربی: ۳۲۲/۳.
۳. لمحات فی المکتبة و البحث و المصادر، ص ۲۵۳.

۶. مذهب جعفری

مذهب فقهیِ شیعه‌ی امامیّه‌ی دوازده امامی است که در ایران و برخی از مناطق عراق و سوریه و لبنان رواج دارد. این مذهب منسوب به امام جعفر صادق (۱۴۸ ه) فرزند امام محمد باقر بن امام علی زین‌العابدین بن حسین سبط است. وی ششمین امام از ائمه‌ی دوازده‌گانه‌ی شیعیان دوازده امامی و یکی از بزرگان تابعین است. وی در علم و قرآن و حدیث و فقه و شیمی و زجر و فال [(ادعیه)]، دارای منزلت رفیعی است و تعداد زیادی از مردم، از جمله فرزندش موسی کاظم و دو سُفیان و امام مالک و امام ابوحنیفه از او کسب علم کرده‌اند.

امام جعفر صادق مذهبی را در فقه تأسیس نکرده است. اولین کسی که کتابی را در فقه امامیه تصنیف کرد، موسی کاظم (۱۸۳ ه) است که آن را در پاسخ پرسش‌هایی که از او شد، تحت نام «الحلال و الحرام» نوشت و سپس، پسرش علی الرضا کتاب «فقه‌الرضا» را نوشت که در سال ۱۲۷۴ ه در تهران به چاپ رسید. تا این‌که ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار اعرج قمی (۲۹۰ ه) به ظهور رسید. وی مؤسس حقیقی فقه امامیه در ایران است. وی این کار را در کتاب «بشائر الدرجات فی علوم آل محمد و ما خصهم الله به» انجام داد، که در سال ۱۲۸۵ ه به چاپ رسید. بعد از وی، محمد بن یعقوب کلینی رازی، شیخ شیعه در قرن چهارم هجری (۳۲۸ ه) به ظهور رسید و کتاب «الکافی فی علم الدین» را نوشت که عمده‌ی مذهب امامیه را پایه‌ریزی کرد. در سال ۱۳۸۱ ه هفت جزء بزرگ از آن در تهران به چاپ رسیده است.[۱]

---

۱. الفقه الإسلامی و أدلته: ۴۴/۱؛ الإمام الصادق، ابوزهرة، ص ۲۹۶ به بعد؛ لمحات فی

مذهب امامیه مبتنی بر موارد زیر است؛ قرآن کریم و آن دسته از احادیث نبوی که صرفاً أئمه‌ی آل بیت آن‌ها را روایت کرده‌اند و عقل در آن‌چه که نصّی در مورد آن وجود ندارد. آنان اجماع و قیاس را رد می‌کنند و مدعی و مشوق استمرار اجتهاد هستند، لکن مرجع احکام شرعی در این مذهب دایماً ائمه هستند.

مهم‌ترین کتب فقهی مذهب جعفری، عبارتند از: المختصر النافع، نجم‌الدین حلی (۶۷۶ ه)؛ الروضة البهیة، شهید زین‌الدین جعبی عاملی (۹۶۵ ه)، این دو کتاب در مصر به چاپ رسیده‌اند؛ شرائع‌الإسلام، محقق حلی؛ جواهرالکلام، محمد حسن بن باقر نجفی (۱۳۲۲ ه).

۷. مذهب إباضی

مؤسس این مذهب عبدالله بن اباض تمیمی (۸۰ ه) است. إباضیة طایفه‌ای از خوارج هستند، لکن معتدل‌ترین طایفه از این فرقه و نزدیک‌ترین آن‌ها به جماعت اسلامی و اهل سنت هستند و همین عامل به آنان امکان بقا و استمرار داده است.

این مذهب در شمال آفریقا و بعضی از کوهستان‌های الجزایر و طرابلس غرب و در زنگبار و عمان رواج دارد.

مصادر فقهی آنان عبارت است از: قرآن، سنت، اجماعِ طایفه‌ی خودشان و قیاس. آنان به سنت مخالف با قرآن عمل نمی‌کنند و اقوال محدود و محصوری هم دارند که در آن موارد با فقه مذاهب اربعه مخالف هستند.

☞

المکتبة و البحث و المصادر، ص ۲۵۲؛ تأریخ الأدب العربی: ۲۳۵/۳.

مشهورترین کتب آنان عبارت است از: شرح‌النیل و شفاءالغلیل، شیخ محمد بن یوسف بن أطَّفَیَّش (۱۳۳۲ هـ) در ده جلد که در سال ۱۳۴۳ هـ در چاپخانه‌ی السّنیّة در مصر به چاپ رسیده است؛ «التکمیل» و «الورد البسام»، این دو کتاب تألیف ثمینی (۱۲۲۳ هـ) هستند و هردو در سال‌های ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ هـ در تونس به چاپ رسیده‌اند.

۸. مذهب ظاهری

این مذهب امروزه پیروانی ندارد. لکن در دایرةالمعارف‌های فقهی به عنوان مذهب هشتم ذکر می‌شود. به همین دلیل به اختصار به آن اشاره می‌شود.

مؤسس این مذهب، ابوسلیمان داود بن علی اصفهانی (۲۷۰ هـ) است. وی از حافظان حدیث و فردی فقیه و مجتهد و صاحب مذهب مستقل بود و بر عمل به ظاهر قرآن و سنت و عمل به اجماع صحابه (نه اجماع دیگران) و استصحاب و اباحه‌ی اصلی تکیه داشت و قیاس و رأی و تعلیل نصوص را رد می‌کرد. این مذهب در اندلس انتشار پیدا کرد و در قرن پنجم هجری مضمحل شد و در قرن هشتم به صورت کامل از بین رفت.

کسی که این مذهب را تقویت کرد و به آن استحکام داد و آن را یاوری کرد و سبب بقای آرای این مذهب تا زمان حاضر شد، امام ابومحمد علی بن سعید بن حزم اندلسی (۴۵۶ هـ) است که کتاب‌های مذهب را تصنیف کرد و از مهم‌ترین آن‌ها کتاب «المحلی» در فقه و کتاب «الإحکام فی أصول الأحکام» در اصول فقه است.

برخی از اجزای کتاب «المحلی» به صورت خطی در مکتبة الظاهریه و با شماره‌ی عمومی ۱۱۰۸ موجود است.

لازم است که میراث فقهی مسلمانان در این‌جا مورد اشاره‌ی اکید قرار بگیرد و بیان شود که این میراث، وسیع‌ترین تشریع و قانونگذاری در دنیاست و سرتاسر عالم اسلامی را در قالب مذاهب مختلف تحت پوشش قرار می‌دهد و تأثیر زیادی بر دیگر امت‌ها گذاشته است و بسیاری از امت‌های عالم و قوایشان در زمان گذشته، از طریق اندلس و صقلیه (جزیره‌ی سیسل) و ترکستان و بخارا و بلقان و در زمان جدید، به عنوان یکی از منابع قانون‌گذاری در جهان، از آن اقتباس کرده و می‌کنند. نیز لازم است که تحول و دگرگونی کتابت فقه در هر مذهب از عصر ائمه تا شرح‌ها و سپس، مختصرات و متون و سپس، موضوعات فقهی و قواعد فقهی و اشباه و نظایر و فقه مقارن و نظریات فقهی و تعریفات و حدود و صدور تشریعات و تا قوانین امروز مورد اشاره قرار گیرد.

فصل پنجم
علم اصول فقه

علم اصول فقه، حکم منارهٔی درخشانی را در بین علوم شرعی دارد و افتخار امت در دانش و علومش به شمار می‌آید.

اصول فقه، علمی یگانه در تاریخ امت‌ها و شریعت‌های قدیم و جدید است و در میان همه‌ی امّت‌ها، فقط مسلمانان از این علم برخوردار هستند.

ابن‌خلدون می‌گوید: «بدان که این علم از علوم مستحدث در میان مسلمانان است»،[1] زیرا این علم عبارت از قواعد و مبانی‌ای است که فقها در استنباط و بیانِ احکام بر مبنای آن‌ها عمل کرده‌اند و متشکل از ضوابطی است که فقیه یا مجتهد به آن ملتزم می‌شود به این قصد که روش و طریق وی استوار و درست و روشن بوده، ضعف و انحراف و بی‌هدفی و اضطراب عارض آن نشود؛ نیز، این علم چراغ روشنی است که نسل‌ها آن را به ارث برده‌اند و علما آن را برای بیان حکم هر مسأله‌ی شرعیِ جدید و درمان مشکلات عارضی و چیزهای دیگر، بر اساس یک روش مشخص که عالم در استنباط و اجتهاد بر مبنای آن حرکت کند، بر دوش گرفته‌اند.

---

۱. مقدمه‌ی ابن‌خلدون، ص ۴۵۴.

اصول فقه از علوم اساسی دین برای ثبت دقیق اختلافات و جدا کردن خوب از بد و کشف روش‌های ائمه و علما در اجتهاد است.

تعریف علم اصول فقه

قاضی بیضاوی در تعریف علم اصول فقه می‌گوید: «علم اصول فقه، شناخت دلایل اجمالی فقه و کیفیت استفاده از این ادلّه‌ی اجمالی و شناخت حال استفاده‌کننده است».[1]

این از مشهورترین تعریفاتی است که علما آن را نقل کرده‌اند و در تصنیفات تحقیقی و درسی خود به‌کار برده‌اند و به این معنی است که اصول فقه علمی است که صاحب آن به شناخت منابع شرعی و کیفیت استفاده از این منابع در استخراج احکام شرعی و استنباط اقوال و آراء و بیان دلیل صحیح و راجح در هنگام وجود تعارض ظاهری، نایل می‌آید و هم‌چنین، این علم، شرایط اجتهاد را بیان می‌کند تا انسان برای تحصیل آن‌ها به تکاپو بیفتد و سپس از روش‌های استدلال کمک بگیرد تا به وسیله‌ی آن‌ها و در پرتو قرآن و سنت و مبادی زبان عربی، در پی کسب بینش و آگاهی برآید.

ابن‌خلدون اهمیت اصول فقه را متذکّر می‌شود و می‌گوید: «بدان که علم اصول فقه از جمله بزرگ‌ترین علوم شرعی است و در میان آن‌ها بالاترین قدر و منزلت و بیشترین فایده را دارد». وی سپس در تعریف این علم می‌گوید: «این علم درباره‌ی ادلّه‌ی شرعی است از حیث استنباط احکام از آن‌ها».[2]

بیشتر علما اصول فقه را چنین تعریف کرده‌اند: «علم به قواعد کلی‌ای است که برای استنباط احکام شرعیِ عملی از ادله‌ی تفصیلی‌شان، از آن‌ها

---

۱. منهاج الوصل إلى معرفة علم الأصول، بیضاوی، ص ۳.
۲. مقدمه‌ی ابن‌خلدون، ص ۴۵۲.

استفاده می‌شود»،[1] یعنی علمی است که قواعد کلی و ضوابط صحیحی را در دست پژوهشگر قرار می‌دهد که مجتهد به وسیله‌ی این قواعد و ضوابط می‌تواند احکام شرعیِ عملیِ معروف به فقه و احکامِ فقهی را بشناسد و آن‌ها را از منابع معتبرشان استخراج و استنباط نماید تا مردم را به سوی آن‌ها راهنمایی کند.

انگیزه‌ها و اهداف علم اصول فقه

ظهور علم اصول فقه انگیزه‌ها و محرّک‌های زیاد و متنوعی داشت که انگیزه‌هایی نیکو هستند و اهدافی متعالی و والا و مقاصدی شریف را هدف خود قرار داده‌اند که در زیر به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. **حفظ شریعت تابناک اسلام:** علم اصول فقه یکی از وسایل موفق برای حفظ دین از تحریف و گمراهی است، زیرا ادلّه‌ی تشریع را مصون داشته و حجّت‌های احکام را حفظ کرده و مردم را با منابع اصلی تشریع که التزام و رجوع به آن‌ها واجب است، آشنا ساخته است؛ نیز، منابع تبعی و فرعی را که جولانگاهی گسترده برای توسعه یافتن شریعت و انعطاف‌پذیری آن و پاسخ‌گویی به نیازهای امت در وقایع و حوادث عارض بر آن است، بیان می‌کند.

علم اصول فقه مانعی غیرقابل عبور در مقابل منحرفان و گمراه‌کنندگان و شیادانی بود که در پی دست بردن در احکام از راه منابع باطل یا در هم شکستن دین با نفی برخی از منابع یا احکام آن چون سنت و ایجاد گمراهی در دلالات الفاظ و راه‌های استنباط برآمدند؛ پس علم اصول فقه مانعی بلند و غیرقابل

---

۱. فواتح‌الرحموت: ۱۴/۱؛ شرح‌الکوکب المنیر: ۴۴/۱.

عبور در مقابل آنان و سدّی مابین آنان و بین محقّق شدن اهدافشان بود و به این ترتیب، دین تا به امروز باقی ماند و تا قیامت هم باقی خواهد ماند.

۲. امتثال و انجام اوامر شرعی‌ای که مسلمانان را به اهمّیّت دادن به قرآن و رعایت آن و تدبّر در قرآن و فهم معانی‌اش و نیز، نقل و تبلیغ آن و هم‌چنین روایت احادیث و اخبار و روایات و نقل آن‌ها برای مردم فرا می‌خواند و به همین دلیل هم بود که علما برای تحقّق بخشیدن به اوامر قرآن و سنت و اجرای آن در زندگی و عملی ساختن آن‌ها آستین همّت بالا زدند تا قرآن قانون اساسی امت و نظام زندگی برای فرد و جامعه و سنت مبیّن و مفسّر و شارح قرآن و ارشادگر مردم باشد.

۳. پیوند دادنِ مکتب اهل رأی و اهل حدیث به همدیگر: این دو در قرن اول هجری به ظهور رسیدند و در نیمه‌ی اول قرن دوم هجری در استنباط و تشریع و فهم و نشر دین به فعالیت پرداختند و نزاع میان آن‌ها شدّت یافت و به بالاترین سطح رسید. این دو مکتب نمایانگر دو جهت‌گیری در تفسیر نصوص در هر عصر و دوره هستند.

اهل حدیث در حجاز بر روایت و اَثَر تکیه داشتند و نصوص را بر فکر و رأی مقدم می‌داشتند و اصحاب رأی را به خاطر توسعه دادن به نص و خروج از مقاصد نصوص مورد هجوم قرار می‌دادند؛ اما در مکتب حدیث، رکود و جمود و عجز از جدل و مناظره و هم‌چنین، دستپاچگی در هنگام وقوع حوادث جدید شیوع یافت و ضعف در پاسخ‌گویی به مخالفان در آن ظهور پیدا کرد، حال آن‌که مکتب رأی در عراق بر اجتهاد و به‌کارگیری فکر و نظر و عقل در استنباط اعتماد و تکیه داشت و اصحاب آن از یک جهتِ عقلی برجسته و اندیشه‌ی جدلی وسیع و توانایی در مناظره برخوردار بودند، لکن

به علت کم بودن حدیث در نزد آنان، به حدیث نیازمند بودند و نیز، به خاطر ظهور زندیقیان در عراق و انتشار کذب و دروغ و جعلْ در اخبار، در روایت و اعتماد و اطمینان به آن سخت‌گیری زیادی به خرج دادند و جدل و بگو و مگو در میان دو مکتب شدت یافت و مناقشه‌ی علمی رواج پیدا کرد و مناظرات بسیار ترتیب داده شد و هر گروه تلاش می‌کرد آرای خود را با ادلّه و استدلالات و براهین عقلی و نقلی پشتیبانی نماید و هر گروهی گروه مقابل را مورد طعن قرار می‌داد و به امور متعددی متهم می‌ساخت و آثار این اختلاف و دسته‌بندی در سطح ملی و علمی و رسمی آشکار شد و نیاز به وضع قواعدی برای اجتهاد و استنباط و مشخص نمودن ضوابط و روش‌هایی لازم برای حرکت و التزام و پای‌بندی به آن‌ها احساس و نمودار شد و بدین گونه علم اصول فقه برای محقّق ساختن این هدف پا به عرصه نهاد و اصول بحث و اجتهاد را وضع کرد و دو گروه را به هم نزدیک ساخت و اختلاف میان آن‌ها را زایل کرد و روش واحدی را برای سیر بر آن ترسیم نمود.

۴. بررسی اختلاف میان ائمه و مجتهدین و فقها و بیان اختلاف مقبول و مفید و اختلاف مردود و مضر: اصول فقه این کار بزرگ و مهم را به انجام رساند و تأکید کرد که اختلاف در اصل متکی بر اصولی موضوعی و بنیان‌هایی علمی و در چهارچوب ضوابطی دقیق است و از تمایلات و خواست‌ها یا طرفداری از یک ذات یا یک شخص، بسیار به دور است و اختلاف امری طبیعی در همه‌ی علوم و فنون و نزد همه‌ی اشخاص و مذاهب است و مبادی شریعت اختلاف را تقریر و تأیید می‌کند و فقها ملتزم به نصوص شرعی بوده و بر روشی استوار حرکت کرده‌اند و تاریخ تشریع و سیره‌ی أئمّه این امر را تأیید می‌کند، زیرا که اخلاص، راهبر آنان و عبادت و

اطاعت از خدا، هدف آن‌ها و خشنودی خدای متعال، خواست آنان و طلب علم و دست‌یابی به حق والاترین آرزویشان بود.

علم اصول فقه، از اختلاف مطرود که منجر به تفرقه می‌شود و به هدف شریف نیازمند است و بر وسایل واهی تکیه دارد و در پی انحراف و خطا است، پرده برداشت.

علم اصول فقه آمد تا این اهداف و خواست‌ها و انگیزه‌ها را محقق سازد و به علمی شرعی و مهم بدل شد، لکن ذاتاً غایت نبوده و نیست، بلکه فقط راه و وسیله‌ای برای شناخت حکم خدای متعال است. بنابراین، قصد از آن تنها خواندن و حفظ کردنش نیست، بلکه هدف از علم اصول فقط این است که سلاحی روشنگر و کلیدی محکم در دست پژوهشگر و عالم و نور و روشنی‌ای در دست فقیه و مجتهد برای ارشاد به صواب و درستی و استوارسازی فکر و عقل و منطق وی در راه استنباط و اجتهاد باشد.

فواید علم اصول فقه

علم اصول فقه فواید بزرگی دارد و نتایج والایی را محقق ساخته است که به اختصار عبارتند از:

۱. علم اصول فقه راه درست و معتبری را که منجر به استنباط احکام شرعی از منابع صحیح آن می‌شود، برای مجتهد ترسیم می‌کند و روشی واضح و مستقیم در کیفیت استدلال را در مقابل او قرار می‌دهد.

۲. علم اصول فقه برای امت، به طور عام و برای پیروان أئمه و مجتهدین و پژوهشگران در فقه، به طور خاص، روشی را که امام مجتهد پیموده است معلوم می‌کند و نشانه‌های راهی را که او در استنباط پیموده است برای آنان

ترسیم می‌نماید تا قلب آنان به علم آن امام مطمئن شده و اعتمادشان به فقاهت و دیدگاه وی افزایش پیدا کند.

۳. علم اصول فقه در نزد پژوهشگر و محقِّق، ملکه‌ای عقلی و فقهی ایجاد می‌کند که فکر او را تصحیح می‌کند و راه اجتهاد و استنباط و قیاس و استخراج مسایل و ادراک صحیح و فهم دقیق از نصوص و به دنبال آن، حکم دادن در موضوعاتِ دعوت و تعلیم و فتوا و داوری و محاکمه را در مقابل وی هموار می‌سازد.

۴. علم اصول فقه در هر عصر راه را برای شناخت حکم خدای متعال در مسایل جدید و وقایع مستحدثه‌ای (تازه به وجود آمده‌ای) که نصی شرعی در مورد آن‌ها وجود ندارد و ائمه آن‌ها را در کتب خود ذکر نکرده‌اند، ترسیم می‌کند و عالم در این حوادث به غور می‌پردازد از آن، آن‌چه را که با حکم خدا متفق است و آن‌چه را که مقاصد خدا را محقّق می‌سازد و شریعت او را حفظ می‌کند، می‌شناسد و بدین‌سان، تشریع هم‌قدم با تحولات عصر و موافق با مصالح امت و دارای صلاحیت برای هر زمان و مکانی باقی می‌ماند.

۵. علم اصول فقه فروع فقهی را با اصول تشریعیِ آن ضابطه‌مند می‌کند و اساس احکام را بیان می‌دارد و مبادی و اصِول مشترک راکنار هم می‌گذارد و اسباب تباین بین آن‌ها و خاستگاه استدلال و محل نزاع و خلاف را آشکار می‌سازد.

موضوع اصول فقه

هریک از علوم دارای موضوع خاصّی است که آن را از دیگر علوم متمایز می‌سازد و موضوع هر علم، مجموعه‌هایی از مسایل کلی است که احوال ذاتی و جزئی محور بحث آن‌ها می‌باشد.

موضوع علم اصول فقه، در ادله‌ی کلی شرعی از حیث کیفیت استنباط احکام شرعی از آن‌ها منحصر است و می‌توان این امر را در پنج مورد زیر تفصیل داد:

۱. ادلّه‌ی کلی شرعی که با آن‌ها می‌توان به احکام شرعی دست یافت و عبارتند از مصادر یا اصول تشریعی که مسلمان حکم خدا را از آن‌ها برداشت می‌کند.

این ادله دو قسمت هستند: نوعی از آن‌ها مورد اتفاق هستند که عبارتند از: قرآن کریم و سنت شریف و اجماع و قیاس؛ اما دسته‌ای از آن مورد اختلاف است که عبارتند از: استحسان، مصالح مرسله، استصحاب، شریعت‌های پیشین، قول صحابی، عرف و سدّ ذرایع.

۲. احکام کلّی شرعی‌ای که با ادله‌ی سابق ثابت می‌شوند. این نوع از احکام کلّی هم دو دسته هستند: اوّل، احکام تکلیفی از قبیل وجوب و حرمت و ندب و کراهت و اباحه؛ دوم، احکام وضعی متعلق به نوع اول که عبارتند از: سبب، شرط، مانع، صحت، فساد، رخصت و عزیمت.

۳. اجتهاد و شرایط و صفات مجتهد و در مقابل آن، تقلید و مقلد.

۴. تعارض و ترجیح، که این مورد متعلق به ادلّه است و مقتضی شناخت دلیل صحیح و دلیل قوی از حیث ثبوت و دلالت می‌باشد. در هنگام تعارض، مجتهد نیازمند به وسایلی منطقی و موضوعی و علمی برای انتخاب امر درست است.

۵. دلالت‌ها، که مربوط به مباحث قرآن و سنت هستند و بیان کیفیت اقتباس احکام از نصوص و قواعد استنباط و توضیح وجوه دلالتِ صیغه و بیان، مانند: دلالت به وسیله‌ی منطوق یا فحوی، یا اقتضا، یا ضرورت و

دلالت لفظ عام و خاص، تخصیص عام، دلالت لفظ مطلق و مقید، تقیید مطلق، دلالت لفظ مشترک و حروف جر، حروف معانی، استثنا و غیره.

با توجه به این موارد، روشن می‌شود که علم اصول فقه، در دلالت الفاظ، بر علوم زبان عربی و برخی از علوم شرعی، چون اصول دین و تفسیر و حدیث و علم منطق و خلاف و فروع فقهی، تکیه دارد.

پیدایش و تحول علم اصول فقه

چنان‌که ذکر شد، علم اصول فقه در تاریخ ملّت‌ها و شرایع قدیم و جدید، علمی بی‌نظیر است و از میان ملّت‌ها، امّت اسلام در امر تشریع بدان ممتاز است. امروزه برخی از حقوق‌دانان و علمای قانون در پی شبیه‌سازی و ایجاد نمونه‌ای از این علم در علم حقوق، تحت عنوان «اصول حقوق» یا «روش‌های تفسیر نصوص و قوانین» هستند که از حیث دقت، شمول، موضوع، عمق و اصالت، تفاوت زیادی با اصول فقه اسلامی دارد.

موضوع تمایز و برجستگی علم اصول فقه در میان شرایع جهانی وقتی مورد تأکید قرار می‌گیرد که با روش حقوق‌دانان در شرح و فهم و تفسیر حقوق و قانون، معروف به مکاتب تفسیر، که در عصر جدید در اروپا ظهور کرد، مقایسه شود. این مکاتب عبارتند از:

۱. **مکتب شرح متون:** این مکتب بر نصوص تکیه دارد و از اطراف نصوص فراتر نمی‌رود و در هنگام عدم وجود نص، حرکت قانون در مسیر اجرا را با مشکل و پیچیدگی مواجه می‌کند.

۲. **مکتب تاریخی:** این مکتب قانون را زاییده‌ی نیاز و محیط اجتماعی می‌داند و معتقد است که تحول و تغییر دادن قانون، همگام با تغییر و تحوّلِ

نیاز و محیط، لازم است و راه را برای قضات و شارحان برای بازی کردن با قانون و تعدیل آن باز گذاشته است.

۳. مکتب علمی: قصد این مکتب رهایی از افراط مکتب اول و تفریط مکتب دوم است. این مکتب اراده‌ی قانونگذار را مهمل نگذاشته و از نصوص هم فراتر نرفته، لکن برای رها ساختن احکام و تطبیق و اعمال آن‌ها در حوادث و وقایع به بحث از اراده‌ی حقیقی پرداخته و به منابع و مقاصد اصلی رجوع کرده است.

امام شافعیرحمه الله اولین کسی بود که علم اصول فقه را تدوین کرد و رساله‌ی مشهور خود «الرّسالة» را در این علم نوشت که اصل علم اصول به حساب می‌آید. رازی می‌گوید: «بدان که نسبت شافعی با علم اصول مانند نسبت ارسطو با علم منطق و نسبت خلیل بن أحمد با علم عروض است».[۱] ابن‌خلدون می‌گوید: «اولین کسی که در این علم کتاب نوشت، شافعی بود».[۲]

شافعی، ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی قریشی است. وی در سال ۱۵۰ ه در غزّه به دنیا آمد و در مکّه‌ی مکرمه نشو و نما یافت. وی در هفت سالگی قرآن را حفظ کرد و تفسیر قرآن و علوم تفسیر را از علمای مکه آموخت. نیز در آن‌جا فقه را فراگرفت و به وی اجازه فتوا داده شد، در حالی که هنوز پانزده سال داشت. سپس به مدینه‌ی منوّره رفت و «الموطأ» و علوم حدیث را از امام مالک و علمای مدینه فرا گرفت. سپس برای یادگیری زبان به بادیه و نزد قبیله هُذَیل رفت و شعر بادیه را از بر کرد تا این‌که حجّتی در زبان و لغت شد. سپس به عراق سفر کرد و فقه عراقیان را از امام محمد بن حسن فرا گرفت و بدین‌سان، هم علم اهل حدیث را و هم علم اهل رأی را

---

۱. مناقب الشافعی، ص ۵۶.

۲. مقدمه‌ی ابن‌خلدون، ص ۴۵۵.

آموخت. نیز به یمن سفر کرد و علم جدل و منطق و مناظره را آموخت و برای تدوین علم اصول فقه و جمع‌آوری قواعد و استنباط روش و تعیین موضوعات آن، آمادگی و شایستگی یافت.

کتب امام شافعی در اصول فقه

امام شافعی چندین کتاب را در علم اصول فقه به تصنیف درآورده است که عبارتند از:

۱. **الرسالة:** این کتاب بزرگ‌ترین و مهم‌ترین و مشهورترین آن کتاب‌هاست. امام شافعی این کتاب را در مکه نوشت و سپس، دوباره آن را در ترکیب و قالب جدیدی ریخت و برای فقیه حافظ عبدالرحمن بن مهدی در بغداد فرستاد. سپس در مصر آن را برای بار سوم مورد بازنگری قرار داد و مقدّمه‌ی کتاب الأم خود در فقه قرار داد. الرساله، دربرگیرنده‌ی بیشتر مباحث علم اصول فقه، مانند بیان و راه‌های استنباط، منابع مقبول و مردود تشریع و ناسخ و منسوخ است و بر حجیّت سنت و وجوب تبعیّت از آن و حجّیت خبر آحاد تأکید می‌ورزد.

عبدالرحمن می‌گوید: «وقتی که کلام شافعی را دیدم سرگشته شدم، زیرا کلام مردی فصیح را دیده بودم و من برای او دعای زیادی می‌کنم».[1]

۲. **جُماع العلم:** شافعی این کتاب را به اثبات حجیت خبر آحاد و وجوب عمل به آن و ردّ قول منکران آن اختصاص داده است. وی این کتاب را به خاطر اهمیت این بحث و اختلاف زیاد در مورد آن، در آن زمان، به بحث حجیت خبر آحاد اختصاص داده است.[2]

---

۱. الرسالة، این کتاب چندین بار به چاپ رسیده است.
۲. همان.

۳. إبطال الإستحسان: امام شافعی در آن به بیان معنای استحسان و ردّ قول قایلان به آن پرداخته و آن را دلیلی غیرمقبول به حساب آورده است، زیرا اتباع از شریعت خداوند است که واجب است نه آن‌چه که عقل افراد آن را مستحسن و نیک می‌داند.[۱]

۴. اختلاف الحدیث: موضوع این کتاب جمع بین احادیثی است که به نظر می‌رسد میان آن‌ها تعارض وجود دارد. این کتاب، اولین کتاب نوشته شده در نوع خود در این موضوع است.[۲]

آن دسته از قواعد علم اصول فقه هم که امام شافعی به صورت پراکنده در کتاب «الأم» و «أحکام‌القرآن» و «القیاس» آورده است، به این موارد اضافه می‌شود.

کتاب‌های امام شافعی در علم اصول فقه و خصوصاً کتاب «الرسالة»، تأثیر زیاد و بزرگی بر علما گذاشت و پراکندگی آنان را به وحدت و یکپارچگی تبدیل کرد و دو مکتب رأی و حدیث را با هم گرد آورد و اهداف علم اصول فقه را محقق ساخت و روش علمی ـ موضوعی برای اجتهاد و استنباط را وضع کرد و پناهگاهی برای طرف‌های نزاع و حجتی در دست مخالفان بود و از آثار اختلاف کاست و بسیاری از علما بر مبنای روش کتاب الرسالة حرکت کردند. نیز این کتاب مناره‌ی بلندی برای دعوت علما به تألیف و کتابت در علم اصول فقه بود و علما کتاب‌هایی را به تألیف درآوردند و بنایی را که امام شافعی اساس و بنیان آن را به استواری پایه‌ریزی کرده بود، کامل کردند و چیزهایی را موافق با مذاهب و آرای دیگر بر آن افزودند.

---

۱. همان.

۲. این کتاب‌ها بر حاشیه‌ی جزء هفتم از کتاب الأم به چاپ رسیده‌اند.

روش‌های تألیف در علم اصول فقه

روش‌های تألیف در علم اصول فقه تعدّد یافت و در نتیجه، سه طریقه به ظهور رسید که عبارتند از:

۱. **روش متکلّمین یا شافعیه**: این روش بر مبنای روش کتاب الرساله حرکت کرد و روش علمای علم کلام، در گفتگو و سؤال و جواب و تقریر مسایل و بیان دلیل در مورد آن‌ها و اقامه‌ی استدلالات و تقریر و تنقیح قواعد اصولی و تأیید آن‌ها با برهان عقلی و نظری را در پیش گرفت و به مانند آنان به حقایق مجرّد نظر کرد و روش «فَنْقَله»، «یعنی اگر شما چنین بگویید، ما هم در جواب چنان می‌گوییم» در آن زیاد است و فروع فقهی در آن کم، زیرا این روش به قواعد و اصول بدین منظور اهتمام می‌ورزد تا اساس و میزانی برای فروع باشد [و فروع فقهی را به عنوان مثال ذکر می‌کند]؛ لکن به صورت فراوان به امور نظری و عقلی می‌پردازد و ارتباط بین اصول و فروع در آن اندک است.

از جمله کتب نوشته شده بر اساس این روش می‌توان به این موارد اشاره کرد: التقریب و الإرشاد،[1] قاضی ابوبکر محمد بن طیب باقلانی (۴۰۳ ه)؛ المعتمد، ابوالحسین بصری معتزلی (۴۳۶ ه)؛ البرهان، امام‌الحرمین جوینی (۴۷۸ ه)؛ المستصفی، حجة الإسلام غزالی (۵۰۵ ه)، این کتاب‌ها همه به چاپ رسیده‌اند؛ المحصول، رازی (۶۰۶ ه)، این کتاب سه کتاب سابق

---

۱. نام کامل این کتاب «التقریب و الإرشاد الکبیر» است که یک بار با نام «التقریب و الإرشاد الوسیط» و بار دیگر با نام «التقریب و الإرشاد الصغیر» تلخیص شده است. مؤلف این کتاب از بزرگان این روش است و نظر به اهمیت جایگاه شخص مؤلف در این روش و آثار اصولی وی، بنده آن کتاب را هم به این فهرست اضافه کردم ـ مترجم.

(المعتمد و البرهان و المستصفی) را با هم جمع و تلخیص کرد و سپس به محوری برای شرح‌ها و مختصرات و متون نوشته شده در علم اصول فقه تا عصر حاضر شد که مشهورترین آن‌ها متن «منهاج‌الوصول» بیضاوی و شرح‌های آن است. نیز، در عصر رازی، آمِدی (۶۳۱ ه) کتاب «الإحکام فی أصول الأحکام» را نوشت و سه کتاب سابق را با اسلوبی مستقل و روشی خاص تلخیص و مختصر کرد.

۲. **روش فقها یا احناف**: این روش متکی و معتمد بر روش تألیف در علم فقه است و مبادی اصول و قواعد آن را با اسلوبی پیوسته و پشت سر هم ذکر می‌کند و قواعد اصولی را پیراسته و شکل داده؛ به فروع فقهی مرتبط می‌سازد. این روش متأثر از فقه است و در تلاش برای خدمت به هر مذهب به صورت جداگانه است و قواعد اصولی را از مجموع فروع و فتاوی فقهی متشابه استنباط می‌کند تا آن‌ها را در قواعد کلی و ضوابط عام قرار دهد و هرچه بیشتر به قواعد کلی فقهی شبیه باشند.

مشهورترین کتب نوشته شده در این روش عبارتند از: الأصول، امام کرخی (۳۴۰ ه)؛ الفصول فی الاصول، جصّاص رازی (۳۷۰ ه)؛ تقویم الأدلة، دبوسی (۴۳۰ ه)؛ اصول سرخسی (۴۹۰ ه) و مهم‌ترین کتاب‌های این روش عبارتند از: اصول بزدوی (۴۸۲ ه)، که علاءالدین بخاری (۷۳۰ ه) در کتاب نامی و معتمد خود «کشف الأسرار» آن را شرح کرده است.

۳. **روش متأخّرین**: این روش جامع بین دو روش سابق است و مزایای آن‌ها را در خود دارد و از نقص‌هایشان دوری کرده است. این روش قاعده‌سازی می‌کند و اصل را برپا می‌کند و آن را با ادلّه و برهان ثابت می‌کند و سپس، فروع و احکام فقهی مندرج در تحت آن را متذکر می‌شود و سپس

موارد استثنا را با ذکر سبب بیان می‌کند. بیشتر علمای مذاهب بر اساس این روش حرکت کرده‌اند.

از جمله کتب نوشته شده در این مکتب، کتاب‌های زیر است: بدیع‌النظام الجامع بین أصول البزدوی و الإحکام للآمدی، ساعاتی (۶۹۴ ه)؛ تنقیح‌الأصول، صدرالشریعة عبیدالله بن مسعود (۷۴۷ ه)؛ التحریر، کمال‌الدین بن همام (۸۶۱ ه)؛ جمع‌الجوامع، تاج‌الدّین سُبْکی (۷۷۱ ه) و مسلّم‌الثبوت، ابن‌عبدالشکور (۱۱۱۹ ه).

بیشتر کتاب‌های معاصر هم بر اساس این روش هستند، از جمله: إرشاد الفحول، شوکانی؛ اصول‌الفقه، خضری؛ اصول‌الفقه، خلاف؛ اصول‌الفقه، ابوزهرة و کتاب‌هایی که در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود.

نسخه‌های خطّی اصول فقه در مکتبةالأسد

نسخه‌های خطی مکتبةالظاهریة و مکتبةالأحمدیة در حلب و سایر استان‌های سوریه به مکتبةالأسد منتقل شده است و می‌شود.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی ظاهریّه، حاوی ۱۹۱ نسخه خطی در علم اصول فقه است که برخی از آنان تکراری هستند و برخی دیگر کتاب‌هایی کامل و برخی دیگر اجزایی از کتب و رساله‌های کوچک هستند. این نسخه‌ها هنوز در فهرست نوشته شده‌ی دستی باقی مانده و مرتب نشده‌اند و به مانند فهرست نسخه‌های خطی بیشتر علوم، تصنیف یا چاپ نشده‌اند.

نسخه‌های خطی علم اصول فقه در کتابخانه‌ی ظاهریه، دارای شماره‌ی عمومی ۲۷۹۷ تا ۲۹۰۹ و شماره‌ی اختصاصی از ۱ تا ۱۹۱ است. برخی از

نسخه‌های خطی مذکور در آخر فهرست در سایر علوم و فنون و برخی از نسخه‌های دیگر که به خطا در فهرست علوم دیگر ذکر شده است، به این موارد اضافه می‌شود، مانند نسخه‌ی خطی «جامع‌الأسرار فی شرح‌المنار، شاش» با شماره‌ی عمومی ۱۵۵ و شماره‌ی قدیم ۳۵۶۷ و نسخه‌ی خطی «أصول الفقه» متعلق به مؤلفی ناشناس با شماره‌ی عمومی ۱۵۶ و شماره‌ی قدیمی ۳۵۸۹ که بر آن نوشته شده است: «از ابتدا ناقص است» و نسخه‌ی خطّی شرح‌الورقات و مجموع فی الأصول، احمد بن قاسم عبّادی (۹۹۲ ه) با شماره‌ی عمومی ۱۶۵ و شماره‌ی قدیمی ۴۱۰۷، این کتاب بر حاشیه‌ی کتاب إرشاد الفحول شوکانی در سال ۱۳۵۶ ه / ۱۹۳۷م در چاپخانه‌ی مصطفی بابی حلبی به چاپ رسیده است.

از دیگر نسخه‌های خطّی که در فهرست دستنویس تحت عنوان اصول فقه ذکر شده‌اند، این عناوین هستند: البحر المحیط، تألیف فقیه و اصولی شافعی مذهب بدرالدّین زرکشی (۷۹۴ ه) که از جمله مهم‌ترین کتب اصولی است و در پنج جزء می‌باشد و در ظاهریه از آن نگهداری می‌شود و تاکنون نور را به خود ندیده است[1] و یکی از دانشگاه‌ها در ریاض اقدام به تصحیح آن کرده است؛ المحصول، [امام فخر] رازی، این کتاب در ریاض به چاپ رسیده است و نسخه‌ای خطی از آن در مکتبة‌الأحمدیه در حلب با شماره‌ی ۴۱۶ اصول وجود دارد و نسخه‌های خطّی آن به مکتبة‌الأسد منتقل شده است. دکتر طه جابر علوانی محققِ "المحصول" اساس تصحیح خود را بر نسخه‌ی حلب قرار داده است؛ المغنی فی أصول الحنفیة، خبازی، این کتاب در دانشگاه أم‌القری در مکه‌ی مکرّمه به چاپ رسیده است و محقّق از

---

۱. این کتاب به چاپ رسیده است ـ مترجم.

نسخه‌ی موجود در ظاهریه اطلاع پیدا نکرده است و شاید علت این امر آن باشد که نسخه‌ی خطّی در فهرست اصول فقه مدون نشده است و بلکه در ابتدای فهرست خطّی و با شماره‌ی عمومی ۲۲۸ و شماره‌ی قدیم ۴۱۲۲ آمده است؛ روضةالناظر، ابن‌قدامه، این کتاب به چاپ رسیده است؛ شرح جمع الجوامع، محلی، این کتاب به چاپ رسیده است؛ کشف‌الأسرار، بزدوی، این کتاب هم به چاپ رسیده است؛ شرح جمع‌الجوامع، زرکشی، بخشی از کتاب است و چاپ نشده است؛ شرح مختصر ابن‌حاجب، عضدالدین ایجی، این کتاب به چاپ رسیده است. کتاب «طوالع الأنوار، بیضاوی» نیز با شماره‌ی ۲۰۹۹ به خطا در فهرست اصول فقه آمده است، حال آنکه این کتاب در علم توحید است. مجموعه‌های اصول فقه مذکور در «فهرس مخطوطات الظاهرية ـ مجاميع» (۱/۲، ۴۵۲/۴۰۰ ـ ۴۰۱) و نسخه‌های خطی اصول فقه در مکتبةالأحمدية در حلب هم، که بعدها به مکتبةالأسد در دمشق منتقل شد، به این موارد اضافه می‌شود.

فصل ششم
علم سیره‌ی نبوی

تعریف و شرح

این علم به علمِ سِیَر یا علم مغازی و یا علم مغازی و سِیَر معروف است. سِیَر جمع سیره است و سیره، حالتی از راه‌رفتن است، مانند جلسة به معنی جلوس و رکبة به معنی رکوب و سپس، این کلمه، لغتاً، معنیِ طریقه و روش و مذهب را پیدا کرده و سپس در شرع، استعمال آن برای مسایل مغازی (غزوه‌ها) و امور متعلق به آن، از قبیل مناسک غلبه یافته و به این دلیل مغازی سِیَر نامیده شده‌اند که اولین اقدام در غزوه حرکت به سوی آن است.

فقها بابی از کتب فقهی را به سِیَر اختصاص داده‌اند تا حرکت و روش‌های رسول خداﷺ در مغازی خود و حرکت اصحاب ایشان‌رضی‌الله‌عنهم و آن‌چه را که در این باره از ایشان نقل شده است، شامل شود.

سِیَر در اصل به سیره‌ی پیامبرﷺ در غزوات خود اختصاص دارد و سپس، سیره‌ی صحابه در این امر هم به آن ملحق شده است.

منظور از علم سیره ـ بعدها و تاکنون ـ کسب اطلاع و بررسی زندگی رسول خداﷺ و شخصیت و صفات و کارها و اقدامات و روش ایشان در دعوت و تبلیغ و تربیت صحابه‌ی خودشان است.

بسیاری از علما علم سیره را با علم تاریخ می‌آورند، زیرا نمایانگر بخشی از تاریخ عربی، اسلامی و جهانی است و اخبار غزوات رسول خداﷺ و تاریخ زندگی ایشان و تحوّل دولت اسلامی، از بعثت تا هجرت و سپس، برپایی دولت اسلامی و حوادث روی داده میان این دولت و مشرکان و ارتباط آن با قبایل عرب و با دولت‌های دیگر را شامل می‌شود؛ لکن به دلیل اهمیت بی‌نظیر علم سیره، این علم از تاریخ مستقل شد و جدا گشت. هم‌چنین، علم سیره‌ی نبوی، جزئی از حدیث نبوی هم به شمار می‌آید، زیرا زندگی رسول خداﷺ در احوال خصوصی و عمومی ایشان را توصیف می‌کند و این، همان چیزی است که علم حدیث در مورد آن سخن می‌گوید و در کتب حدیثی مدون شده است، لکن میان این دو، تفاوتی وجود دارد که همین تفاوت نیز سبب استقلال سیره و ظهور دو علم در موضوع واحد شده و این تفاوت مربوط به روش جمع و تدوین و روایت و نقل است، چه علم حدیث، چنان که بیان شد، تابع روش نقدی دقیقی است و بر روایت موثّق اعتماد دارد، حال آن‌که اخبار سیره در نقل روایات و اخبار، همگام با تاریخ باقی ماند و پالایش دقیقی در آن صورت نگرفت و شروط مشخصی برای آن قرار داده نشد. هم‌چنین، سِیَر در آن بخش از فقه هم داخل می‌شود که دربرگیرنده‌ی احکام شرعیِ مأخوذ از سنّت نبوی در مورد رفتار و تعامل با کفار و پناه‌جویان و دیگران است و بحث آن در مورد رابطه‌ی دولت اسلامی است با غیر مسلمانان موجود در دولت اسلامی یا در خارج از آن؛ خواه این معامله و رابطه در حالت صلح باشد و خواه در حالت جنگ و خواه این‌که رفتار با محاربین در اثنای نبرد باشد، خواه بعد از جنگ و در مورد جان محاربین باشد به عنوان اسیر، مثلاً، یا در مورد اموال آن‌ها به عنوان غنایم و نیز، آثار مترتّب بر آن در

اموال و اشخاص و اراضی و هم‌چنین دیگر احکام جهاد. این گونه مباحث، همان است که در اصطلاح حقوقی معاصر به روابط بین‌الملل یا حقوق بین‌الملل عمومی معروف است.[۱]

اهمیّت سیره

از این امر، سبب ظهور علم سیره‌ی نبوی و استقلال آن از تاریخ و حدیث و فقه و اهتمام به آن، خصوصاً در عصر حاضر، روشن می‌شود و آن، اطّلاع کامل و شناخت تفصیلی از زندگی و اخبار رسول خداﷺ برای استفاده از آن و استنباط عبرت‌ها و پندها و نکات و احکام و مبادی و ارزش‌هایی است که رسول خداﷺ به قصد تأسّی مردم به خودشان و اقتدا به هدایت ایشان به صورت عملی به اجرا درآورده‌اند و همان چیزی است که به فقه‌السّیره معروف است و البتّه، منظور از بررسی سیره، صرف اطّلاع از حوادث تاریخی و تصویر جامد و بی‌روح از آن عصر نیست. بدین‌سان، وقایع سیره تبدیل به وسیله می‌شوند و ذاتاً غایت به حساب نمی‌آیند و در آن، به صرف جانب تاریخی آن‌ها یا سرگرم شدن از قصه‌ها و روایات و اخبار بسنده نمی‌شود.

تأکید و تأیید کننده‌ی این واقعیّت، آن است که سیره‌ی نبوی تصویری آرمان‌گرایانه از زندگی انسان، در جوانب خصوصی، عمومی، عقلی، معنوی، عاطفی، اخلاقی و تشریعی آن است و شامل و دربرگیرنده‌ی همه‌ی جوانب زندگی انسان است تا رسول خداﷺ قدوه و الگویی آرمانی برای همه‌ی مسلمانان در همه‌ی جزئیات زندگی آنان باشد. هم‌چنین، سیره‌ی نبوی

۱. نک: دستورالعلماء: ۱۹۵/۲؛ کشاف إصطلاحات الفنون: ۶۶۳/۳؛ طرق تدریس التربیة: الإسلامیة، محمد زحیلی، ۴۰۰ به بعد.

ترجمه‌ای عملی از قرآن کریم است، چنان که در مورد اخلاق رسول خداﷺ از عایشه ـرضی‌الله‌عنهاـ سؤال شد و ایشان گفت: «اخلاق ایشان قرآنی و بر اساس قرآن بود» و ایمان و عقیده و عبادات و معاملات ایشان هم بر اخلاق ایشان قیاس می‌شود. نیز، بررسی سیره، کمکی برای فهم قرآن و چشیدن روح و مقاصد آن است و وسیله‌ای برای فهم کامل اسلام به شکلی کاربردی و تطبیقی و واقعی همراه با بیان روش اجرایی مبادی قرآن و سنت است. نیز، سیره‌ی نبوی حوادث تاریخ بزرگ اسلام را که الگوهای جزیرةالعرب را تغییر داد، خطّ سیر بشریت را از گمراهی و حرکت کورکورانه و آشوب و اضطراب و جهت‌گیری مادّی به سوی بیان روش خدا در ایمان و بنای تمدّن و سرورِ ارزش‌ها و مبادی و بنیان‌های والا متحول ساخت. علاوه بر این، سیره‌ی نبوی وسیله‌ی گردآوری امت عربی ـ اسلامی است، زیرا سیره نمایانگر جزء بسیار مهمی از تاریخ همگان و از جمله میراث جاویدی است که آن‌ها بدان سربلندی می‌یابند و به شکوه و عظمت‌های آن می‌بالند و اعتقاد دارند که تصویری تابنده و نورانی در زندگی اجداد و پدران و همه‌ی امت است.

ویژگی‌ها و امتیازات سیره‌ی نبوی

سیره‌ی رسول خداﷺ با ویژگی‌ها و امتیازات یگانه و خاصّی، از سیره‌ی سایر انبیاء و فرستادگان و رهبران و بزرگان و سرشناسان متمایز گشته است، امتیازاتی که ایشان را در جایگاه الگو و اسوه قرار می‌دهد و از آن‌ها اهمیت بررسی سیره و توجه به آن معلوم می‌شود.

بارزترینِ این ویژگی‌ها، آن است که سیره‌ی نبوی صحیح‌ترین سیره‌ای است که در مورد تاریخ پیامبران و فرستادگان و صالحان و بزرگان تاریخ به

دست ما رسیده است و زندگی رسول خدا ﷺ در همه‌ی مراحل، از ولادت ایشان تا هنگام عروج به سوی رفیق اَعلیٰ، به خوبی روشن و آشکار است، به طوری که همین امر یکی از منتقدان غربی را واداشته تا بگوید: «محمّد تنها کسی است که در پرتو خورشید به دنیا آمد». نیز، سیره‌ی نبوی، سیره‌ی انسانی را نقل می‌کند که خدای متعال او را با رسالت و پیامبری تکریم کرد و با این حال، او از انسان بودنِ خود نیز خارج نشد و صفات الوهیت یا صفات خارق‌العاده یا خارج از سطح حدود انسان فطری را هم پیدا نکرد و فقط معجزاتی داشت که خدای متعال به منظور تصدیق او در ادعای رسالت و پیامبری، وی را با آن‌ها مؤید ساخت. هم‌چنین، خودِ سیره‌ی نبوی از بزرگ‌ترین دلایل بر صدق رسالت و ثبوت ایشان است. علاوه بر این، سیره شامل همه جوانب انسانیت در زندگی است و در عین حال، توافق و توازن عملی بین امور دین و دنیا را و عقیده و شریعت و توازن بین فرد و جامعه و بین وطن و دولت را هم نشان می‌دهد.[۱]

از جمله ویژگی‌های سیره‌ی نبوی، این است که منابع آن موثّق است و برخی از آن‌ها متواتر و برخی مشهور هستند و برخی دیگر فاقد اشکال می‌باشند. سیره، اخبار خود را از قرآن کریم که بخش بزرگی از زندگی رسول خدا ﷺ را ذکر کرده است[۲] و از کتب فراوان سنّتِ صحیح و شعر عربی معاصر با عهد نبوت و از کتب خاصّ سیره استمداد می‌کند که بعدها به آن‌ها اشاره خواهد شد.

---

۱. نک: السیرة النبویة، دکتر مصطفی سباعی، ص ۱۳؛ الرسالة المحمدیة، سلیمان ندوی، ص ۲۰.

۲. نک: سیرةالرسول، صور مقتبسة من القرآن الکریم، دروزة؛ السیرة النبویة علی ضوء الکتاب والسنة، دکتر محمد محمد ابوشهبة.

سرگذشت صحابهﷺ که رسول خداﷺ آنان را تربیت کرد و برترین نسلی بودند که تاریخ به خود دید و در دعوت و جهاد و حوادث تاریخی و کیان اجتماعی با رسول خداﷺ مشارکت داشتند هم، به سیره نبوی ملحق است. سرگذشت صحابه نیز، گاه در خودِ منابع سیره‌ی نبوی وارد می‌شود و با آن درهم می‌آمیزد یا این‌که به آن منضم می‌شود، چنان‌که کتب مستقلی در مورد صحابه به طور عام یا درباره‌ی یکی از آنان یا گروه‌هایی از آنان یا در مورد هریک از بزرگان و افراد مشهور صحابه نوشته شده است.

پیدایش و تحوّل علم سیره

شخصیت رسول خداﷺ بزرگ و بی‌نظیر و برگزیده و انتخاب شده از جانب پروردگار جهانیان بود، کسی که پروردگارش او را به نیکی تأدیب کرد و صحابهﷺ ستارگان تابناکی بودند که گرد ایشان می‌گشتند و اخبار و زندگی و کارهای ایشان را پیگیری می‌کردند و به آن‌چه در زندگی خصوصی و عمومی و در سرشت و اخلاق و در صلح و جنگ و اقامت و سفر و کارهای جدّی و شوخی و سختی و آسایش و سلامتی و بیماری و در خانه و در خارج از آن از ایشان، صادر می‌شد، توجه می‌کردند. آنان اخبار ایشان را در طول حیات ایشان برای همدیگر نقل می‌کردند و سپس، بعد از وفات ایشان، آن‌ها را برای اولاد خود و تابعین و سایر مسلمانان روایت کردند؛ لکن علمای صحابه، سیره‌ی رسول خداﷺ را علمی مستقل و درس‌هایی خاص قرار ندادند و مجالس بیان سیره‌ی رسول خداﷺ در مساجد و مکتب‌ها و مدارس و سایر مجالس زیاد شد و قدیمی‌ترین و ساده‌ترین مطالب مدوّن در مورد زندگی رسول خداﷺ در نزد متأخران صحابه به ظهور رسید.[1]

---

۱. تأریخ‌التراث العربی، سزگین: ۱/۲/۸۷؛ لمحات المکتبة، ص ۲۲۷.

در عصر تابعین و در نزد بزرگان تابعین، سیره‌ی رسول خداﷺ به معنی حقیقی در کتب نسبتاً بزرگی با نام مغازی به ظهور رسید و اندکی بعد، این کتب به نام سیره معروف شدند. زهری ـ تقریباً ـ اولین کسی به حساب می آید که لفظ سیره را به عنوان یک اصطلاح جدید و یک علم بخصوص به‌کار برد. به همین دلیل سیره‌ی نبوی، از قدیمی‌ترین اشکال تدوین تاریخی در نزد مسلمانان است و تعداد زیادی از مؤلّفان سیره، در قرن اول هجری به ظهور رسیدند.

قدیمی‌ترین کسی که در سیره دست به تألیف زد، سعید بن عباده خزرجی بود که اکثر علما او را صحابی می‌دانند، اما عده‌ای او را تابعی محسوب می‌کنند. وی، اولین کسی است که مطالبی را در مورد زندگی رسول خداﷺ تدوین کرد. کتاب وی تا اوایل عصر عباسی، نزد نواده‌ی وی سعید بن عمرو بود. هم‌چنین سهل بن ابی‌حثمة أنصاريِ صحابی (۴۱ ه) بخشی را در مورد زندگی رسول خداﷺ تدوین کرد و نواده‌ی وی که استاد واقدی بوده است؛ آن را از وی روایت کرده است. نمونه‌ی چنین چیزی، از سعید بن مسیب (۹۴ ه) و عبیدالله بن کعب (۹۷ ه) و شعبی (۱۰۳ ه) هم نقل شده است.

سپس، تصنیفات مشهورتر به دست تعدادی از تابعین چون عروه بن زبیر (۹۴ ه) و ابّان بن عثمان (۹۶ ه یا ۱۰۵ ه) و ابن‌شهاب زهری (۱۲۴ ه) و سایر علمای تابعین در عصر اموی به ظهور رسید. سپس آن دسته از کتب سیره پدیدار گشت که اصول آن‌ها در عصر حاضر به دست ما رسیده است، مانند سیره‌ی محمد بن اسحاق (۱۵۰ ه)، که این سیره را ابن‌هشام در کتاب السیرةالنبویة، که به چاپ هم رسیده است، برای ما نقل کرده است؛ مغازيِ واقدی (۲۰۷ ه)؛ طبقات ابن‌سعد (۲۳۰ ه) و تاریخ طبری که بخش زیادی از

کتاب خود را به سیره‌ی نبوی اختصاص داده است، کاری که ابن‌کثیر در البدایة و النهایة و ابن‌اثیر در الکامل فی التأریخ و کسانی دیگر نیز کرده‌اند.

تألیف در سیره‌ی نبوی در عصرها و مناطق مختلف به صورت پشت سر هم ادامه یافت و عدّه‌ای از علما برخی از جوانب سیره را به موضوع تألیف اختصاص دادند، مانند الشمایل، ترمذی؛ دلایل‌النبوة، بیهقی و اصفهانی و ماوردی و الوفا بأحوال المصطفی، تألیف ابن‌جوزی.

برخی از متأخرین هم از دیدگاه‌های مختلفی به بررسی سیره‌ی نبوی اقدام کرده‌اند، مانند: عبقریة محمد، عقاد؛ محمد المثل الکامل، محمد أحمد جاد المولی؛ الرسول القائد، محمود شیت خطاب؛ الرسول العربی و فن الحرب، عماد مصطفی طلاس؛ فقه السیرة، غزالی و فقه السیرة، بوطی.

اهتمام به بررسی سیره‌ی نبوی و استفاده از آن و تألیف در حوزه‌ی آن، هم‌چنان تا عصر حاضر هم ادامه یافته و علی‌الخصوص علمای مسلمان در هند و پاکستان به این بخش اهتمام دارند و کنفرانس‌هایی در مورد سیره‌ی نبوی برای علمای دنیای اسلام در پایتخت‌های کشورهای مختلف اسلامی چون دوحه و قاهره و استانبول برگزار می‌شود و سیره‌ی خاتم‌الأنبیاءﷺ، هم‌چنان کتابخانه‌ها را پربار و بازارها را معطر و پرطراوت می‌کند.

مهم‌ترین کتب سیره‌ی نبوی

در این‌جا چند عنوان از کتب سیره‌ی نبوی را برمی‌شماریم:

۱. السیرةالنبویّة، ابن‌هشام، در چهار جلد (۲۱۸ هـ)؛

۲. الدرر فی اختصار المغازی و السیر، ابن عبدالبر قرطبی؛

۳. مغازی واقدی، در سه جلد؛

۴. زادالمعاد فی هدی خیر العباد، ابن‌قیم الجوزیة، در پنج جزء (۷۵۲ ه)؛
۵. الإستیعاب فی معرفة الأصحاب، ابن عبدالبر؛
۶. الإصابة فی تمییز الصحابة، ابن‌حجر عسقلانی؛
۷. أسد الغابة، ابن‌أثیر جزری؛
۸. الروض الأنف، سهیلی (۵۸۱ ه)؛
۹. السیرةالحلبیة ـ إنسان العیون فی سیرةالأمین المأمون، علی بن ابراهیم حلبی (۱۰۴۴ ه)؛
۱۰. السیرةالنبویة، ابوالحسن الندوی؛
۱۱. صور من حیاة الرسول، امین دویدار.

نسخه‌های خطّی سیره‌ی نبوی در مکتبةالأسد

انگیزه‌ی اطلاع از سیره‌ی نبوی و شناخت و تدریس آن و تألیف در موضوع آن، زیاد و فراگیر است و در نقاط مختلف دنیای اسلام و از جمله سرزمین‌های شام در موضوع آن کتاب نوشته شده است. به همین دلیل، در سوریه کتاب‌های مختلفی در جوانب گوناگون و سطوح متفاوت، در سیره‌ی نبوی نوشته شده است و بسیاری از از این نسخه‌های خطی در کتابخانه‌ی ظاهریه در دمشق نگهداری شده‌اند، لکن مسئولان ظاهریه کتب سیره‌ی نبوی را در فهرست مستقلی ذکر نکرده‌اند، بلکه آن‌ها را در کنار کتاب‌های تاریخی دسته‌بندی کرده‌اند. اولین فهرست نسخه‌های خطّی ظاهریه «فهرس مخطوطات التاریخ» است که استاد ما مرحوم یوسف عش آن را را وضع کرده و در آن کتب تاریخی را ذکر کرده است، از جمله تاریخ اسلامی و عصرهای مختلف آن و نیز کتب خطّی سیره‌ی نبوی که تا سال ۱۹۴۵ در

ظاهریه بوده است. این فهرست را المجمع العلمی العربی در دمشق و در سال ۱۹۴۷ به چاپ رساند و بعد از آن، صدها نسخه‌ی خطی دیگر به کتابخانه آمد و استاد خالد ریان ـ مدیر کنونی نسخه‌های خطی مکتبةالأسد ـ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی ظاهریه ـ التأریخ و ملحقاته، جلد دوم در ۹۰۳ صفحه ـ را وضع کرد و مجمع اللغة العربیة در دمشق در سال ۱۳۹۳ هـ / ۱۹۷۳م آن را چاپ کرد. در این فهرست مؤلف کتاب‌ها را بر اساس حروف الفبا مرتب کرده و نسخه‌های خطی سیره نبوی را هم در آن گرد آورده و فهرست کرده و فهرستی از اعلامِ ناسخان و اماکن و موضوعات را هم به این جزء ملحق کرده است.

در فهرست موضوعات در ص ۸۸۲ (بخش تاریخ اسلامی و عصرهای مختلف آن)، در حدود ۱۱۹ نسخه‌ی خطی بدون تکرار مشاهده می‌شود که ۸۲ مورد از آن در مورد سیره‌ی نبوی است و این عدد بزرگی است و بعد از آن، در ص ۸۹۰ بخش سرگذشت‌ها می‌آید و در آن اسم تعداد قابل توجّهی از صحابه و تابعین و ائمه و بزرگان وجود دارد.

اما در فهرست خطّی نسخه‌های خطی ظاهریه، بخش خاصی به سیره اختصاص داده شده است که دربرگیرنده‌ی نسخه‌هایی خطی با شماره‌ی عمومی از ۱۸۵۴ تا ۱۹۳۶ است و در آن‌جا، نام نسخه‌هایی مثل عیون‌الأثر فی المغازی، الشمائل و السیر یعمری، نظم‌السیره ابن‌جوزی، الخصائص الکبری سیوطی، مختصر السیرة الحلبیة، السیرة الحلبیة، الروض الأنف، المواهب اللدنیة قسطلانی و شرح الشمائل النبویة مناوی، به چشم می‌خورد. هم‌چنین در این فهرست خطی، بخشی به سرگذشت‌نامه‌ها و رجال اختصاص داده شده است که از جمله، کتاب‌های زیر در آن دیده می‌شود:

أسماء الضعفاء، عقیلی با شماره‌ی ۱۱۵۳؛ أسماء الضعفاء، ابوالفرج جوزی با شماره‌ی ۱۱۵۴؛ الکامل فی معرفة الضعفاء، ابن‌عدی؛ تهذیب‌الکمال، مزی؛ الکمال فی أسماء الرجال، مقدسی؛ میزان الإعتدال، ذهبی و تعدادی از نسخه‌های الإصابه‌ی ابن‌حجر با شماره‌های ۱۱۷۵ تا ۱۱۸۵.

علاوه بر این موارد، مجموعه‌هایی هم در تاریخ و سیره وجود دارد که در «فهرس مخطوطات الظاهریة ـ مجامیع» (۱/۴۷۴، ۲/۴۲۴) ذکر شده است. نیز نسخه‌های خطی موجود در مکتبةالأحمدیة در حلب که به مکتبةالأسد منتقل شده است به این موارد ملحق است.

فصل هفتم

علم تصوّف

سیوطیِ در تعریف تصوّف می‌گوید: «تصوّف آن است که قلب برای خدا مجرد و خالص شود و چیزهای دیگر غیر از او را حقیر و بی‌ارزش بداند». سیوطی سپس، بیان می‌کند که تصوف را تعریف کرده است، اما علم تصوف را تعریف نکرده است «زیرا صوفی به تعریفِ تصوّف محتاج‌تر از تعریف علم تصوف است، زیرا وی به این امر اعتنا ندارد، که اعتنا و توجه به تعریف علم تصوف، کار کسانی است که در ظواهر مداقّه می‌کنند»[1] حال آن‌که تصوف متعلق به درون و باطن است.

حاجی خلیفه در تعریف علم تصوف می‌گوید: «علمی است که به وسیله‌ی آن و به میزان توان بشر، کیفیّت ترقّی انسان‌های اهل کمال در پله‌های سعادت و امور عارض بر آنان در درجاتشان شناخته می‌شود».[2]

علم تصوف از جمله علومی است که در اسلام پدید آمد و از جمله علوم منتشر و شایع در دنیای اسلام است، لکن اهمیت آن در خلال دوران‌های تاریخی گذشته، بیشتر از اهمیت آن در عصر حاضر است، همان طور که تأثیر

---

۱. الدرایة، ص ۱۹۲.

۲. کشف‌الظنون: ۲۸۹/۱؛ تأریخ‌الأدب العربی: ۵۳/۴ به بعد.

عملی و اجرایی آن در زندگی و سلوک افراد بیشتر از حقایق علمی و قواعد کلی و مبادی نظری آن است.

برخی از علما می‌گویند: صوفیه مشتق از «صَفا» یا «صِفَه» یا «أهل صُفّه» یا از «صوف» (پشم) است، زیرا آنان در ابتدای کار خود، جهت مخالفت با سایر مردم در پوشیدن لباس‌های فاخر و نیز به خاطر تمایل و اقبال آنان به زهد و جدایی از خلق، لباس‌های پشمی را می‌پوشیدند؛ اما ظاهراً این اشتقاق بعید است و به همین دلیل هم، قشیری گفته است: «هیچ اشتقاقی، چه بر مبنای دستور و قواعد زبان عربی و چه بر اساس قیاس، این اسم را تأیید نمی‌کند».[1]

صوفیه و تصوف و متصوفه، یا آن‌چه که به طریقت معروف است، در تاریخ اسلام دارای اهمیّت بوده و در دعوت اسلامی و انتشار اسلام در برخی از قاره‌ها و سرزمین‌ها نقش بارزی داشته است، مانند طریقه‌ی سنوسیّه در آفریقا و طریقت‌های مختلف در جنوب سودان و غرب آفریقا،[2] هم‌چنین برخی از خاورشناسان و دانشمندان غربی اهتمام خاصی به تصوف و نظریات و مبادی آن داشته‌اند.

تصوف همواره اثر آشکاری در سرزمین‌های اسلامی داشته است و نیز، امروزه به خاطر انتشار اسلام و ورود برخی از غربیان از طریق آن به اسلام، در نظر برخی از مسلمانان سیمایی تابناک به حساب می‌آید،[3] زیرا زوایای

---

۱. نک: مقدمه‌ی ابن‌خلدون، ص ۴۶۷؛ التعرف لمذهب أهل التصوف: ۵.

۲. و طریقه‌های قادریّه و نقشبندیّه در جنوب شرق آسیا، هند، غرب چین و نیز، اروپای شرقی ـ ویراستار.

۳. نک: مقدمه محمد ریاض مالح بر فهرس مخطوطات الظاهریة، تصوف ۱/۶، در مورد جایگاه تصوف.

حساس و مهمی را در زندگی افراد تحت پوشش قرار می‌دهد و خلأ معنوی و روانی‌ای را که غربیان در حیات فکری و تمدن مادی خود تجربه می‌کنند، اجابت می‌کند.

واقعیت این است که هدف تصوّف، تهذیب نفس، رقیق ساختن قلب و رشد دادن به در نظر گرفتن و مراقبت ذاتی خدای متعال و محاسبه‌ی داخلی برای سلوک است تا مسلمان همیشه ملتزم به احکام شرع باقی بماند و در اعمال و تصرفات خود، به دنبال خشنودی خدا و التزام به جاده‌ی استوار و صحیح در شرع و اخلاص در نیت و اعتدال در اعمال و دوری از ریا و گناهان و ارتکاب منهیات باشد. به همین دلیل حاجی خلیفه تصوف را به صورت سابق تعریف کرد و سیوطی، به جای تعریف علم، تعریف خود تصوف را ترجیح داد.

پیدایش و تحول تصوف

پیدایش و تحول تصوف با دیگر علوم متفاوت است، زیرا در قرن اول به این اسم و این عَلَم شناخته نبود و در قرن دوم و سوم هجری، به اسم زهد و عبادت شناخته می‌شد و در پایان قرن سوم بود که دارای حدود و تعاریف شد و بعد از آن، تندروی و افراط در آن پدید آمد و داخل در محدوده‌ی فلسفه شد و سپس، در عصر حاضر شروع به بازگشت و نزدیکی با اخلاق و تربیت کرد. این تاریخچه‌ای اجمالی در آن باب بود و حال به تفصیل مطلب پرداخته می‌شود.

علم تصوف در عصر نبوی و در عصر خلفای راشدین و عصر اموی و آغاز خلافت عباسی شناخته شده نبود و نشانه‌ها و آثار آن، تنها در نیمه‌ی

دوم قرن دوم هجری پدیدار گشت. اولین کسی که صوفی نامیده شد، ابوهاشم صوفی (۱۵۰ هـ) بود.

امام قشیری می‌گوید: «بدانید که مسلمانان بعد از رسول خداﷺ، افراد فاضل و بزرگ خود را به اسم عَلَمی غیر از صحابه بودن، نام ننهادند، زیرا بالاتر از این صفت، افضلیّتی وجود ندارد و به آنان صحابه گفته شد. وقتی که اهل عصر دوم آنان را درک کردند، مصاحبان صحابه، تابعین نامیده شدند و سپس، مردم دچار اختلاف و تنوّع شدند و مراتب تباین یافت و در نتیجه، به خواص مردم و کسانی که توجه شدیدی به امر دین داشتند، زاهدان و عابدان گفته شد و سپس، بدعت‌ها ظهور کرد و بازار ادعا در میان فِرَق گرم شد و هر گروهی ادعا می‌کرد که بین آنان افرادی زاهد وجود دارد و خواصّ اهل سنت که نفس خود با خدا می‌داشتند و قلب خود را از شبروان غفلت حفظ می‌کردند، به اسم تصوف اختصاص پیدا کردند و قبل از پایان قرن دوم از هجرت، این اسم برای آن بزرگان شایع شد».[1]

این، نصی ممتاز در تاریخ صوفیه است و در این‌که تصوف در دوره‌های اولیه‌ی تاریخ اسلامی وجود نداشت، اما مفاهیم بحق و مقاصد عام آن، از اهداف شریعت است و رسول خداﷺ و صحابه‌ی ایشان و بسیاری از تابعین هم آن‌ها را به کار برده‌اند. این، مستند علمای صوفیه و مؤلّفان آنان است و آن‌ها آن را در کتب و مصنفات خود بیان و ثابت می‌کنند. ابو عبدالرحمن سلّمی این امر را در مقدمه‌ی کتاب خود «طبقات الصوفیة» مورد تأکید قرار داده و روشن ساخته و می‌گوید: «من (در کتاب الزهد)، تعدادی از صحابه و تابعین و تبَع تابعین را قرن به قرن و طبقه به طبقه ذکر کردم تا این‌که نوبت به

۱. الرسالة القشیریة، ص ۷. و نک: کشف‌الظنون: ۱/۱۹۰.

ارباب احوال و متکلمان در باب عزلت و حقایق تفرید و توحید و استعمال راه‌های تجرید رسید. من دوست داشتم در مورد سیره‌ی اولیای متأخر هم کتابی بیاورم و نام آن را طبقات الصوفیه بگذارم و آن را به پنج طبقه از ائمّه و مشایخ و علمای صوفیه تقسیم کنم»[۱] و اولین شخصی که وی از طبقه‌ی اول صوفیه ذکر کرده است، فضیل بن عیاض (۱۸۷ ه) است.[۲]

زهد، بذر اولیه‌ی تصوف بود و در آغاز قرن دوم هجری ظهور کرد و بزرگان علما در آن دست به تصنیف زدند و متصوّفه این کتاب‌ها را اصول و سرچشمه‌های خود به حساب آوردند. حسن بصری (۱۱۰ ه) مهم‌ترین پیشگام متصوّفه و کتاب‌های او از اولین کتاب‌هایی به حساب می‌آید که متضمن عباراتی فراوان و صیغه‌هایی متعدد در تشویق به زهد است.[۳] در مواقع بسیاری، این دو کلمه با هم به کار می‌روند و گفته می‌شود: زهد و تصوف و گاهی هم زهد اطلاق می‌شود و تصوف از آن اراده می‌گردد و برعکس. هم‌چنین، مبادی تصوف تحت عنوان پندها و خطبه‌ها و قصص و وصیت‌ها و مسایل هم وارد می‌شود.

سپس، کتاب‌های زهد به ظهور رسید که به دست ما رسیده‌اند و قدیمی‌ترین آن‌ها کتاب الزهد تألیف ثابت بن دینار کوفی (۱۵۰ ه) است. کتاب الزهد تألیف عبدالله بن مبارک (۱۸۱ ه) و کتاب امام احمد بن حنبل (۲۴۱ ه) و سپس، اکثر اقوال وارده در مورد زهد در کتاب «حلیةالأولیاء» تألیف ابونعیم اصفهانی (۴۳۰ ه) جمع‌آوری شد.[۴]

در این دوره، زاهدان بزرگ پدیدار گشتنند و از میان آنان محمد بن سیرین (۱۱۰ ه) و ابوحازم سلمة بن دینار مخزومی (۱۴۰ ه) و حسن بصری (۱۱۰

---

۱. طبقات الصوفیة، ص ۳.
۲. همان، ص ۶.
۳. تأریخ التراث العربی: ۹۱/۴/۱.
۴. تأریخ التراث العربی ۱۰۵/۴/۱، ۹۳.

ه) و سابق بن عبدالله بربری (متوفای ربع اول قرن دوم هجری) و عبدالله بن مبارک (۱۸۱ ه) و معافی بن عمران (۱۸۵ ه) و فضیل بن عیاض (۱۸۷ ه) و معروف کرخی (۲۰۰ ه) و بشر بن حارث حافی (۲۲۷ ه) و حارث بن اسد محاسبی (۲۴۳ ه) ـ که از مشهورترین افراد صوفیه است و کتب فراوانی در این باب دارد ـ و ابویزید بسطامی (۲۶۱ ه) و ابوبکر وراق (۲۸۰ ه) و سهل بن عبدالله تستری (۲۸۳ ه) و ابوالقاسم جنید بن محمد (۲۹۸ ه) و عده‌ای دیگر از آنان نامبردار شدند.

بسیاری از آنان، مصنّفات و کتاب‌ها و رساله‌هایی را در زهد نوشتند و عبارات مأثوری دارند. آنان به ترتیب روحی اقدام می‌کردند و مردم را به تقوا و پرهیزگاری راهنمایی می‌کردند و مواعظ و حکمت‌هایی از آنان صادر می‌شد که از اسلام سرچشمه می‌گرفت و با مقاصد و راهنمایی‌های آن هماهنگ و سازگار بود.

در قرن سوم و چهارم هجری، علوم اسلامی با فرهنگ‌های بیگانه درهم آمیخت و بیشتر کتب یونانی و فارسی و هندی به عربی ترجمه شد و برخی از افراد تحت تأثیر فلسفه‌های متعدد و افکار دیگر ادیان و خصوصاً تعالیم اشراقیان از حکمای الهی و زهد هندی قرار گرفتند و بسیاری از اصطلاحات کتب حکمت اشراقی به زبان اهل زهد رخنه کرد و در کتب زهد و تصوف داخل شد و بر زبان تعدادی از آنان چون حسین بن منصور حلّاج صادر شد. وی دنیای اسلام را طی کرد و به هند رسید و با قرمطیان دیدار کرد و فلسفه‌ی یونانی و علوم طبیعی را خواند و توحید در نزد وی به «اتّحاد» و «وصول» تبدیل شد و ارتباط با خدا، تبدیل به حلول در ذات الهی گشت. او سپس، شروع به آشکار کردن آرا و فلسفه‌ی خود کرد و مردم مفتون و فریفته‌ی آن‌ها

شدند. این امر منجر به زندانی شدن و سپس محاکمه‌ی وی شد و در این محاکمه حکم اعدام وی در سال ۳۰۹ ه صادر گشت و پیروان و مریدان وی، طریقه‌اش را پی گرفتند.[۱]

بدین‌سان، مذهب صوفی شروع به تبلور و گرفتن شکل جدید خودکرد و علم تصوف برای مجاهده‌ی نفس و محاسبه‌ی آن و ترقّی با آن و تفسیر حقایق موجودات آسمانی و زمینی و حقیقت ملک و روح و عرش و کرسی، علمی مستقل و دارای راه‌های سلوکی برای تربیت شد. هم‌چنین، دارای اصطلاحات خاص و جدیدی شد که انسان‌های عادی در فهم آن‌ها دچار اشتباه می‌شوند و از آن چیزهایی را می‌فهمند که با دین و اسلام منافات دارد. جهت‌گیری‌های صوفیه هم گوناگون شد و تفاسیر انجام گرفته از مصطلحات آنان با معانی باطنی آن‌ها متعدد شد و طریقه‌های منشعب شده از صوفیه ظهور کرد. ابن‌خلدون می‌گوید: «علم تصوف، بعد از این‌که فقط طریق عبادت بود، در میان مسلمانان به علمی مدون بدل شد».[۲]

برخی از افراد بدنام و مظنون به داخل متصوّفه نفوذ کردند و گروهی از آنان از حیث نظری و با علم و برخی از حیث عملی و با طریقه‌های سلوکی، دست به غلو زدند و این امر اکثریت را به ایستادن در مقابل آنان و ردّ آنان واداشت. ابن خلدون می‌گوید: «اهل فتوا دو دسته شدند و آنان را عدّه‌ای مورد انکار و نکوهش قرار دادند و عده‌ای قبول کردند».[۳]

---

۱. نک: تأریخ التراث العربی: ۱۳۷/۴/۱. البتّه باید یادآور شد که این، تصویر دقیق و کاملی از حلاّج و احوال و اذواق او نیست ـ ویراستار.

۲. مقدمه‌ی ابن‌خلدون: ۴۶۸ ـ ۴۶۹. برای اصطلاحات صوفیه و مدلولات آن اصطلاحات نک: رسالةالقشیریة، ص ۳۱ به بعد.

۳. مقدمه‌ی ابن‌خلدون، ص ۴۷۰.

تصوف در زندگی مسلمانان

علم تصوف بیشترین جدل را در میان مسلمانان برانگیخت و اختلاف دیدگاه در مورد آن به بالاترین حد رسید؛ به طوری که گروهی معتقد هستند که تصوف جوهر اسلام، و قلّه‌ی کمال در ایمان و سلوک و تربیت و تهذیب است و ارتباط حقیقی میان خالق و مخلوق و بنده و پروردگار را محقّق می‌سازد و اولیا و برگزیدگان و علما و اقطاب و ورثه‌ی انبیا و جانشینان خدا در زمین، همان ائمه‌ی صوفیه هستند و هر چیزی را از آنان قبول می‌کنند و هرچه را که از آنان روایت می‌شود، تصدیق می‌نمایند. آنان حتی در این حد نیز متوقف نمانده‌اند، بلکه اعتقاد دارند که اسلام، متشکل از شریعت و حقیقت است و صوفیه اهل حقیقت هستند و دیگران را به اخذ به ظاهر و جمود و دوری از روح اسلام متّهم و سرزنش می‌کنند و بر این باورند که امری که موضع صوفیه را در گذشته و حال تأیید می‌کند، آن چیزی است که در مورد عکس‌العمل مادّی‌گرایی قدیم و جدید و عطش مادی‌گرایان ـ در هنگام ورشکستگی و بدبختی‌ها و بی‌کاری ـ به تربیت روحی و زهد شدید و قبول آرای متصوفه و اختیار کنج عزلت و دخول از طریق آن به اسلام روایت می‌کنند؛ در حالی که دیگران اعتقاد دارند که تصوف امری بیگانه و تازه وارد در اسلام و میان مسلمانان است و از بدعت‌های خطرناکی می‌باشد که به داخل جامعه خزیده است تا جامعه را ضعیف و دلسرد کند و از پای درب‌یاورد و تعالیم اسلام را از شکل افتاده و تحریف کند و جلوی نشاط آن را بگیرد تا صوفی به کنج خلوت خود بخزد و عقل و تفکر خود را ملغی سازد و مرید مطیع و فرمانبردار شیخ و مربی خود شود و تصوف، کلمه‌ای به دور از

ضوابط و قیود است و از طریق آن اهل هویٰ و هوس و اهل مذاهب ضالّه و نِحله‌های فاسد و فلسفه‌های قدیم، داخل دین اسلام می‌شوند، چنان که بسیاری از زندیقیان و طرفداران اباحی‌گری این را عملی کردند[1] و نعمت اسلام و ایمان را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را راهی جهنم ساختند و اصطلاحاتی بیگانه را داخل لغات مسلمانان کردند که فاقد هر نوع دلیل و اصل هستند، همان طور که زهد هندی و مذهب اباحی‌گری، به اسم تصوف داخل مسلمانان شد و گروهی از آنان، در اقوال و سلوک خود چنان غلو کردند که منجر به پرت شدن آنان از زندگی و جامعه و سپس انقراض بیشترِ اهل غلو شد.

حقیقت این است که تصوف توأم با غلو به هیچ‌وجه مورد قبول نیست و واجب و لازم است که مبادی و بنیان‌های بیگانه و غیردینی ترک شود و از آن‌ها دوری گردد و به هیچ‌وجه، اخذ به ظاهر اصطلاحات و عبارات و نظریاتی که آنان می‌گویند، صحیح نیست و غلو و افراط در تربیت درون و روح، نه از نظر عقل و تفکر و نه از نظر نصوص شرعی و احکام دینی و نه از نظر بدن و خواست‌های آن، جایز نیست؛ اما تربیت روح و تهذیب نفس و مراقبت و در نظر داشتن خدای متعال و عدم دلبستگی به دنیا، اموری اسلامی هستند، خواه نام زهد و خواه نام عبادت یا تقوا و یا تصوف بر آن گذاشته شود و البتّه، اولیٰ این است که به آن‌چه در قرآن‌کریم و سنت شریف آمده است و به فهم آن بر اساس ظاهر بسنده شود و به عبادات و اذکاری که در آن دو آمده است عمل شود و به صورت قطعی و یقینی از آن‌چه از امت‌ها

---

۱. نک: سخنرانی دکتر محمد سعید رمضان بوطی در مورد علامه محمد اقبال لاهوری در «نداء إقبال» ص ۱۴۷ به بعد.

و مذاهب دیگر به اسلام خزیده است، اجتناب شود. به همین دلیل، معتدلان بر این باورند که که جمع بین فقه و علوم شریعت و بین تربیت و سلوک واجب است، چه در غیر این صورت، خلل و اضطراب و انحراف به وجود می‌آید.[۱]

کتاب‌های نوشته شده در تصوف

کتب تصوف متنوع است و در میان آن‌ها اختلاف زیادی، از لحاظ روش و اسلوب و اصطلاح وجود دارد و در برخی از آن‌ها ابهامی وجود ندارد و علما و فقهای بزرگ امت آن‌ها را نوشته‌اند و بسیاری از این کتاب‌ها، در آوردن اصطلاحاتی دو مدلولی اغراق کرده‌اند که دارای یک معنای ظاهر و یک معنای باطن هستند و موجب خیزش شک و شبهه در مورد آن‌ها یا موجب تسلیم و کنار کشیدن از آن‌ها و عدم اخذ به آن‌ها یا تکفیر صاحبان آن یا قبول موارد موجود در آن می‌شود. هم‌چنین کتب تصوف شامل کتاب‌های نوشته شده در باب زهد و پرهیزگاری و برخی از کتاب‌های اخلاق و تربیت هم می‌شود.

حال به ذکر کتب مشهور و کتب پیشتر ذکر شده، پرداخته می‌شود:

۱. الرسالة القشیریة، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری (۴۶۵ ه)؛

۲. التعرف لمذهب أهل التصوف، تاج‌الإسلام ابوبکر محمد بن إسحاق کلاباذی حنفی (۳۸۰ ه)؛

۳. عوارف‌المعارف، سهروردی؛

۴. إحیاء علوم الدین، غزالی؛

۵. یاقوت‌القلوب فی معاملة المحبوب و وصف طریق المرید إلی مقام‌التوحید، ابوطالب محمد بن علی مکّی (۳۸۶ ه)؛

---

۱. نک: التعرف لمذهب أهل التصوف، ص ۸۵.

۶. کتب حکیم ترمذی ابوعبدالله محمد بن علی (۳۱۸ هـ)؛

۷. منهاج‌العارفین، ابوعبدالرحمن محمد بن حسن سلمی (۴۱۲ هـ). وی این کتاب‌ها را نیز دارد: طبقات‌الصوفیة، کتاب الزهد، جوامع آداب الصوفیة و سلوک العارفین و کتاب‌هایی دیگر.

۸. فصوص‌الحکم، شیخ محیی‌الدین محمد بن علی، معروف به ابن‌عربی (۶۳۸ هـ).

۹. الحکم، احمد بن محمد بن عطاء الله اسکندری (۷۰۹ هـ).

نسخه‌های خطی تصوف در مکتبة‌الأسد

در کتابخانه‌ی ظاهریه، نسخه‌های خطی زیاد و مهمی در باب تصوف وجود دارد. استاد محمد ریاض مالح در تعلیل این امر می‌گوید: «شاید تفسیر این امر به آن برگردد که بسیاری از اهالی دمشق و کسانی که به آن وارد شدند، چون غزالی (۵۰۵ هـ)، محیی‌الدین ابن عربی (۶۳۸ هـ)، عزالدین بن عبدالسلام (۶۶۰ هـ)، نووی (۶۷۶ هـ)، عفیف الدین تلمسانی (۶۹۰ هـ)، ارسلان دمشقی (۶۹۹ هـ)، عبدالله بن أسعد یافعی (۷۶۸ هـ)، تقی‌الدین سبکی (۷۵۶ هـ)، تاج‌الدین سبکی (۷۷۰ هـ)، مجدالدین فیروزآبادی نویسنده‌ی القاموس (۸۱۷هـ)، رضی‌الدین غزی (۹۳۵ هـ)، بدر غزی (۹۸۴ هـ)، نجم غزی (۱۰۶۱ هـ)، عبدالغنی نابلسی (۱۱۴۳ هـ)، و خالد (شهرزوری) نقشبندی (۱۲۴۳ هـ) و بسیاری دیگر از افراد به تصوف اهمیت و اقبال داشته‌اند.

استاد مالح فهرستی را برای نسخه‌های خطی تصوف وضع کرده و کتاب‌ها و رساله‌های متنوع در باب زهد و تصوف و امور متعلق به توحید در مراقبت و غیره را به این فهرست اضافه نموده است. این فهرست در سه

مجلد بزرگ است که در مجمع اللغة العربیة در دمشق به چاپ رسیده است. جلد اول در سال ۱۳۹۸ هـ / ۱۹۷۸م و جزء دوم (از حرف ز تا م) در سال ۱۴۰۱ هـ / ۱۹۸۰ م و جزء سوم (از حرف ن تا آخر) در سال ۱۴۰۲ هـ / ۱۹۸۲م، به چاپ رسیده است. در آخر این جلد، فهرست کتاب‌ها برحسب عناوین و مؤلفان و ناسخان کتاب‌ها (از صفحه ۱۸۰ تا ۵۴۴) و سپس غلط‌نامه و از قلم افتاده‌ها آمده است. این فهرست بر اساس حروف الفبا می‌باشد.

علاوه بر این، مجموعه‌ای از رساله‌های تصوف وجود دارد که در «فهرس مخطوطات الظاهریة ـ مجامیع» (۱/ ۴۶۳ ـ ۴۷۲) دسته‌بندی شده است. نیز، نسخه‌های خطی تصوف که از کتابخانه‌ی احمدیه در حلب به مکتبةالأسد منتقل شده و در فهرست خطی بزرگی ذکر شده‌اند هم، باید به این موارد اضافه شوند.

فصل هشتم
علم فرائض

علم فقه، نظر به اهمیّت وگستردگی احکام آن، فروع و شاخه‌های زیادی پیداکرده است که دارای اصطلاحات مستقلی شده‌اند و علما به آن‌ها اهتمام کرده وکتاب‌های مستقلی را در مورد آن‌ها نوشته‌اند و علوم مستقلی شده‌اند.

از جمله فروع فقه، علم شرایط و موادّ (قانون) و امور ثبتی، علم قضا، علم شناخت حکم شرایع، علم فتاوا و علم فرایض است.

مشهورترین و مستقل‌ترین این علوم، علم فرایض است که در زیر به تعریف و شرح آن پرداخته می‌شود.

تعریف علم فرائض

فرایض در لغت، جمع فریضه و به معنای امر مفروض و مشتق از فرض به معنای بریدن و تعیین تکلیف کردن و تعیین کردن و مقرر نمودن است.

فرایض در اصطلاح، علمی است که در مورد چگونگی تقسیم ترکه و اموال مرده بر مستحقان بر حسب فروض مقدر در کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ و اجماع امت بحث می‌کند.[1]

---

۱. مفتاح‌السعادة: ۶۰۰/۲ و نک: الدرایة، ص ۹۲؛ النقایة، ص ۲۷۱؛ کشف‌الظنون: ۱۷۹/۲.

این علم، با وجودی که مشتمل بر عصبه و غیر آن هم هست، به خاطر مقرر و معین بودن فروض و تغلیب آن بر عصبه، علم فرایض نامیده شده است، یا به این دلیل که علما در آغاز می‌گفتند: «سخن در باب فریضه‌ی فلان» و به همین دلیل بعدها، علم فرایض نامیده شد. عینی می‌گوید: علت نام‌گذاری این علم به فرایض، آن است که برخلاف سایر احکام، خدای متعال خود آن را معین کرده است و تعیین مقدار آن را به فرشتگان مقرب یا پیامبران خود واگذار نکرده و خود نصیب هریک از ورثه را بیان نموده است، در حالی که نصوص وارد شده در مورد احکام دیگر مجمل است.[1]

چنان که ذکر شد، علم فرایض یکی از فروع فقه است و غالباً در همه‌ی کتب فقهی احکام فرایض هم، وارد شده است، لکن با توجه به اهمیت آن و نیاز هر انسان به آن، برخی از علما در کتاب‌هایی مستقل به بحث در مورد فرایض پرداخته‌اند و در زمان سابق به صورت جدا تدریس می‌شد و به همین دلیل هم، یک علم مستقل شد. این علم را علم مواریث نیز می‌نامند. علم فرایض هم‌اکنون همراه با احکام ازدواج و طلاق در زیرمجموعه‌ی احوال شخصیه، تدریس می‌شود و قانونی به نام قانون احوال شخصیه آن را نظم می‌دهد.

موضوع علم فرایض عبارت است از: ترِکه و اموالی که انسان بعد از مرگ خود برجای می‌گذارد و هم‌چنین، وارثانی که استحقاق این ترکه را دارند و نیز، نحوه‌ی تقسیم و توزیع ترکه بر وارثان. به همین دلیل، علم فرایض در فرض مسایل و حل آن‌ها و به خصوص در حالت مناسخه، بر علم حساب و

---

۱. العذب الفائض: ۱/ ۷. و نک: مقدمه‌ی ابن‌خلدون، ص ۴۵۳، بحث مقصود از لفظ فرایض در حدیث شریف «تعلموا الفرائض».

جبر و مقابله تکیه دارد. حالت مناسخه حالتی است که شخصی بمیرد و قبل از توزیع ترکه‌ی او بر وارثان وی، یک یا چند نفر از ورثه وفات کنند، که در این حالت لازم است که مسأله تصحیح شود تا صاحبان حق در هردو مسأله به فرض و نصیب کامل خود برسند.

اهمیت علم فرایض در آن است که امور مالی انسان را بعد از وفات سازماندهی و تنظیم می‌کند و انتقال ترکه به مستحقان آن را، طبق نظامی مشخص و قواعدی معین و جزئیاتی منصوص و تعیین شده از جانب شرع و بر اساس حکمت و عدالت و منطق در توزیع و برحسب خویشاوندی و نیاز، مشخص و معین می‌کند.

به عالِم علم فرایض، «فَرضی»، «فارض» و «فریض» گفته می‌شود، مانند عالم و علیم، برخی از علما هم جایز دانسته‌اند که چنین فردی «فرایضی» ـ استثناءاً با انتساب آن به جمع ـ نامیده شود.[۱]

علم فرایض، یکی از اسباب اصلیِ ظهور علم حساب در نزد اعراب و مسلمانان و اهتمام و توجه به آن و سپس، توسعه و تألیف و اختراع در آن است.

پیدایش علم فرایض

بیشتر احکام فرایض به صورت نص در قرآن کریم و سنّت شریف آمده است و قرآن کریم جزئیّات فرایض و سهم هر شخص را در سه آیه از سوره‌ی نساء (آیات ۱۱، ۱۲ و ۱۷۶) ذکر کرده است و رسول خداﷺ هم، در تبعیت از قرآن، به بیان سهم عصبه‌ها اقدام کرده و می‌فرماید: «فرایض را به صاحبان

۱. نک: العذب الفائض: ۷/۱.

فروض بدهید و آن‌چه از سهم آنان باقی ماند، به نزدیک‌ترین مرد (منتسب به متوفا) می‌رسد».[1] چون رسول خداﷺ در زمان حیات خود، این توزیع را در میان وارثان به انجام رساند، علم فرایض مولود کاملِ زمان نبوت به حساب می‌آید.

رسول خداﷺ مسلمانان را به یادگیری و تعلیم فرایض دعوت کرد و حضرتﷺ، زید بن ثابت را به عنوان مشهورترین فرد از صحابه در علم فرایض مورد ستایش قرار داد و فرمود: «داناترین فرد امت من به علم فرایض زید بن ثابت است».[2]

صحابه هم به صورت عملی و تعلیم و افتا و داوری در فرایض، در علم فرایض کوشش کردند و سپس، این علم به تابعین منتقل شد و تعدادی از آنان چون سعید بن جبیر و عَبیدة سلمانی و شعبی و هفت فقیه مدینه در آموختن و اجرای آن به شهرت رسیدند و بعد از آنان، قبیصة بن ذُؤیب و أبوزناد به ظهور رسیدند و سپس، ابن‌ابی‌لیلی و ابن‌شبرمه در آن دست به تألیف زدند. سپس، ائمه‌ی مذاهب و شاگردان و اصحاب آنان دست به تألیف و تدوین آن همراه با کتب فقه زدند و برخی از یارانِ امامان ابوحنیفه و مالک و شافعی اقدام به تألیفات مستقلی در این علم کردند، مانند کتاب ابوثور و کرابیسی و کتابی که ربیع از امام شافعی روایت کرده است.[3] سپس تألیف و تصنیف در آن به همین صورت ادامه یافت و آرا و دیدگاه‌ها در این علم اختلاف پیدا کرد و به همین دلیل، کتب علم فرایض غالباً بر اساس مذاهب فقهی به همراه مقارنه‌ی آن با دیگر مذاهب و بیان آرای صحابه و دیگران قدم به عرصه نهاد.

---

۱. به روایت بخاری و مسلم و ترمذی و احمد از ابن‌عباس به صورت مرفوع.
۲. به روایت حاکم از انس به صورت مرفوع.
۳. نک: کشف‌الظنون: ۲/۱۸۰.

کتب نوشته شده در علم فرایض

علما و فقهای هر مذهب، در طول دوران‌های گذشته، کتبی را در مورد فرایض نوشته‌اند و برخی از این کتاب‌ها به شهرت رسیده‌اند و بسیاری هم علم فرایض و احکام آن را به نظم درآورده‌اند،[1] از جمله:

۱. الفرائض، محمد بن نصر مروزی (۲۹۴ ه)؛

۲. الفرائض، ابوالعباس بن سُریج شافعی (۳۰۶ ه)؛

۳. الفرائض، ابن‌عبدالبر یوسف بن عبدالله قرطبی مالکی (۴۶۳ ه)؛

۴. الفرائض، ابوالقاسم حوفی احمد بن محمد بن خلف اشبیلی مالکی (۵۸۰ ه)، که محمد بن محمد بن عرفة (۸۰۳ ه) این کتاب را مختصر کرده است و فرائض حوفی نامیده می‌شود.

۵. فرائض الرحبیة، این کتاب، رساله‌ی کوچک منظومی در بحر رجز به نام «بغیة‌الباحث» در صد و پنجاه و هفت بیت است. این کتاب تألیف امام ابوعبدالله محمد بن علی بن محمد رحبی معروف به ابن‌موفق‌الدّین است. محمد بن محمد بن احمد معروف به سبط ماردینی، از علمای قرن نهم، آن را شرح کرده و شیخ محمد بن عمر بقری بر آن حاشیه نوشته است و سیوطی (۹۱۱ ه) نیز آن را شرح کرده است.

۶. فرائض السجاوندی، سراج‌الدّین محمد بن محمد بن عبدالرّشید حنفی. این کتاب «الفرائض السراجیة» نامیده می‌شود و شرح‌های بسیار زیاد

---

۱. ابن‌خلدون در مقدمه، ص ۴۵۱ مهم‌ترین کتاب‌های فرایض در مذهب مالکی را ذکر کرده و سپس می‌گوید: «شافعیه و حنفیه و حنابله هم تألیفات زیادی در این باب دارند و کارهای بزرگ و دشواری را انجام داده‌اند که گواه توان بالای آنان در فقه و حساب است».

و حواشی متعددی بر آن نوشته شده است، از جمله شرح بابرتی (۷۸۶ه) و شرح سید شریف جرجانی (۸۱۴ ه).

۷. العذب‌الفائض شرح عمدة‌الفارض، شیخ ابراهیم بن عبدالله بن ابراهیم. در اصل، «عمدة کل فارض»، منظومه‌ای در علم فرایض و وصایا می‌باشد و معروف به الفیه‌ی فرایض است و تألیف شیخ صالح بن حسن ازهری حنبلی از علمای قرن دوازدهم هجری است.[1]

[بسیاری دیگر از کتب معاصر و شرح‌هایی که بر مواریث و قوانین احوال شخصیه نوشته شده است هم باید به این موارد اضافه شود].

از جمله علمای فرایض در فقه شافعی عبارتند از:

۱. ابوالحسین بن لبان فرضی بصری. نام وی محمد بن عبدالله بن حسن بن لبان است. وی در فقه و فرایض امام بود و در این علم، کتب زیاد و بی‌نظیری دارد و مردم علم فرایض را از او فراگرفتند. وی می‌گفت: در روی زمین، هر عالمِ فرضی که وجود دارد، یا از اصحاب من است یا از اصحابِ اصحاب من.

۲. ابوالحسن محمد بن یحیی بن سراقة فقیه فرضی. وی فرایض را از ابن‌لبان فراگرفت.

۳. ابوالحسین احمد بن محمد بن یوسف کازرونی. در زمان وی متبحرتر از او در علم فرایض وجود نداشت و کسی به مانند وی به نیکی با این علم آشنا نبود.

۴. ابوالحسن شیرجی فرضی حسابدان.[2]

---

۱. نک: کشف‌الظّنون: ۲/۱۸۰ و مفتاح‌السّعادة: ۲/۶۰۰.

۲. طبقات‌الفقهاء: ۱۲۰.

نسخه‌های خطی علم فرایض در مکتبة‌الأسد

علمِ فرائض محدود به علماست و عوام و عامّه‌ی مردم با آن آشنایی ندارند و چنین افرادی در مورد این امور به قضاة و مفتیان و علمایی رجوع می‌کنند که بر مراجع و مصادر تکیه دارند. نسخه‌های خطی علم فرایض هم در ظاهریّه نگهداری می‌شوند و از کتب فقه جدا شده‌اند و در فهرستی خطی متعلّق به کتابخانه‌ی ظاهریه نوشته شده‌اند که تعداد آن‌ها به ۵۹ مورد می‌رسد و با شماره‌ی ۳۰۳۳ تا شماره‌ی ۳۰۷۴ ثبت شده‌اند. علاوه بر این موارد، رساله‌هایی نیز وجود دارد که در «فهرس مخطوطات الظاهرية ـ مجاميع» (۴۵۹/۱، ۴۱۶/۲) ثبت شده‌اند. نیز نسخه‌های خطی موجود در کتابخانه الأحمدية در حلب باید به این موارد اضافه شود.

فصل نهم
علم خِلاف

تعریف علم خلاف

حاجی خلیفه در تعریف علم خلاف می‌گوید: «علمی است که به وسیله‌ی آن کیفیت بیان حجت‌ها و دلایل شرعی و دفع شبهه و امور قادِح در ادلّه‌ی خلافی با ایراد برهان‌های قطعی، شناخته می‌شود» و سپس می‌گوید: «همان جدل است که بخشی از منطق می‌باشد، با اینِ تفاوت که به مقاصد دینی اختصاص داده شده است».[1]

از این تعریف روشن می‌شود که علم خلاف علمی است که به ادلّه و اصولی تعلق دارد که ائمه، احکامِ خود را از آن‌ها استنباط می‌کنند و به بحث در مورد وجوه استنباط از ادله‌ی اجمالی و تفصیلی می‌پردازد و برای اجتهاد ائمه، اقامه‌ی دلیل و برهان و حجت شرعی می‌کند.

علم خلاف بر علم جدل و مبادی آن تکیه دارد و در اصول خود از علوم عربی و شرعی، خصوصاً علم اصول فقه، کمک می‌گیرد و به همین دلیل،

---

۱. کشف‌الظنون: ۴۷۲/۱.

برخی از علما آن را ملحق به علم اصول فقه[1] یا یکی از فروع آن به حساب آورده‌اند.[2]

هدف علم خلاف، تأیید مذاهب ائمّه با ایراد حجّت‌ها و براهین و ادله برای اقوال آنان و بیان قواعد و اصول مورد اعتماد آنان در اجتهاد و استنباطشان و نیز، دفع شک‌های وارد بر مذهب و رد شبهات وارده در مورد آن و ایقاع آن شک و شبهات در مذهب مخالف است.[3] به نظر من، این امر علم خلاف را به علم فقه و کتاب‌های فقه نزدیک می‌کند.

پیدایش علم خلاف

علم خلاف از پایان قرن اول هجری و در طول قرن دوم ایجاد شد، آن هنگام که میان دو مکتبِ رأی و حدیث اختلاف پیش آمد و در میان آنان جدل به‌پا خاست و هر گروهی به دفاع از رأی خود و تأیید آن با ادلّه و براهین و بیان مأخذ و مستند خود و طعن و تشکیک در مکتب دیگر و طعن به علما و دست‌اندرکاران آن اقدام نمودند و این اختلاف با ظهور کتاب «الرسالة» امام شافعی پایان یافت، که دو مذهب را به هم نزدیک کرد و آن‌ها را گرد هم آورد.

چنان که در بحث اصول فقه ذکر شد، این کتاب اختلاف شدید موجود میان علما را زایل کرد، لکن اختلاف بین ائمه و فقها را از بین نبرد و این اختلاف میان اتباع ائمه و مذاهب و خصوصاً در قرون سوم و چهارم و پنجم،

---

۱. از جمله این افراد امام فخر رازی هستند که در کتاب المعالم و کتاب‌های دیگر به این امر اشاره کرده‌اند. نک: مفتاح‌السعادة: ۱/ ۲، ۵۹۹/۳۰۸؛ تأسیس النظر امامِ ماوردی، ص ۵؛ کشف‌الظنون: ۴۷۲/۱؛ مقدمه‌ی ابن‌خلدون، ص ۴۵۶.

۲. طاش کَبری‌زاده فروع علم اصول فقه را برشمرده است که عبارتند از: علم نظر، علم مناظره، علم جدل، علم خلاف. مفتاح‌السعادة: ۵۹۸/۲ ـ ۵۹۹.

۳. نک: مفتاح‌السعادة: ۳۰۸/۱.

یعنی در عصر پختگی و ثبات و استقرار مذاهب، تجدید شد، چنان که این مذاهب در مبارزه بر سر بقا و یا محو و نابودی بودند. علمای هر مذهب، اقوال مذهب را تأیید و برای احکام آن استدلال می‌کردند و با ادلّه و دلیل و برهان از آن پشتیبانی و از مذهب و امام مذهب حمایت می‌کردند و برای روش او در اجتهاد و قواعد وی در استنباط و منطقش در استدلال دلیل می‌آوردند و هر شک و شبهه و تردیدی را در اصول یا احکام یا قواعد و یا اجتهاد آن امام دور و مردم را به تقلید از وی تشویق و ترغیب و به مذهب او دعوت می‌کردند و با مناظرات و تشکیل حلقه‌های تدریس و کتاب‌های فقه و اصول، مذاهب مخالف را مورد طعن قرار می‌دادند و در ادله و روش و احکامِ آنان ایجاد شک می‌کردند.

نتیجه‌ی این امر آن شد که مذاهبی که دارای پیروان و داعیان و علما و طلّاب زیاد بودند، پابرجا ماندند و مذاهبی که فاقد این موارد بودند، منقرض شدند و بررسی و مطالعه در مذاهب باقی مانده و فهم نصوص ائمه‌ی این مذاهب، جانشین تحقیق در دلایل اصلی و و مورد اعتماد ائمه و مجتهدان شد.

ابن‌خلدون این امر را خلاصه کرده و در مورد علم خلاف می‌گوید: «بدان که اختلاف بین مجتهدان در علم فقه مستنبط از ادله‌ی شرعی، زیاد شد و البتّه، این اختلاف گریزناپذیر بود و در میان مسلمانان بسیار توسعه پیدا کرد و مقلدان از هر کدام از آنان که می‌خواستند، می‌توانستند تقلید نمایند و سپس، این امر به ائمه‌ی اربعه از علمای شهرها منتهی شد. آنان در جایگاهی قرار داشتند که مورد حسن ظن مردم بودند. مردم به تقلید از این امامان محدود و از تقلید دیگران منع شدند و این چهار مذهب اصول ملت را برپا کردند و اختلاف بین متمسکین و افرادی که احکام آن‌ها را اخذ کرده بودند، جاری

شد و اختلاف در نصوص شرعی و اصول فقهی جریان یافت و میان آنان مناظراتی درگرفت که در آن‌ها سعی بر این بود که هرکس به بیان صحت مذهب خود اقدام نماید و این مناظرات بر اساس اصولی صحیح و روش‌هایی استوار و صحیح حرکت می‌کرد و هرکس به وسیله‌ی آن بر مذهب مورد تقلید خود استدلال می‌کرد و در همه‌ی مسایل شریعت و همه‌ی ابواب فقه اعمال شد. در این مناظرات، مآخذ و مستندات این ائمه و محل‌های نزاع آنان و جایگاه‌های اجتهادشان بیان می‌شد. این صنف از علم، خلافیّات نامیده می‌شود و لازم است بر عالم چنین علمی که به مانند مجتهد، قواعدی را که با آن‌ها احکام را استنباط می‌کنند، بشناسد، با این تفاوت که مجتهد برای استنباط به آن‌ها نیازمند است و عالم علم خلاف برای این امر به آن‌ها نیاز دارد که مسایل استنباط شده را از این‌که شخص مخالف، با ادله‌ی خود تخریب کند، حفظ نماید».[۱]

کتب نوشته شده در علم خلاف

مؤلَّفات علم خلاف، در قرن دوم هجری شروع به ظهور کرد، لکن هنوز در زیر سایه‌ی فقه بود، مانند کتاب اختلاف ابوحنیفه و ابن‌ابی‌لیلی و کتاب الردّ علی سیَر الأوزاعی و کتاب اختلاف الشافعی مع محمد بن الحسن و کتاب اختلاف الشافعی مع مالک. این کتاب‌ها همه ازآنِ امام شافعی هستند که با دست خود نوشته‌اند و آن‌ها را به آخر کتاب خود، الأُم، که به چاپ رسیده است، اضافه نموده‌اند.[۲]

---

۱. مقدمه‌ی ابن‌خلدون، ص ۴۵۶. و نک: مفتاح‌السعادة: ۲/۱، ۵۹۹/۳۰۶؛ تأسیس النظر، ص ۳؛ المنخول، ص ۴۸۹؛ وفیات الأعیان: ۲۵۱/۲.
۲. الأم: ۸۷/۷ به بعد.

سپس، کتاب‌های مستقلی به ظهور رسیدند، اما آن‌ها نیز در چارچوب فقه بودند، مانند کتاب اختلاف الفقهاء تألیف طحاوی (۳۲۱ ه) و کتاب إختلاف الفقهاء تألیف طبری (۳۱۰ ه) و... .

سپس، امام ابوزید دبوسی حنفی (۴۳۰ ه) به صحنه آمد. وی اولین کسی بود که علم خلاف را بر اساس اصول و قواعد آن وضع کرد و به عنوان علمی مستقل به عرصه آورد. وی، در نظر و استخراجِ مسایل و رأی و استدلال، ضرب‌المثل بود و کتاب «تأسیس النظر» را تألیف کرد که از کتاب‌های بکر و اولیه در علم خلاف است و نیز، کتاب «التعلیقة» را در علم خلاف تصنیف کرد.[1]

سپس، تصنیفات به صورت پشت سر هم در علم خلاف عرضه شد و علمای مذاهب مختلف دست به تألیف در این علم زدند و تعدادی از علمای مذاهب اربعه در آن کتاب نوشتند و کتاب‌هایی را نوشتند، از جمله:

۱. «النکت» و «تذکرةالخلاف» ابواسحاق شیرازی (۴۷۶ ه)؛

۲. حلیةالعلماء فی اختلاف الفقهاء، ابوبکر شاشی، احمد بن احمد شافعی (۵۰۷ ه) و کتاب دیگر وی معروف به «المستظهری»؛ وی سپس کتاب «المعتمد» را هم نوشت که مانند شرح المستظهری است؛[2]

۳. التجرید، قدوری حنفی (۴۲۸ ه)؛

۴. المنظومة، نسفی (۵۳۷ ه)؛

۵. الطریقة الرضویة، سرخسی حنفی (۵۴۴ ه)؛

۶. مختلف الروایة، علاءالدین سمرقندی (۵۵۲ ه)؛

---

۱. مفتاح‌السعادة: ۱/۳۰۷؛ کشف‌الظنون: ۱/۴۷۳.

۲. کشف‌الظنون: ۱/۴۵۳.

۷. عیون‌الأدلة، ابوالحسن بن قصار مالکی (۳۹۸ ه‍). شیرازی در مورد وی می‌گوید: «وی کتاب بزرگی در مورد مسایل خلاف دارد و من در مذهب مالکی کتابی نیکوتر از آن در مسایل خلاف نمی‌شناسم».[۱]

۸. التلقین، قاضی عبدالوهاب مالکی (۴۲۲ ه‍)، شاگرد ابن‌قصار.

۹. المآخذ، امام حجةالإسلام غزالی (۵۰۵ ه‍)؛

۱۰. الخلافیات، بیهقی (۴۵۸ ه‍)؛

۱۱. الإشراف علی مذاهب الأشراف، ابن‌هبیرة حنبلی (۵۶۰ ه‍)؛

۱۲. «الدرة المضیّة فیما وقع من خلاف بین الشافعیة و الحنفیة»، «غنیةالمسترشدین فی الخلاف»، «الأساليب فی الخلافیات»، «مغیث الخلق فی اختیار الأحق»، «الکافیة فی الجدل» همه از امام الحرمین جوینی (۴۷۸ ه‍).

خلاصه این‌که تقریباً شیخ و امام هر مذهب در هر زمان، برای دعوت به مذهب خود و دفاع از آن و به جهت مناظره با علمای مذاهب دیگر، به صورت شفاهی و با مناظره و با نوشتن، در علم خلاف دست به تألیف می‌زد. لکن علم خلاف از چند قرن پیش از حرکت باز ایستاد و در عصر حاضر از بین رفت و در میان علوم شرعی دیگر تدریس نمی‌شود و کسی از آن اطلاع ندارد و دیگر هیچ عالمی به تصنیفی مستقل در آن دست نمی‌زند.

طاش کَبری‌زاده می‌گوید: «برخی از علما در علم خلاف بیست مسأله و برخی چهل مسأله و رساله‌ها و تعلیقات دیگر را جمع آورده‌اند، لکن کتاب‌ها و آثار آن از میان رفته است و نشانه‌های آن در زمان ما محو شده است و باید به درگاه خدا شکایت برد از زمانه‌ای که کلام در آن کلامی بدون اثر و خلاف به خلافی بدون ثمر بدل شده و اصول، امری زاید گشته و امور معقول مورد غفلت قرار گرفته‌اند».[۲]

---

۱. طبقات‌الفقهاء، ص ۱۶۸.
۲. مفتاح‌السعادة: ۱/۳۰۷.

در مقابل، فقه مقارن که به شکلی عام جایگزین علم خلاف است، به وجود آمد و به بیان آرای ائمه‌ی و مذاهب و فقها در مسأله‌ی فقهی و بیان ادله‌ی هر قول و احیاناً ترجیح یکی از آن‌ها پرداخت. در این باب کتاب‌های زیادی نوشته شد، از جمله: الإفصاح، ابن‌هبیرة حنبلی (۵۶۰ هـ)؛ بدایةالمجتهد، ابن‌رشد فقیه فیلسوف حفید (۵۹۵ هـ)؛ المغنی، ابن‌قدامه‌ی حنبلی (۶۲۰ هـ)؛ الحاوی الکبیر، ماوردی (۴۵۰ هـ) و بدائع‌الصنائع، کاسانی (کاشانی) حنفی (۵۸۷ هـ) و سپس، مطالعات مقارن بین مذاهب در عصر حاضر به صورت تدریس و بحث و تصنیف و تشریع انتشار پیدا کرد.

نسخه‌های خطی علم خلاف در بین نسخه‌های خطی فقه و اصول فقه پراکنده شده است و دارای فهرست مستقلی نیست.

اسباب اختلاف

بحث از علم خلاف را با کلام مختصری در مورد اسباب اختلافِ فقها پایان می‌دهیم که احیاناً درون را آشفته می‌کند و افراد زیادی در مورد آن سؤال می‌کنند و دشمنان اسلام و پیروان خاورشناسان و مریدان استعمار و بوق و کرناهای جنگ فکری به آن‌ها دامن می‌زنند و نیز، افراد غیرمتخصص و نا آشنا با موضوع، آن را به عرصه می‌آورند و به مخالفت با آن برمی‌خیزند، زیرا انسان دشمنِ ناشناخته‌های خود است و همه نگاه می‌کنند به پراکندگی امت و اختلاف در میان فرزندان آن و نزاع روی داده در میان صفوف آن و جدل بی‌فایده و تعصب ناخوشایندی که راه بر عقل می‌بندد و چون به دنبال سبب می‌گردند، در وهله‌ی اوّل چنین به نظر آنان می‌آید که سبب همه‌ی این امور، اختلاف ائمه و فقها و علماست که همه‌ی این پریشانی‌ها را به وجود آورده است و فوراً در مورد اسباب اختلاف فقها سؤال می‌کنند و چنین به

ذهن آنان می‌رسد که این اختلافات برای امت بلا و مصیبت است. به همین دلیل این سؤالات را به اختصار جواب می‌دهیم.

قبل از بیان علّت‌های اختلاف لازم است که خواننده‌ی بزرگوار برخی از حقایق ابتدایی در باب موضوع را بداند و آن این‌که اختلاف در تشریع امری طبیعی و عادی است و شک و شبهه‌ای در مورد آن وجود ندارد و هیچ تشریعی در دنیا و هیچ علمی از علوم بشری وجود ندارد که خالی از اختلاف باشد، چه ادبا در مورد نوشتن و نقد و شعرا در مورد سرودن شعر و حقوقدانان در مورد تفسیر و مضمون و شرح قانون و دادگاه‌ها و قضات در مورد اجرا و لوایح قانون و مورّخان در مورد حوادث و روایات تاریخی با هم اختلاف دارند. در علوم کاربردی و پایه نیز وضع به همین منوال است و در پزشکی و هندسه و شیمی و فیزیک و داروشناسی اختلاف‌نظر وجود دارد و حتی یک شخص واحد هم، گاهی رأی و نظرش در زمان‌های مختلف تفاوت پیدا می‌کند.

اختلاف فقها در شریعت منحصر در فروع فقهی است و آنان به صورت کامل در مورد اصول عمومی عقیده و تشریع و ارکان اسلام با هم اتفاق‌نظر دارند و اکثر اختلافات هم ظاهری یا لفظی و یا اصطلاحی است و در اصطلاح هم، ستیزه و جدلی نیست و در نصوص قطعی اختلافی روی نداده است و اختلاف بین ائمه مبتنی بر اسبابی موضوعی و علمی است و اختلاف در فروع، با وجود توافق در اصول، برای امت رحمت است و موجب کاستن از بار امت و گشایش در امر آنان می‌شود. این موضوع نیز از رسول خدا ﷺ ثابت شده است که ایشان برای بیان مباح بودن و برابری هردو قول، یا مباح بودن هردو با وجود برتر دانستن یکی از آن‌ها بر دیگری، یا برای بیان

رخصتْ بودنِ یکی و عزیمتْ بودنِ دیگری و مواردی دیگر، به اظهار چند قول در مورد یک مسأله‌ی واحد و تأیید دو حکم مختلف در یک موضوع واحد، اقدام کرده‌اند.

هم‌چنین، اختلاف بین ائمه سبب تجهیز کتابخانه‌ی اسلامی با بزرگ‌ترین ثروت فقهی و وسیع‌ترین تشریع برای احکام شد که با آن به جهانیان فخر می‌فروشیم و به خاطر وجود آن بر خود می‌بالیم و به ما فرصت تشریع منعطف و زنده برای اجابت نیازهای پیشرفت و خواست‌های تکامل و آبادانی را می‌دهد و اگر مجال بحث در مقابل علما یا هیأت تشریع در برخی از احکام یک مذهب، دچار تنگنا شود، راه‌حل را فوراً در مذهب دیگر می‌یابند و بدین‌سان، نفس دچار آسایش می‌شود و احساسِ داشتنِ ثروت فقهی بزرگی را می‌کند که ائمه و فقها و سلف صالح آن را برای ما به ارث گذاشته‌اند، بدون این‌که ناچار به طلب کمک از تشریعات بیگانه یا رفتن به سر سفره‌ها و میراث آنان باشیم.

اکنون می‌توانیم مهم‌ترین اسباب اختلاف بین فقها را بیان کنیم. این اسباب عبارتند از:

۱. **اختلاف فقها در امور فطری و سرشتی:** مردم و از جمله ائمه و علما، بر توانایی‌های مختلف و سرشت‌های متباینی خلق شده‌اند و ترکیب روان بشری از یک فرد به فرد دیگر تفاوت دارد و نیز، ملکه‌های عقلی افراد با هم مساوی نیست و به همین دلیل، دیدگاه‌های آنان با هم اختلاف دارد و در اثر این امر، در احکامی که استنباط می‌کنند، دچار اختلاف می‌شوند.

۲. **اختلاف در زبان عربی:** قرآن کریم با زبان عربی نازل شده و سنت شریف به زبان عربی است. به همین دلیل، اختلاف بین علمای زبان، در

وضع الفاظ، دلالت آن‌ها، اسلوب و صیغه‌ها، حقیقت و مجاز، خاص و عام، مشترک و مترادف و حتی در معانی حروف، چیزی است که منجر به اختلاف در فهم نص و دلالت آن و اختلاف در استنباط حکم شرعی می‌شود.

۳. اختلاف جوامع و زمان‌ها و مصلحت‌ها: شریعت برای تحقیق مصالح مردم در دنیا و آخرت آمده است. در مصالح اصلی و ثابتِ مردم، اختلافی وجود ندارد، اما مصالح جزئی و فرعی از یک مکان به مکان دیگر و از یک زمان به زمان دیگر و از یک جمع به جمع دیگر تفاوت پیدا می‌کند و اگر احکام تفصیلی واحد باشند، این امر منجر به حرج و تنگنا می‌شود و مصالح منتفی می‌شوند و کارها متوقف می‌گردد و مردم دچار ناراحتی و تشویش و تنگنا می‌شوند و این دو امر موجب می‌شود که مردم با وسایل مختلف اقدام به خدعه‌گری و فرار از تشریع کنند و این همان چیزی است که فقها چنین از آن تعبیر می‌کنند: «این اختلاف عصر و زمان است نه اختلاف دلیل و برهان» و به منظور تأکید بر صلاحیت شریعت برای اعمال در هر زمان و مکان، این قاعده فقهی را وضع کرده‌اند که می‌گوید: «تغییر احکام [مبتنی بر عرف و عادت] با تغییر زمان، مورد انکار و ناپسند نیست».

۴. اختلاف در فهم منظور و مقصود از نصّ ظنی: گاهی، معنی، پوشیده یا محتمل تأویل است و این امر در همه‌ی لغات و نصوص و همه‌ی امت‌ها و ملت‌ها و بین افراد و جمعیت‌ها فراوان است، چنان که معنا متعدد و در نتیجه، آرا در مورد نص واحد مختلف می‌شود.

۵. اختلاف در مورد حجیت برخی از مصادر تشریع در هنگام عدم وجود نص و نیاز به بیان حکم و محقّق کردن عدل و اقامه‌ی دادگری.

۶. اختلاف در علوم حدیث با وجود توافق بر حجیّت سنّت در تشریع، مانند اعتقاد به ضعف حدیث، یا عدم علم به حدیث، یا عدم ثبوت حدیث، یا وضع شرایط برای قبول خبر آحاد و یا نسیان حدیث.

۷. اختلاف در قواعد و مبادی اصولی که علما بنابر اسباب اختلاف سابق وضع کرده‌اند، مانند اختلاف در چگونگی دلالت الفاظ بر احکام، از لحاظِ قطعی و ظنّی، یا منطوق و مفهوم، یا حقیقت و مجاز، یا عام و خاص و یا مطلق و مقیّد بودن و دلالت امر و نهی و قواعد تعارض و ترجیح، قواعد تخصیص عام و تقیید مطلق و قواعد نسخ و سایر قواعد و مبانی و اسباب موضوعی.[۱]

۱. برای مطالعه بیشتر در این باب نک: أصول الفقه الإسلامی، محمد زحیلی، ۵۷ به بعد؛ رفع الملام عن الأئمة الأعلام، ابن‌تیمیة، ص ۴؛ الإنصاف فی بیان أسباب الإختلاف، ص ۱۶؛ أثر الإختلاف فی القواعد الأصولیة، دکتر مصطفی الخن ۴۲؛ حجة‌الله البالغة: ۳۱۳/۱؛ المیزان الکبری، شعرانی؛ الموافقات، شاطبی: ۱۳۸/۴.

خاتمه

و بدین ترتیب، تعریف علوم شرعی و بیان پیدایش و تحول و تاریخ آن‌ها و ذکر مهم‌ترین علمای آن و بیان مشهورترین مصنفات در آن به پایان می‌رسد.

إن‌شاءالله، به زودی به بررسی سیمایی مختصر از زندگی ائمّه و علمای هر علم و بررسی مختصری از مهم‌ترین مصادر و منابع و کتاب‌های هر فن خواهیم پرداخت.

از خدای متعال خواستاریم که دست ما را برای حرکت به سوی خیر بگیرد و ما را در آن‌چه دوست دارد و می‌پسندد موفق بدارد و گام‌هایمان را استوار گرداند و ما را به صورتی نیکو به سوی دینمان بازگرداند تا از میراث پدران و اجداد بهره بگیریم و زندگی را در آن تجدید نماییم و سیر بر اساس هدایت آن را پی بگیریم.

و آخر دعوانا ان الحمد لِلّه رب العالمین.

تاریخ اتمام ترجمه: ۱۳۸۷/۳/۲۲، کامیاران

منابع تحقیق

۱. الإتقان فی علوم‌القرآن، جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی (۹۱۱ ه‍)، چاپخانه‌ی المشهد الحسینی، قاهره، ۱۳۸۷ ه‍ ـ ۱۹۶۷م.

۲. أدب القضاء، ابراهیم بن عبدالله، ابن‌أبی‌الدم حموی (۶۴۲ ه‍)، ت د. محمد زحیلی، دارالفکر، دمشق، چاپ دوم، ۱۴۰۲ ه‍ ـ ۱۹۸۲م.

۳. أصول‌الحدیث و علومه، د. محمد عجاج خطیب، دارالفکر، لبنان، چاپ اول، ۱۳۸۶ه‍ ـ ۱۹۶۷م.

۴. أصول‌الفقه الإسلامی، د. محمد زحیلی، مؤسسة‌الوحدة، دمشق، چاپ دوم، ۱۴۰۱ه‍ ـ ۱۹۸۱م، (کتاب درسی دانشگاهی).

۵. الإعلام بمناقب الإسلام، محمد بن یوسف عامری (۳۸۱ ه‍) دارالکتاب العربی، قاهره، ۱۳۸۷ه‍ ـ ۱۹۶۷م.

۶. الأم، محمد بن ادریس شافعی (۲۰۴ ه‍)، دارالشعب، قاهره، ۱۳۸۸ه‍ ـ ۱۹۶۸م.

۷. البرهان فی علوم‌القرآن، بدرالدین محمد بن عبدالله زرکشی (۷۹۴ه‍)، دار إحیاء الکتب العربیة، قاهره، چاپ اول، ۱۳۷۷ه‍ ـ ۱۹۵۸م.

۸. تأریخ الأدب العربی، کارل بروکلمان، دارالمعارف، مصر، ۱۹۶۸م به بعد.

۹. تأریخ التراث العربی، د. فؤاد سزگین، چاپخانه‌ی اسلامی جامعة الإمام محمد بن سعود، ریاض، ۱۳۹۹هـ - ۱۹۷۹م.

۱۰. تأسیس‌النظر، عبیدالله بن عمر، ابوزید دبوسی (۴۳۰هـ)، دارالفکر، افست از چاپ اول، چاپ دوم، ۱۳۹۹هـ - ۱۹۷۹م.

۱۱. التعرف لمذهب أهل التصوف، محمد بن اسحاق بخاری کلاباذی (۳۸۰هـ)، مطبعةالسعادة، مصر، نشر مکتبة الخانجی، ۱۳۵۲هـ - ۱۹۳۳م.

۱۲. تعریف عام بدین الإسلام، علی طنطاوی، مؤسسةالرسالة، چاپ ششم، ۱۳۹۴هـ - ۱۹۷۴م.

۱۳. التفسیر و رجاله، محمد طاهر بن عاشور، سلسلة مجمع البحوث الإسلامیة، قاهره، ۱۳۹۰هـ - ۱۹۸۱م.

۱۴. التفسیر و المفسرون، د. شیخ محمّد حسین ذهبی، دارالکتب الحدیثة، قاهره، ۱۳۸۱هـ - ۱۹۸۱م.

۱۵. الجامع‌الصحیح مع شرح تحفةالأحوذی، مبارکفوری، عیسی بن سوره (۲۷۹ هـ)، مطبعةالمدنی، قاهره، چاپ دوم، ۱۳۸۴هـ - ۱۹۶۴م.

۱۶. الإمام‌الجوینی، د. محمد زحیلی، دارالقلم، دمشق، چاپ اول، ۱۴۰۷هـ - ۱۹۸۶م، (از مجموعه کتاب‌های أعلام المسلمین).

۱۷. الدرایة = إتمام الدرایة، جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی (۹۱۱هـ)، بر حاشیه‌ی مفتاح‌العلوم، المطبعة الأدبیة، قاهره، ۱۳۱۷هـ.

۱۸. دستورالعلماء = جامع‌العلوم، عبدالنبی بن عبدالرسول احمد نکری، چاپ اول، هند، بی‌تا.

۱۹. الرسالة القشیریة فی علم التصوف، عبدالکریم بن هوازن قشیری (۴۶۵ هـ)، افست لبنان از چاپ ۱۳۶۷هـ - ۱۹۵۷م.

۲۰. الرسالة المحمدیة، سلیمان ندوی، دارالفتح، دمشق، چاپ دوم، ۱۳۸۳هـ - ۱۹۶۳م.

۲۱. الإمام زید، شیخ محمد ابوزهره (۱۹۷۴ه)، دارالفکر العربی، قاهره، ۱۳۷۸هـ - ۱۹۵۹م.

۲۲. سیرةالرسول - صلی الله علیه و سلم، محمد عزت دروزة (۱۹۸۴م)، مطبعةالإستقامة، قاهره، ۱۳۶۷هـ - ۱۹۴۸م.

۲۳. السیرةالنبویة، د. مصطفی سباعی (۱۹۶۴م)، دارالکتب العربیة، دمشق، چاپ اول، ۱۳۹۲هـ - ۱۹۷۲م.

۲۴. شرح‌الکوکب المنیر، محمد بن أحمد فتوحی حنبلی، معروف به ابن‌نجار (۹۷۲ه)، ت. محمد زحیلی و د. نزیه حماد، دارالفکر، دمشق، نشر دانشگاه أم‌القری، ۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م.

۲۵. الإمام‌الشیرازی حیاته و آراءالأصولیة، د. محمد حسن هیتو، دارالفکر، دمشق، چاپ اول، ۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م.

۲۶. الإمام‌الصّادق، شیخ محمد ابوزهره، دارالفکر العربی، قاهره، بی‌تا.

۲۷. طبقات‌الصوفیة، محمد بن حسین، ابو عبدالرّحمن سلّمی (۴۱۲ه)، دارالکتاب العربی، مصر، چاپ اول، ۱۳۷۲ه = ۱۹۵۳م.

۲۸. طبقات‌الفقهاء، ابراهیم بن علی، ابواسحاق شیرازی (۴۷۶ه)، دارالرّائد العربی، بیروت، ۱۹۷۰م.

۲۹. طرق تدریس التربیة الإسلامیة، محمد زحیلی، المطبعة الجدیدة، دمشق، ۱۴۰۱هـ - ۱۹۸۱م، (کتاب درسی دانشگاهی).

۳۰. العذب الفائض شرح عمدةالفارض، ابراهیم بن عبدالله بن ابراهیم، چاپخانه‌ی مصطفی بابی حلبی، مصر، چاپ اول، ۱۳۷۲هـ - ۱۹۵۳م.

۳۱. العقیدةالإسلامیة، عبدالرحمن حبنکة میدانی، دارالقلم، دمشق ۱۳۹۳هـ-۱۹۷۳م.

۳۲. العقیدة النظامیة، عبدالملک بن عبدالله بن یوسف، امام الحرمین جوینی (۴۷۸هـ)، مطبعةالأنوار، مصر، ۱۳۶۷هـ-۱۹۴۸م.

۳۳. علوم‌الحدیث، عثمان بن عبدالرحمن شهرزوری، ابن‌صلاح (۶۴۳هـ)، ت و ش. د. نورالدین عتر، دارالفکر، دمشق، ۱۴۰۴هـ-۱۹۸۴م.

۳۴. الفقه‌الإسلامی و أدلته، د. وهبة زحیلی، دارالفکر، دمشق، ۱۴۰۴هـ-۱۹۸۴م.

۳۵. فهرس مخطوطات المکتبةالظاهریة ـ التاریخ و ملحقانه، خالد ریان، مجمع اللغة العربیة، دمشق ۱۳۹۳هـ-۱۹۷۳م.

۳۶. فهرس مخطوطات المکتبة الظاهریة ـ التصوف، محمد ریاض مالح، مجمع اللغة العربیة، دمشق، (۱۳۹۸هـ-۱۹۷۸م. ۱۴۰۱هـ-۱۹۸۰م. ۱۴۰۲هـ-۱۹۸۲م).

۳۷. فهرس مخطوطات المکتبة الظاهریة ـ علوم‌القرآن، صلاح محمد خیمی، مجمع اللغة العربیة، دمشق، ۱۴۰۴هـ-۱۹۸۴م.

۳۸. فهرس مخطوطات المکتبة الظاهریة ـ الفقه الحنفی، محمد مطیع حافظ، مجمع اللغة العربیة، دمشق، ۱۴۰۱هـ-۱۹۸۰م.

۳۹. فهرس مخطوطات المکتبة الظاهریة ـ الفقه الشافعی، عبدالغنی دقر، مجمع اللغة العربیة، دمشق ۱۳۸۳هـ-۱۹۶۳م.

۴۰. فهرس مخطوطات المکتبة الظاهریة ـ مجامیع، یاسین محمد سواس، مجمع اللغة العربیة، دمشق، ۱۴۰۳هـ-۱۹۷۰م.

۴۱. فهرس مخطوطات المکتبة الظاهریة ـ المنتخب من مخطوطات الحدیث، محمد ناصرالدین البانی، مجمع اللغة العربیة، دمشق، ۱۳۹۰هـ-۱۹۷۰م.

۴۲. فواتح‌الرحموت شرح مسلم الثبوت، محمد بن نظام‌الدّین انصاری (۱۱۸۰هـ) بر حاشیه‌ی المستصفی، غزالی، المطعبة الأمیریة، بولاق ـ مصر، ۱۳۲۲هـ.

۴۳. القرآن‌الکریم و الدراسات الأدبیة، نورالدین عتر، المطبعة‌الجدیدة، دمشق، ۱۴۰۶هـ ـ ۱۹۸۶م، (کتاب درسی دانشگاهی).

۴۴. کشاف اصطلاحات الفنون، محمد علی تهانوی (۱۱۵۸هـ)، افست مکتبة کلکته، ۱۸۶۲م.

۴۵. کشف‌الظنون عن أسامی الکتب و الفنون، مصطفی بن عبدالله کاتب جلبی، حاجی خلیفه (۱۰۶۷هـ)، چاپ استانبول، ۱۳۵۱هـ.

۴۶. لمحات فی المکتبة و البحث و المصادر، د. محمد عجاج خطیب، مؤسسة‌الرسالة، چاپ پنجم، دمشق، ۱۴۰۰هـ ـ ۱۹۸۰م.

۴۷. الإمام‌الماوردی، محمد سلیمان داود و د. فؤاد عبدالمنعم أحمد، مؤسسه‌ی دانشگاهی الشباب، اسکندریه، ۱۹۷۸م.

۴۸. مجلة‌التراث العربی، مقال الإجتهاد الفقهی بالشام فی العصر الأموی، محمد زحیلی، شماره‌های ۱۱ و ۱۲، اتحادالکتاب العرب، دمشق، ۱۴۰۳هـ ـ ۱۹۸۳م.

۴۹. محاضرات فی تأریخ العلوم، د. فؤاد سزگین، دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود، ریاض، ۱۳۹۹هـ ـ ۱۹۷۹م.

۵۰. محاضرات فی علوم‌القرآن، د. نورالدین عتر، مطبعة‌الإنشاء، دمشق، ۱۴۰۳هـ ـ ۱۹۸۴م، (کتاب درسی دانشگاهی).

۵۱. المستدرک علی الصحیحین، محمد بن عبدالله، ابو عبدالله حاکم (۴۰۵هـ)، حیدرآباد، هند، ۱۳۳۵هـ.

۵۲. مفتاح‌السعادة و مصباح‌السيادة فی موضوعات العلوم، أحمد بن مصطفی، طاش کبری‌زاده (۹۶۸ه)، دارالکتب الحديثة، قاهره، ۱۹۶۸م.

۵۳. مقدمه‌ی ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن محمد بن خلدون (۸۰۸ه)، چاپ المکتبة التجارية، قاهره، بی‌تا.

۵۴. مناقب‌الشافعی، فخرالملة محمد بن عمر رازی (۶۰۶ه)، چاپ المکتبة العلامية، مصر، ۱۲۷۹ه

۵۵. المنخول من تعليقات الأصول، حجةالإسلام محمد بن محمد غزالی (۵۰۵ه)، ت. محمد حسن هيتو، دارالفکر، دمشق، ۱۳۹۰ه ـ ۱۹۷۰م.

۵۶. منهاج‌الوصول إلي معرفة علم‌الأصول، قاضی عبدالله بن عمر بيضاوی (۶۸۵ه)، چاپ مصر، ۱۳۲۶ه

۵۷. منهج‌النقد فی علوم‌الحديث، د. نورالدين عتر، دارالفکر، دمشق، ۱۳۹۲ ه ـ ۱۹۷۲م.

۵۸. نداء إقبال، کنفرانس إقبال در دمشق، ۱۹۸۵م، تعدادی از اساتید، دارالفکر، دمشق، ۱۴۰۷ه ـ ۱۹۸۶م.

۵۹. النقاية متن إتمام الدراية، جلال‌الدين عبدالرحمن سيوطی، بر حاشيه‌ی مفتاح‌العلوم، المطبعةالأدبية، قاهره، ۱۳۱۷ ه.

۶۰. وظيفةالدين فی الحياة و حاجةالناس إليه، محمد زحيلی، دارالقلم، دمشق، چاپ دوم، ۱۴۰۷ه ـ ۱۹۸۷م.

۶۱. وفيات‌الأعيان، أحمد بن محمّد أبی بکر بن خلکان (۶۸۱ ه)، چاپ کتابخانه‌ی النهضةالمصرية، قاهره، ۱۳۶۷ه ـ ۱۹۴۹م.

بسم الله الرحمن الرحیم

این کتاب تقدیم می‌شود:

به تو ای مادرم، به تو که از سوی الله پاک به عنوان همسر، عشق، تکیه‌گاه و پشتیبان مصطفی ﷺ انتخاب شدی؛ پروردگار با انتخاب تو به عنوان همسر پیامبر، ایشان را گرامی داشت و این لطف را در حق تو روا دانست که نخستین مسلمان باشی؛ این کتاب را که برگرفته از زندگیِ بلندآوازه‌ی توست به تو هدیه می‌کنم:

« بانویی در قلب مصطفی ﷺ »

و تقدیم می‌شود به تو ای "فاطمه زهرا" که زاده‌ی پاک از بنیانی پیراسته و پرورش‌یافته‌ی دامانی پاک هستی، به تو که از اهل بیت رسول‌الله هستی؛ به چون تویی که خداوند اراده نمود تا خاندان رسول الله فقط به تو منحصر شود.

و تقدیم می‌شود به شما دختران مصطفی "زینب، رقیه و ام‌کلثوم"، و نیز به تو ای "عبدالله" که نیکو و پاک هستی و به تو ای "قاسم" گرامی، همچنین به تو ای "ابراهیم" آخرین فرزند مصطفی، الله از تمامی شما خشنود باد!

و تقدیم می‌شود به شما اهل بیت رسول‌الله که نخستین فرد شما، جده‌ی پاک و بزرگوارتان، همسر مصطفی و مادر زهراست. و تقدیم می‌شود به هر مرد و زنی که دوستدار اهل بیت رسول‌الله است.

و تقدیم می‌شود به هر شخصی که دوست دارد در مکتب این بانوی بزرگوار و خانواده‌ی او، اهل بیت رسول‌الله پرورش یابد.

محمد عبده یمانی

امّ المومنین

خدیجه بنت خُوَیلِد

بانویی در قلب مصطفی ﷺ

تألیف: دکتر محمد عبده یمانی

مترجم: محمد ابراهیمی

شیراز

انتشارات ایلاف

سرشناسه	: یمانی، محمد عبده Muhammad Abduh ,Yamani
عنوان قراردادی	: امالمومنین خدیجه بنت خویلد سیدة فی قلب المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم .فارسی
عنوان و نام پدیدآور	: خدیجه بانویی در قلب مصطفی صلیاللهعلیهو آلهوسلم/ تالیف محمد عبده یمانی؛ مترجم محمد ابراهیمی.
مشخصات نشر	: شیراز: ایلاف، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۲۵۶ ص.:مصور ؛۲۱/۵×۱۴/۵س‌م.
شابک	: ۳۶۰۰۰ ریال:978-964-198-002-5
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۲۵۴-۲۵۱.
موضوع	: خدیجه (س) بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.
شناسه افزوده	: ابراهیمی، محمد، ۱۳۶۲ -، مترجم
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۸ ۸۰٤۱ الف ۸ي/۲/BP۲۶
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۹۷۲۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۹۳۷۴۳۴

انتشارات ایلاف

شیراز، خیابان زند، جنب بانک ملی شعبه کوثر، پاساژ صاحب‌الزمان، تلفن: ۲۳۰۵۶۴۰ Email:info@ilaf.ir www.ilaf.ir

---

نام کتاب: ام‌المومنین، خدیجه بنت خویلد، بانویی در قلب مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

تألیف: دکتر محمد عبده یمانی

مترجم: محمد ابراهیمی

ویراستار: مجید احمدی

نوبت چاپ: اول، فروردین ۱۳۸۹

طرح جلد: مستر گرافیک

لیتوگرافی: پردیس

ناشر: ایلاف

چاپ و صحافی: فخر ایران

تیراژ: ۲۰۰۰

قیمت: ۳۶۰۰ تومان

شابک ۵-۰۰۲-۱۹۸-۹۶۴-۹۷۸ **ISBN 978- 964-198-002-5**

فهرست مطالب

انتشارات کردستان
Kurdistan Publication